# مساله: بررسی ملازمه بین تعلق نهی به عبادت و معامله و فساد آنها

فصل جدید در بحث اصول، در رابطه با النهی یقتضی الفساد است. هل النهی عن العباده او المعامله یقتضی فسادهما ام لا؟ روش ما این است که طبق فرمایشات مرحوم آخوند بحث می­کنیم. یعنی اساس و متن بحث ما کفایه است. مرحوم آخوند نیز در این فصل مثل کثیری از فصول، اموری را به عنوان مقدمه ذکر کرده است.[[1]](#footnote-1)

## مقدمه اول: فرق بین مساله اجتماع امر و نهی و مساله اقتضا

مثلا در مساله اجتماع به این نتیجه می­رسیدیم که امتناعی هستیم و نهی مقدم است و عبادت فاسد است. در مساله اقتضا نیز بحث فساد مطرح است. شباهت در دو مساله از جهت وجود دارد.

### نظریه مرحوم آخوند: تفاوت در جهت مبحوث عنها

مرحوم آخوند در مساله اجتماع فرمود[[2]](#footnote-2): بین مساله اجتماع و مساله اقتضا در جهت مبحوث عنها تفاوت وجود دارد. در این جا نیز همان را تکرار کرده است. یعنی جهت مبحوث عنها مایز بین دو مساله است. جهت بحث در مساله اجتماع این بود: آیا تعدد عنوان مجزی برای بقا امر و نهی هست، با این که معنون واحد است، یا تعدد عنوان مجزی نیست. بعضی می­گفتند حکم از عنوان به معنون سرایت نمی­کند و مجزی هست و بعضی بر خلاف.

چیزی که مد نظر است و محط سخن است این بود که آیا تعدد عنوان مجزی است یا نه؟ بر خلاف محل بحث که جهت این است آیا نهی دلالت بر فساد عبادت دارد یا نه؟

## تفاوت دو مساله از منظر استاد

ما در مساله اجتماع بحث کردیم و تکرار نمی­کنیم. علاوه بر جهت بحث، موضوع و محمول هم متفاوت است. در مساله اجتماع از لحاظ حکم بحث یجوز است و در اینجا بحث فساد و صحت است. در این جا از لحاظ موضوع نهی مقتضی فساد است ولی در مساله اجتماع، بحث اجتماع امر و نهی است. مرحوم آخوند باید این گونه بگوید که فرق آنها واضح است.

## ربط بین مساله اجتماع با مساله اقتضا از منظر آخوند

مرحوم آخوند تتمه ای دارد[[3]](#footnote-3). این تتمه را هم در بحث اجتماع گفته است. بین دو مساله یک ارتباطی برقرار کرده است. اگر ما در مساله اجتماع امتناعی شدیم و نهی را هم مقدم کردیم که مشهور هم همین بود. با توجه با این دو مقدمه که آخوند قبول دارد، صغری برای بحث اقتضا تشکیل می­شود. یعنی نتیجه اجتماع این شد: وقتی امر و نهی داریم، نهی مقدم است و عمل منهی عنه است که در این صورت صغری مساله اقتضا است. در حقیقت نتیجه مساله اجتماع علی بعض الاقوال صغری مساله اقتضا می­شود.

## اشکال مرحوم آغا ضیا به ربط بین دو مساله

مرحوم آغا ضیا فرموده است[[4]](#footnote-4): همین ارتباط هم وجود ندارد. نتیجه مساله اجتماع امر و نهی با همین دو مقدمه (امتناعی بشویم و تقدم نهی) صغری مساله اقتضا واقع نمی­شود؛ زیرا موضوع بحث اجتماع، النهی الواصل و حرمت منجز است. موضوع بحث اقتضا، نهی واقعی است. نهی منجز و واصل که صغرای نهی واقعی نمی­شود.

ایشان مدعی است: در مساله اجتماع، مراد نهی واصل و منجز است شاهدش این است که جوازی ها و امتناعی ها در فرض جهل به حرمت، قائل به صحت نماز هستند؛ پس محل بحث، نهی منجز است. اگر کسی جاهل به غصبیت مکان است و نماز خواند، نماز صحیح است. پس مقصود از نهی در مساله اجتماع نهی منجز و واصل است. بر خلاف مساله اقتضا که مراد نهی واقعی را بحث می­کنند. در حقیقت اقتضای فساد از این جهت است که متعلق نهی مصحلت ندارد و دارای مفسده است؛ لذا فاسد است. واقعا اگر کسی حائض بود و نماز خواند، نمازش باطل است و لو این که جاهل به حیض باشد. کسی صوم عیدین را گفت باطل است و لو این که جاهل یا ناسی باشد. موضوع بحث اقتضا نهی واقعی به ملاک عدم مصلحت و وجود مفسده است. اما باب اجتماع امر و نهی، امر مثل نهی ملاک و مصحلت دارد. اگر امتناعی ها می­گویند نماز در دار غصبی مع العلم باطل است به خاطر این است که مبعد است و مقربیت ندارد؛ نه از باب این که مصحلت ندارد و تذکر این نکته لازم است که مبعدیت منحصر به فرض وصول است.

پس ایشان دو ادعا دارد:

1. در باب اجتماع نهی واصل موضوع است. شاهدش این است که در فرض جهل نماز صحیح است.
2. مراد از نهی در مساله اقتضا نهی واقعی از جهت خلو از مصحلت و واجدیت مفسده است که ربطی به علم و جهل مکلف ندارد.

نتیجه کلام آغا ضیا: اگر امتناعی شدیم و نهی را مقدم کردیم، صغرای بحث اقتضا نمی­شود؛ زیرا نتیجه این می­شود که نهی واصل مفسد عبادت است در حالی که موضوع مساله اقتضا نهی واقعی است.

### نکته اول در کلام آغا ضیا: تکمیل ادعای اول ایشان

ما ادعای اول مرحوم اغا ضیا را که فرموده است در باب اجتماع امر و نهی، نهی واصل مد نظر است، باید تکمیل کنیم؛ چرا که یک تبصره دارد.

بیان مطلب: بر مبنای مثل مرحوم نائینی مدعای مرحوم آغا ضیا درست نیست. نائینی می­گفت حتی در فرض جهل اجتماع امر و نهی درست نیست و نهی فعلی است و اگر امتناعی شدیم اجتماع جایز نیست. لذا اگر کسی در دار غصبی عن جهل نماز بخواند نماز باطل است؛ زیرا چیزی که نمی­تواند با امر اجتماع پیدا کند، نهی واقعی است نه واصل.

مرحوم آغا ضیا از کسانی است که مبانی نائینی را ملاحظه و مناقشه می­کرده و خوب بود که این مبنا را استثنا می­کرد.

آغا ضیا بر مسلک مشهور حرف زده و بر مبنای نائئینی صغرویت تمام است.

### نکته دوم در کلام آغا ضیا: اشکال استاد به مدعای ایشان

بر مبنای مرحوم آخوند هم مراد از نهی در باب اجتماع امر و نهی نهی واقعی است، نهی منجز نیست. آخوند که می­گفت در ظرف جهل عبادت صحیح است به خاطر این بود که نهی فعلیت ندارد و منکر صغری بود. اجتماع امر و نهی جایز است، مراد نهی واقعی است نه منجز. به مشهور هم همین را نسبت می­داد و به نظر ما این نسبت صحیح بود. کلمات مشهور را پیدا کردیم و مشهور نسبت به نماز در دار غصبی عن جهل حکم به صحت می­کردند و آن را معلل به عدم فعلیت نهی می­کردند. ما می­گفتیم حق با مرحوم آخوند است بر خلاف مرحوم نائینی. پس ظاهر عنوان مساله اجتماع، نهی واقعی است و همین هم مراد است. حکم به صحت مشهور نسبت به نماز در دار غصبی عن جهل کشف نمی­کند که نهی واصل مراد است. نکته ظریف این مطلب همین جا است.

آغا ضیا مدعی است که حکم مشهور به صحت نماز در دار غصبی عن جهل کشف از این مطلب می­کند و موضوع نهی در مساله اجتماع نهی واصل است در حالی که درست نیست. مقصود نهی واقعی است؛ ولی در ظرف جهل نهی واقعی فعلیت ندارد.

خلاصه: این که مرحوم آغا ضیا فرموده است نهی در باب اجتماع نهی واصل است ،صحیح نیست؛ بلکه نهی واقعی است.

## تقریب دیگر برای اثبات نهی واصله بودن موضوع مساله اجتماع

ممکن است گفته شود موضوع مساله اجتماع، نهی واصل است و یک تقریب دیگری مطرح شود.

بیان مطلب: همه مشهور که نگفتند نهی ندارد. مشهور می­گویند: احکام فعلی مشترک بین عالم و جاهل است. یعنی جاهل حکم فعلی دارد. لا اقل عده از مشهور قائل به فعلیت نهی در ظرف جهل هستند. این که در ظرف جهل، نهی فعلی باشد، لازمه مبنای مشهور است؛ زیرا مشهور احکام فعلی را مشترک می­دانند. شیخ گفت بر این مطلب اخبار متواتر داریم. پس اگر قول مشهور این باشد که نماز مع الجهل صحیح است، از این باب است نهی واصل نشده است، نه این که نهی ندارد. هم لازمه مبنای مشهور فعلیت نهی در ظرف جهل و هم ظاهر بعضی از کلمات این است که چون واصل نشده است. پس این که موضوع بحث در بحث اجتماع، نهی واصل باشد، یک تقریبی دارد.

### کیفیت جمع بین حکم به صحت نماز و فعلی بودن نهی در فرض جهل به غصبیت

سوالی که مطرح می­شود این است که به چه بیان نهی فعلی است و نماز هم صحیح است؟ آغا ضیا یک تلاشی کرده است و گفته است که این حرف درست است. نکته دقیق در این جا همین مطلب است.

ایشان مدعی است که در ظرف جهل، حرمت فعلی است مع ذلک در باب اجتماع امر و نهی عبادت صحیح است. مفسده نهی غالبه است ولی با این حال گفته است این عبادت صحیح است و امر هم ندارد چرا که اجتماع ضدین محال است. در حقیقت نماز امر ندارد و نهی هم مفسده غالبه دارد مع ذلک عبادت صحیح است و نهی هم فعلی است.

مرحوم آغا ضیا مدعی شده است که صحت عبادت موقوف بر این است که عمل، ملاک داشته باشد. یعنی :

اولا : حسن فعلی داشته باشد. عمل بلا ملاک عبادت واقع نمی­شود و این مطلب واضح و از ضروریات است.

ثانیا : این عمل از مکلف قربیا صادر بشود. و لو عمل مبغوض مولا باشد و مفسده غالبه هم داشته باشد؛ ولی اگر مصحلت داشته و لو مغلوبه و قربیا هم از مکلف صادر شد، عمل صحیح و عبادت است. نظیر کسی که مضطر به غصب لا بسوء اختیار است. این عمل مبغوض شارع است؛ ولی اگر مضطر شد همین مبغوض را می­تواند قربیا انجام دهد و قصد قربت متمشی می­شود. باید هم حسن فعلی و هم حسن فاعلی داشته باشد. عمل قربی مبعد نباید باشد نه مبغوض.

ما در تایید فرمایشان ایشان می­گوییم: مثالی که ایشان مطرح کرده را قبول نداریم؛ زیرا عمل مضطر لا بسوء اختیار اصلا مبغوض نیست؛ زیرا رفع ما اضطروا الیه مبغوضیت را بالالتزام بر می­دارد؛ چرا که اماره است و اصل عملی نیست. حرمت را واقعا بر می­دارد و واقعا حلیت را می­آورد و التزاما مبغوضیت هم از بین می­رود. ما مثال را تغییر می­دهیم.

در بحث شخصی که وارد در دار مغصوبه شده می­گفتیم باید خارج شود و این خروج هم مبغوض است؛ ولی می­تواند قصد قربت کند. خدایا چون که تو گفتی ادامه غصب حرام است، خارج می­شوم. چون که بسوء اختیار است، مبغوض است؛ ولی قصد قربت متمشی می­شود. ما برای صحت عبادت، محبوبیت فعلیه را شرط نمی­دانیم بلکه مبغوضیت فعلیه هم داشته باشد اشکالی ندارد. مهم این است که حسن فعلی و ملاک داشته باشد و حسن فاعلی هم که قصد قربت است داشته باشد.

ایشان گفته است: این مطلب در باب نماز در دار غصبی عن جهل محقق است. در باب اجتماع امر و نهی، امر مصحلت دارد؛ پس حسن فعلی داریم. مکلف هم قربیا انجام می­دهد. زیرا این شخص یا جاهل بسیط و یا مرکب است. اگر جهل مرکب است که یقین دارد نهی ندارد واضح است که قصد قربت را انجام می­دهد. در جهل بسیط هم که شک در غصبیت دارد، طبیعتا به صورت رجاء نماز را انجام می­دهد و قربی هم انجام می­دهد. اصلا کسی که نماز می­خواند قصد قربت می­کند و الا نماز نمی­خواند. بله؛ فرض ریا را کاری نداریم و بحث دیگری است.

خلاصه: نکته صحت عبادت در دار غصبی مع الجهل همین مطلب است. پس موضوع مساله اجتماع نهی واصل است نه واقعی.

## مرتبط نبودن مساله اجتماع و مساله اقتضا

مرحوم آغا ضیا منکر صغرویت است. نتیجه مساله اجتماع این است که نهی واصل اقتضای فساد را دارد در حالی که مساله اقتضا در مورد نهی واقعی بحث می­کند. پس اولا نتیجه مساله اجتماع نهی واصل است و ثانیا موضوع مساله اقتضا نهی واقعی است.

دو نکته برای مدعای دوم ایشان:

1. ظهور هر عنوانی در واقعی بودن است.
2. مضافا به این که گفته می­شود وقتی عبادت مصحلت ندارد و مفسده دارد عبادت باطل است و این مطلب نسبت به نهی واقعی مطرح است.

## کیفیت جمع بین حکم به صحت و نهی واقعی داشتن در فرض جهل

نسبت به ادعای اول ایشان گفته می­شود: کسی که امتناعی است و نهی را مقدم می­کند در موردی حکم به بطلان عبادت می­کند که عالم باشد چرا که مشهور قائل هستند به این که اگر مکلف جهل به نهی داشته باشد، عبادت محکوم به صحت است. با این که امتناعی هستند قائل به صحت هستند پس چیزی که فساد آور است، نهی واصل است.

چگونه می­شود که نهی غیر واصل اقتضای فساد نکند. یعنی نهی فعلی است و مفسده هم غالبه دارد و مکلف جاهل است، سوال این است که چگونه مقتضی فساد نیست؟

ایشان گفته است: نهی غیر واصل و در فرض جهل با این که فعلیت دارد و مفسده غالبه هم هست، مع ذلک عبادت صحیح است. ملاک صحت عبادت دو چیز است: فعلی که اتیان می­کند ملاک داشته باشد. مثلا اگر فکر کرد که این خمر آب است و قصد قربت هم کرد، باطل است؛ چرا که مصحلت ندارد. شرب خمر در واقع مصلحت ندارد. علاوه بر این باید تمشی قصد قربت هم بشود. پس اولا مصحلت داشته باشد که ما اسم آن را حسن فعلی گذاشتیم. حالا مهم نیست. فعل باید ملاک داشته باشد و لو این که مغلوبه باشد. ثانیا قصد قربت هم متمشی باشد.

حالا در ظرف جهل گفته می­شوذ: فرض این است که در باب اجتماع امر و نهی گفته شد که هر دو باید ملاک داشته باشند و از طرفی جاهل هم بوده است و قصد قربت کرده است. پس عمل صحیح است.

ایشان مدعی است: در ظرف جهل مشهور نهی را فعلی می­دانند ولی مفسد نمی­دانند. چرا که فعل مصحلت دارد و قصد قربت هم متشمی شده است.

نتیجه: در مساله اجتماع موضوع نهی واصل و موضوع مساله اقتضا نهی واقعی است و صغرویت انکار شده است.

##### اشکال استاد به کیفیت جمع آغا ضیا

به نظر ما فرمایش مرحوم آغا ضیا صحیح نیست. این که انسان خیال کند نماز امر دارد یا به رجا این که امر دارد نماز را اتیان کند و ثواب به او می­دهند، بحثی ندارد. این که گفته است قصد قربت متمشی می­شود و ثواب هم دارد صحیح است. اما این که گفته است حکم به صحت نماز می­شود، صحیح نیست.

به نظر ما صحت عبادت منوط به این است که محبوبیت بالفعل داشته باشد. فرض این است که نهی فعلی است و ملاک نهی هم غالب و فعل مبغوض است. مرحوم آغا ضیا هم به این مطلب تصریح می­کند. محل بحث یک امر عقلائی است. اگر یک عبدی فعلی را اتیان کرده که بالفعل مبغوض مولا است هر چند که مصحلت مغلوبه داشته باشد، فایده ندارد و مصلحت مغلوبه کالعدم است.

مرحوم آغا ضیا قبول دارد که اگر اصلا مصحلت نداشته باشد باطل است ما هم می­گوییم وقتی که مبغوض بالفعل مولا است نمی­تواند مقرب مولی باشد و کالعدم است. به نظر ما مصحلت مغلوبه در این جا مثل جایی است که اصلا فعل ملاک ندارد.

پس تحلیل مرحوم آغا ضیا ناتمام است لذا ما گفتیم ظاهر کلمات مشهور این است که نماز نهی ندارد و نهی را فعلی نمی­دانند نه این که با مبغوضیت فعلیه باز هم بگویند صحیح است. لذا مشهور مفسد را نهی واقعی می­دانند نه نهی واصل. مشهور در ظرف جهل قائل به صحت هستند چرا که نهی ندارد پس مشهور نهی واقعی را مفسد می­دانند.

هر چند که ما نتوانستیم این مبنا را که مشهور می­گویند احکام فعلیه مشترک بین عالم و جاهل است، درست کنیم و کلام آغا ضیا با این مبنا سازگاری دارد ولی بعضی از مشهور گفته اند که در فرض جهل نهی وجود ندارد.

### اشکال استاد به مدعای دوم مرحوم آغا ضیا

نسبت به ادعای دوم ایشان ما اشکال داریم. مرحوم اغا ضیا فرمود: موضوع مساله اقتضا نهی واقعی است چرا که ظاهر عنوان، واقعی است و دلیل هم با واقعی می­سازد. عرض ما این است که مستدلین بر مفسدیت نهی نسبت به عبادت، بیان دیگری هم تمسک کرده­اند. یعنی وقتی که نهی بیاید قصد قربت نمی­تواند بکند و این دلیل با نهی واصل سازگاری دارد. این که مرحوم اغا ضیا دلیل را منحصر به وجود مفسده کرده است، صحیح نیست.

#### مختار استاد

به نظر ما هم در مساله اجتماع، نهی واقعی فساد آورد است و هم در مساله اقتضا. اگر از وصول صحبتی هم هست چه در باب اجتماع و چه در باب اقتضا از آن جهت است که اگر واصل نشده باشد وجود ندارد. در حقیقت وصول را برای اثبات وجود می­اورند نه این که یک قید را اضافه کنند. اگر از وصول صحبت می­کنند به این جهت است که اگر واصل نشد، لم یوجد است.

موید این مطلب ( موضوع در دو مساله نهی واقعی و مساله اجتماع صغری برای مساله اقتضا هست) این است: مفسدیت نهی در عبادات یا منحصر در نهی در اجتماع امر و نهی است و یا غالب آن این گونه است.

مرحوم خویی مدعی است که ما در هیچ موردی از عبادات نهی بدون اجتماع نداریم. هر کجا عبادت است یک امری ضمیمه دارد. ادعای مرحوم اغا ضیا دوری از فقه است. اگر مساله اجتماع صغری نشود، مساله اقتضا صغری ندارد و یا نادر است. مثل نهی از صلات حائض اگر کسی بگوید این نهی ذاتی است. مرحوم خویی قائل به ارشاد است. اگر ذاتی باشد بحث می­شود که نهی از صلات حائض مفسد است یا نه؟ از واضحات است که مفسد هست. یا نهی از صوم عیدین که مرحوم خویی قائل به ارشادی است و مولوی نیست و خارج از محل بحث است. اگر کسی گفت نهی تکلیفی است داخل در مساله اقتضا است. این هم از مسلمات است و باطل است.

چیزی که در مساله اقتضا بحث دارد، نهی در باب اجتماع امر و نهی است. یا مورد دیگری ندارد و یا اگر داشته باشد، بحثی ندارد و واضح است. لذا این که مرحوم اغا ضیا منکر صغری شده است دوری از فقه است.

نتیجه: حق با مرحوم آخوند است. اگر قائل به امتناع شدیم و جانب نهی را مقدم کردیم صغری برای بحث مساله اقتضا می­شود.

## امر دوم از امور مقدماتی: عقلی یا لفظی بودن مساله اقتضا

آیا بحث اقتضا یک بحث لفظی است یا عقلی؟ مرحوم شیخ در مطارح گفته است که بحث عقلی است[[5]](#footnote-5). بحث در این است که آیا ملازمه­ای عقلا بین مبغوضیت با فساد هست یا نه؟ این که علما این بحث را در مباحث الفاظ آورده­اند کأن نادرست است و یا در قدیم تقسیم مباحث به عقلی و لفظی نداشتند. اصلا ممکن است نهی را بدون لفظ کشف کنیم. مثل اجماع و یا سیره. باز هم این بحث مطرح می­شود. مثل بحث از ملازمه بین وجوب مقدمه و ذی المقدمه.

مرحوم آخوند کأن می­خواهد یک راهی برای لفظی بودن باز کند. ایشان می­فرماید: می­توان بحث را لفظی مطرح کرد؛ چرا که یک قول در این زمینه این وجود دارد که نهی در معاملات دلالت بر فساد دارد نه اقتضا. هر چند که در خصوص معاملات است. یک عده هم عقلی بحث کرده­اند ولی می­توان به لفظی ارجاع داد و در نتیجه همه لفظی می­شوند چرا که بنا بر عقلی بودن بحث ملازمه مطرح است و بگوییم مراد از ملازمه، دلالت التزامی است. یعنی آیا نهی دلالت بر فساد در عبادات و معاملات بالمطابقه او بالالتزام می­کند یا نه؟ بالمطابقه شامل آن قولی می­شود که بحث را لفظی مطرح کرده است و التزامی هم شامل ملازمه عقلیه می­شود. عنوان اعم از دلالت مطابقی و التزامی است.

## تکمیل نکته ای از مقدمه اول

در مقدمه اول مرحوم آغا ضیا فرمود: ممکن است فعل مبغوضیت داشته باشد؛ ولی چون که ملاک دارد و و قصد قربت هم می­کند، عبادت صحیح است. ایشان مثال به مضطر به غصب لا بسوء اختیار زد که ما آن را قبول نکردیم. حدااقل رفع ما اضطروا الیه این است که مبغوض را بر می­دارد. ظاهر حدیث رفع این است که مبغوضیت فعلیه ندارد. در میته ظاهرش این است که مبغوض مولا نیست. نفهمیدیم که چرا مرحوم اغا ضیا مدعی است که مضطر لا بسوء اختیار فعلش مبغوض است. شاید یک یا دو بار هم نگاه کردیم که شاید لا اضافی باشد ولی این گونه نبود.

ما مثال را در ادامه تایید ایشان عوض کردیم. یعنی مضطر بسوء اختیار را مطرح کردیم. در حال خروج از دار غصبی به خاطر عدم ارتکاب زائد این خروج را انجام می­داد و اسم آن را اخف محذورین می­گذاشتیم. مبغوضیت خروج اخف است چرا که مقدمه ترک غصب زائد است. بلکه بعضی قائل به وجوب شده اند. به مبغوض فعلی ربطی ندارد. مبغوض فعلی اگر سبب شود که مبغوض اشدی ترک بشود، مشکلی ندارد. مرحوم صدر هم همین مطلب را مطرح می­کرد. بحث ما در جایی است که داستان اخف محذورین نیست. در حقیقت باید بگوییم که ذوق فقهی نمی­پسندد که هم فعلا مبغوض باشد و هم شارع بگوید اشکال ندارد انجام شود.

## مقدمه دوم: عقلی یا لفظی بودن مساله

بحث در مقدمه دوم بود.آیا مساله لفظی است یا عقلی؟ مرحوم آخوند از لفظی بودن بحث دفاع کرد. یعنی مراد از یقتضی، یدل است و به عبارتی اقتضا مقام اثبات است. اقتضای در مقام اثبات همان دلالت است.

### بیان اول برای لفظی بودن مساله: بیان مرحوم آخوند

ایشان نکته این ادعا را این گونه فرمود:[[6]](#footnote-6) در باب معاملات یک قولی هست که نهی دلالت بر فساد دارد. لذا برای این که عنوان نزاع آن قول را شامل بشود باید بحث را لفظی مطرح کنیم. بعد این مشکل مطرح شد که شامل قول کسانی که عقلی بودن را قائل هستند نمی­شود. جواب داد: کسانی که بحث را عقلی می­دانند و ملازمه را مطرح می­کنند می­توان به لفظی برگرداند یعنی بگویند نهی دلالت بر فساد می­کنند، بر خلاف عکس. یعنی لفظی را نمی­توان به عقلی برگرداند.

### اشکال اول استاد به بیان مرحوم آخوند

به نظر می­آید این بیان درست نباشد. چرا که کسانی که در معامالت گفته اند نهی دلالت بر فساد دارد باملطابقه، وهم است. اصلا هیچ وجهی ندارد. در یکی از امور آتیه خواهد امر که بحث ما در مورد نهی مولوی است و نهی ارشادی خارج از بحث است. این که نهی مولوی باشد و مدلول مطابقی آن فسادباشد، وهم است. ادعا این است که همه نواهی در معاملات دال بر فساد است؛ ولی خارج از بحث است. این قدر این وهم ضعیف است که اصلا مرحوم آخوند هم آن را تا اخر بحث مطرح نکرده است.

### اشکال دوم استاد به بیان مرحوم آخوند

بر فرض که اصلا قولی بر دلالت نهی بر فساد در معاملات باشد. یعنی یک قول این است که در معاملات نهی مولوی دال بر فساد است بالمطابقه. در این صورت بحث از قول ملازمه خارج می­شود. ایشان در جواب فرمود به لفظ منتهی می­شود. اشکال این است: ایشان در چند جای کفایه فرموده است وقتی که اصل ملازمه محل کلام است وجهی ندارد که در مقام اثبات بحث کنیم. وقتی اصل ملازمه محل کلام است وجهی ندارد که بحث معطوف به مقام اثبات شود. پس این که ایشان قائلین به ملازمه را به دلالت لفظی التزامی برده است، خلاف روش بحث است. وقتی که اصل ثبوت محل کلام است نوبت به مقام اثبات نمی­رسد.

### اشکال سوم استاد به بیان مرحوم آخوند

علاوه بر این، قائلین به ملازمه در نهایت دلالت را قبول کنند، نادست است. مثلا دلالت وجوب ذی المقدمه بر وجوب مقدمه را قبول ندارد. هر ملازمه ای که دلالت ساز نیست. این مطلب در کتب ادبی مطرح شده و در اصول هم بعضی از موارد مطرح شده است. دلالت لفظی یعنی لفظ ما را به آن برساند. دلالت لفظی یا مطابقیه است و یا التزامی. در التزامی گفته اند: باید ملازمه بیّن باشد و بعضی بیّن بالمعنی الاخص گفته اند. بالاخره باید ملازمه بیّنه باشد. واضح باشد. در حالی که بین حرمت و فاسد ملازمه بیّن نیست. چرا که این بحث اختلاف است. لذا قائلین به ملازمه در نهایت دلالت التزامی را اعتراف ندارند. اگر شما این بحث را لفظی قرار بدهید اولا خلاف طبع مساله است اول باید ثبوتی بحث شود ثانیا بر فرض ثبوت ملازمه، دلالت لفظی منتفی است. موید این مطلب این است که مرحوم آخوند بحث را عقلا مطرح کرده است و ایشان ملازمه عقلی مطرح کرده است.

شاید منظور ایشان این است که ممکن است بحث را لفظی مطرح کرد؛ ولی خود ایشان این بحث را لفظی مطرح نکرده است.

## بیان دوم برای لفظی بودن مساله: بیان مرحوم آغا ضیا

مرحوم آغا ضیا برای لفظی بودن بحث فرموده است[[7]](#footnote-7): نهی محل بحث نهی واقعی است و نهی باب اجتماع نیست. نهی واقعی دلالت بر فاسد دارد و این واضح است. یعنی وقتی نهی دارد یعنی مصحلت ندارد. دیگر بحث از ملازمه نیست. النهی یقتضی الفساد از این باب است که نهی دلالت دارد بر این که متعلق من مصحلت ندارد و در نتیجه فاسد است. پس آیا نهی دلالت بر عدم مصحلت دارد یا نه؟

### اشکال اول استاد به بیان مرحوم آغا ضیا

این مطلب منوط به این است که نهی در محل کلام، نهی اجتماع امر و نهی را شامل نمی­شود و مبنای خودش درست باشد. در حالی که در باب اجتماع، نهی دلالت بر عدم مصلحت ندارد بلکه بر مغلوبیت دلالت دارد.

### اشکال دوم و سوم استاد به بیان مرحوم اغا ضیا

بر فرض که نهی دلالت بر عدم مصلحت داشته باشد اما این که دلالت لفظی باشد بیان می­خواهد. واقعا وقتی که نهی می­آید به ذهن می­آبید که مصحلت ندارد؟ این دلالت عرفی نیست. این که بحث ما در این باشد که نهی دلالت بر فساد داشته باشد از این باب که نهی دلالت بر عدم مصحلت داشته باشد، در عبادات اگر صحیح باشد بین به معنای اخص نیست یعنی دلالت التزامی نیست.

علاوه بر این، بر فرض کسی در عبادات این مطلب را بگوید اما در معاملات که داستان مصحلت و مفسده نیست.

### بیان سوم برای لفظی بودن مساله اقتضا: بیان مرحوم نائینی

مرحوم نائینی بیانی بهتر از مرحوم اغا ضیا دارد. ایشان مدعی است[[8]](#footnote-8): این مساله عقلی است و بحث در مورد ملازمه و حرف شیخ درست است؛ ولی با یک تقدیر می­توان گفت لفظی است. اگر بگوییم در عبادات قصد امر لازم است کما عن صاحب الجواهر، النهی یدل علی الفاسد است. چرا که نهی یدل علی عدم الامر است. وقتی نهی دارد پس امر ندارد. اجتماع امر و نهی محال است. بر مبنای مرحوم صاحب جواهر که صحت عبادت مشروط به قصد امر است لفظی بودن این بحث وجهی دارد ولی بر مبنای ما که قصد امر را شرط نمی­دانیم این بحث عقلی است. آیا بین حرمت و فساد عقلا ملازمه هست یا عقلا ملازمه نیست. اصلا ممکن است هیچ لفظی در کار نباشد و از سیره یا لبّ فهمیده باشیم که عبادت حرام است، این بحث مطرح می­شود.

### اشکال استاد به بیان مرحوم نائینی

مرحوم نائینی گفت: نهی دلالت بر عدم امر می­کند و این دلالت التزامی است، بعید نیست.؛ اما در این حال در عبادات این بحث مطرح می­شود و نهی بر فساد داشته باشد؛ولی در معاملات نیاز به امر نداریم. اگر ما خواسته باشیم یک بحث عامی داشته باشیم که در عبادات و معاملات جاری شده باشد یا بهتر بگوییم آنچه در واقع بحث شده است، بحث از ملازمه است.

از سه جهت بحث به صورت عقلی مطرح می­شود:

1. از جهت عقلائی: باید اول از ثبوت شروع کرد.
2. از جهت عمومیت: آن هم به این جهت است که بحث معاملات و عبادات مطرح است.
3. از جهت واقعی بودن: هم به این جهت است که واقعا ملازمه هست یا نه؟ چیزی که واقع شده است همین بحث ملازمه است.حرام که مقربیت ندارد. در معاملات گفته اند مبغوضیت با فساد ملازمه ندارد.

پس از سه جهت ما به حرف شیخ انصاری می­رسیم که مراد از اقتضا، اقتضای ثبوتی است و دلالت مراد نیست.

نتیجه: سه بیان برای لفظی بودن بحث مطرح شد و بیان مرحوم آخوند نازلترین بیانات است. بیان مرحوم آغا بر مبنای خودش بود. بیان سوم، بیان مرحوم نائینی بود که عقلی بودن مساله درست بود و این که گفت وجهی برای لفظی بودن مطرح است، صحیح نبود.

## مقدمه سوم: عمومیت عنوان نسبت به نهی تنزیهی و غیری

مرحوم آخوند برای توضیح محل نزاع و تشریح عنوان نزاع مقدمه سوم را مطرح فرموده است. در مقدمه سوم نهی را توضیح داده است. قدر متیقن از نهیی که بحث می­شود نهی تحریمی است. چنانچه قدر متیقن نهی نفسی است نه غیری. بحث در این جا این است که آیا نهی تنزیهی و غیری داخل در محل نزاع هست یا نه؟

### مقام اول: عمومیت داشتن عنوان نسبت به نهی نتزیهی

مقام اول در مورد نهی تنزیهی است. مرحوم آخوند مدعی است[[9]](#footnote-9) که گر چه عنوان بحث شامل نهی تنزیهی نمی­شود؛ ولی ملاک بحث عام است. مهم ملاک بحث است و شامل تحریمی و تنزیهی می­شود. در مقابل مرحوم نائینی فرموده است[[10]](#footnote-10) که نهی تنزیهی از محل بحث خارج است.

### نظریه مرحوم آخوند: عمومیت داشتن به قرینه ملاک

مرحوم آخوند فرموده است: در اول بحث نواهی گذشت ماده نهی ظاهر در تحریم است﴿ما نهاکم عنه فانتهوا﴾[[11]](#footnote-11)مراد حرمت است. ظاهر عنوان شامل نهی تنزیهی نمی­شود؛ اما ملاک بحث عام است. هر چند بحث لفظی است؛ ولی ملاک اقتضای فساد آن به خاطر ملازمه است و و ملازمه هم عام است. اگر بین نهی تحریمی و فساد ملازمه باشد بین نهی تنزیهی و فساد هم ملازمه وجود دارد؛ چرا که نکته ملازمه این است: حرام مغبوض است و قابل تقرب نیست و قصد قربت متمشی نمی­شود. همین ملاک هم در منهی عنه به نهی تنزیهی جاری است. هر چند که مرتبه نهی تحریمی از مبغضویت را نداردغ ولی در عین حال به مکروهات هم نمی­توان تقرب جست.

ان قلت: این همه معاملات مکروهه داریم و در عین حال صحیح هستند.

قلت: بله؛ این مطلب واضح است؛ ولی این نهی هم فردی از عنوان بحث است. یعنی نهی از معامله یک فرد است. اگر نهی تنزیهی در فردی از عنوان که معاملات باشد، موجب فساد نباشد، دلیل نمی­شود که بحث شامل تنزیهی نمی­شود و مصداق آن عبادات است. اگر تمام افراد بحث این گونه بودند که اقتضای فساد را نداشتند کما این که مدعای نائینی این است، مراد نهی تحریمی بود ولی یک فرد از افراد فرد تنزیهی جای بحث ندارد.

خلاصه: مرحوم آخوند مدعی است که عنوان بحث ظاهر در نهی تحریمی است؛ اما به قرینه عموم ملاک حمل بر اعم از تحریمی و تنزیهی می­شود.

##### عمومیت داشتن عنوان به وسیله ظهور خود عنوان

ممکن است گفته شود: ظاهر عنوان نهی تحریمی نیست و نیاز به قرینه نداریم. این که در اول نواهی گفته اند: ماده نهی ظاهر در تحریم است در جایی است که ماده را در معنای خودش استعمال کنند؛ یعنی نهی را در نهی استعمال کنند. مانند آیه مذکور؛ اما اگر نهی را عنوان مشیر به نهی و مصادیق نهی قرار داد؛ یعنی استعمال لفظ در لفظ باشد؛ چه ماده نهی و چه صیغه نهی، بلا اشکال نهی تنزیهی، نهی هست. پس ما نیازی به قرینه عموم ملاک نداریم.

مرحوم آخوند بین نهیی که در معنایش استعمال می­شود که حرمان باشد و بین نهیی که در الفاظ نهی استعمال شده است؛ خلط کرده است در نتیجه نهی اطلاق دارد و شامل نواهی تنزیهیه هم می­شود.

#### نظریه مرحوم نائینی: خروج نواهی تنزیهیه از محل بحث

مرحوم نائینی فرموده است[[12]](#footnote-12): نواهی تنزیهی از محل بحث خارج است؛ چرا که این نواهی، نهی از افراد بعد از امر به طبیعت است و در حقیقت نهی از تطبیق است اگر گفته می­شود لا تصل فی المسجد یعنی این تطبیق حزازت دارد و آن نمازی که واجب است بر نماز در مسجد تطبیق نکن و این تطبیق حزازت دارد. در تطبیق هم صحت و فساد مطرح نیست. در موارد نهی تنزیهی اعمال صحیح است، مثلا نماز در مواضع تهمه صحیح است.

این فرمایش مرحوم نائینی از لحاظ فقهی درست است و ما در فقه نهی کراهتی از عبادت نداریم و این نواهی که در عبادات مطرح شده است بحث بود که چگونه توجیه بکنیم که مرحوم نائینی فرمود نهی از تطبیق است. در محرمات ما نواهی پیدا کردیم که فعل را حرام کند؛ ولی در عبادت پیدا نکردیم. اگر ایشان می­گفت نواهی تنزیهی در شریعت نهی از تطبیق است و موارد این نواهی همگی محکوم به صحت است، بهتر از عبارتی است که گفته است. ایشان در اجود فرموده است:«اما الأول فلما عرفت سابقا من ان النهي التنزيهي عن فرد لا ينافي الرخصة الضمنية المستفادة من إطلاق الأمر فلا يكون بينهما معارضة ليقيد به إطلاقه‏»[[13]](#footnote-13) این مطلب جای اشکال دارد و ممکن است در جایی نهی تنزیهی از عبادت باشد.

حرف مرحوم آخوند دوری از فقه هست؛ چرا که در شریعت چنین چیزی محقق نشده است که نهی تنزیهی از عبادت داشته باشیم؛ ولی اصل حرف ایشان درست است. فرقی بین نهی تحریمی و تنزیهی نیست. اگر به ذات عبادت تعلق بگیرد این بحث مطرح می­شود نهی مقتضی فساد هست یا نه؟ اگر با قطع نظر از فقه بحث بکنیم این حرف درست است. این که مرحوم نائینی می­گوید ما نهی تنزیهی از عبادت نداریم، مرحوم آخوند جواب می­دهد که بحث ما در این است که اگر نهی به ذات عبادت تعلق بگیرد مقتضی فساد هست یا نه؟

البته ما اضافه میکنیم و کلام مرحوم نائینی را توجیه می­کنیم. این که ایشان فرموده است: نهی تنزیهی جای بحث ندارد، صحیح نیست و مثل تحریمی است. بله؛ اگر بگوید مورد ندارد، خوب است. مقصود ایشان هم همین است.

خلاصه: عنوان بحث شامل هر دو نهی می­شود گر چه نهی تنزیهی تحقق خارجی ندارد. هر چند در معاملات دارد ولی قطعا صحیح است.

### مقام دوم: عمومیت داشتن بحث نسبت به نهی غیری

آیا نهی شامل نهی غیری هم می­شود یا نه؟

#### نظریه مرحوم آخوند: عمومیت داشتن نهی به قرینه ملاک

مرحوم آخوند تفصیل داده است[[14]](#footnote-14). ایشان فرموده است نهی غیری دو قسم است. اصلی و تبعی. در مقدمه واجب هم این مطلب را دارد. واجب اصلی خطاب دارد مثل﴿اذا قمتم الی الصلاة...﴾[[15]](#footnote-15) و تبعی مجرد حکم عقل است و خطاب ندارد. در این جا همان حرف را تکرار کرده است. فرموده است: عنوان نهی ظهور در نفسیت دارد. این مطلب در امر سادس از اوامر نسبت به امر بیان کرده است و نهی هم مثل امر است؛ اما ملاک بحث عام است. در نهی اصلی که خطاب دارد ملاک بحث عام است. اگر نهی نفسی دلالت بر فساد داشته باشد به مقتضای ملازمه نهی غیری اصلی هم چنین دلالتی دارد.

اگر نهی تبعی باشد و خطاب نداشته باشد مثل امر به شیئ مقتضی نهی از ضد است. مثلا امر به ازاله نجاست از مسجد کرده است. اگر امر به شیئ مقتضی نهی از ضد خاص مثلا باشد لا تصل ثابت می­شود. منشا نهی غیری، امر اهم است. لا تصل نهی غیری تبعی است که خطاب ندارد. این نهی از محل بحث خارج است. چرا که لفظ ندارد تا دلالت بر فساد داشته باشد و بحث ما در دلالت لفظی است. یکی از ثمرات عقلی یا لفظی بودن مساله اقتضا همین مطلب است.

##### اشکال اول استاد به مرحوم آخوند

این که مرحوم آخوند فرمود: عنوان نهی غیری را شامل نمی­شود صحیح نیست. این که نهی ظهور در نفسی دارد در جایی است که در معنای خودش استعمال شده باشد در این جا نهی عنوان مشیر به نواهی در شریعت است که شامل غیری هم می­شود. پس ما نیازی به ملاک بحث نداریم.

##### اشکال دوم استاد به مرحوم آخوند

مرحوم آخوند بین نهی اصلی و تبعی تفصیل داده است. این مطلب بر مسلک خودش مطرح می­شود که بحث لفظی باشد. قبلا گذشت که بحث عقلی است یعنی ملازمه بین حرمت و فساد هست یا نه؟ چه خطاب داشته باشد و چه نداشته باشد.

موید این مطلب این است: علما برای نهی غیری مثال به نهی تبعی می­زنند. معلوم نیست که نهی غیری اصلی داشته باشیم. مثال نهی غیری همان نهی باب اقتضا است. یعنی امر به ازاله داریم و سلمنا که امر به شیئ مقتضی نهی از ضد هم هست پس لا تصل هم نهی غیری تبعی دارد. این که در آیه شریفه﴿ذروا البیع﴾[[16]](#footnote-16)آمده است بحث کردیم که نهی غیری نیست؛ بلکه تاکید فاسعوا است. رها کنید بیع را به معنای نهی داشتن نیست.

خلاصه: نهی غیری محل ابتلا است نهی تبعی است. ما نهی غیری اصلی نداریم. هم عنوان و هم ملاک شامل نهی اصلی و تبعی می­شود.

#### نظریه مرحوم نائینی: خروج نهی غیری از محل بحث

در مقابل، مرحوم نائینی است که فرموده است: نهی غیری واضح است که اقتضای فساد ندارد و از محل بحث خارج است. امر به ازاله کرده است و امر به شیئ سلمنا که مقتضی نهی از ضد خاص را دارد. پس ازل مقتضی لا تصل است و این نهی هم غیری است. امر ترتبی هم ندارد. در صورت اقتضا که امر ترتبی نیست. درست است که نهی غیری دارد و امر ندارد ولی ملاکش به حال خودش باقی است و عبادت به قصد ملاک صحیح است کما این که به قصد امر هم صحیح است. در حقیقت مرحوم نائینی می­گوید اگر مولا می­گوید لا تصل، جدی نیست و در حقیقت می­خواهد بگوید ازاله کن. به خاطر همین فساد آورد نیست.

ما هم در عرف خودمان داریم که مثلا کسی می­گوید: بیا کمک کند و نماز را رها کن مراد این نیست که نماز مبغوض است بلکه مراد این است که کمک کردن مهم است.

این مطلب محل کلام است. اگر یک عبادتی منهی به نهی غیری شد، آیا اقتضای فساد را دارد یانه؟ اگر شارع به خاطر امر به ازاله بگوید نماز نخوان، آیا مقربیت دارد: مرحوم آخوند می­گوید مقربیت ندارد و مرحوم نائینی می­گوید مقربیت دارد. شما قضاوت کنید که مولای عرفیه اگر بگوید نماز نخوان و شخص نماز بخواند می­توان گفت که مقربیت دارد؟

ذهن ما بیشتر به فرمایش مرحوم آخوند متمایل است.

## مقدمه سوم: عمومیت داشتن نهی در مساله نسبت به اقسام نهی

### نهی غیری و نفسی

بحث در این بود که نهی غیری داخل در محل نزاع هست؟ مرحوم آخوند فرمود[[17]](#footnote-17): نهی غیری داخل محل نزاع هست.

### نظریه مرحوم نائینی: خروج نهی غیری از محل بحث

مرحوم نائینی فرمود[[18]](#footnote-18): نهی غیری خارج از محل نزاع است و جای نزاع ندارد؛ چرا که نهی غیری ناشی از مفسده در متعلق نیست و ناشی از عدم مصلحت در متعلق نیست؛ بلکه ناشی از مصحلت اهم در شیئ آخر است. مثل این که بگوییم امر به اهم، مقتضی نهی از ضد خاص است، لا تصل نهی غیری می­شود و این نهی غیری از محل بحث خارج است؛ چرا که به خاطر ازاله نجاست این نهی هست و الا خود نماز ملاک دارد.

#### اشکال اول استاد به نظریه مرحوم نائینی

این مطلب مرحوم نائینی محل مناقشه واقع شده است. بعضی و لعل مشهور قائل به این هستند که نهی غیری مقتضی فساد است. اصلا می­گویند اگر امر به شیئ مقتضی نهی از ضد باشد موجب فساد متعلق می­شود و به عنوان ثمره این مطلب را ذکر می­کنند. پس اشکال اول این است که مشهور بر خلاف نظر مرحوم نائینی قائل به فساد هستند. لذا جای بررسی کرد. بلکه بیشتر ثمره مساله اقتضا در نهی غیری است. چرا که نهی نفسی مقتضی فساد باشد، واضح است. معلوم است که نهی نفسی دلالت بر مبغوضیت متعلقش در عبادات دارد و مبغوضیت هم باعث فساد است.

#### اشکال دوم استاد به نظریه مرحوم نائینی

اما این که ایشان فرمود نهی غیری مقتضی فساد نیست، ما در اصل بحث این مطلب را بررسی می­کنیم و می­گوییم حق با مشهور است و نهی غیری مقتضی فساد هست. هر چند که مولا نهیش از نماز به خاطر غیر است ولی بالاخره جدی می­گوید نماز نخوان. نهی حقیقی است و عرضی نیست. بعید نیست که نهی غیری موجب مقربیت نداشتن عبادت بشود. مهم این است که نهی غیری قطعا داخل محل نزاع هست. اگر قدر متیقن از محل نزاع نباشد داخل در محل نزاع هست.

#### توجیه کلام مرحوم نائینی

این مطلب هم اضافه شود: مرحوم آخوند فرمود: نهی تنزیهی و تحریمی داخل در بحث هستند. مرحوم نائینی فرمود نهی از تطبیق است. ما جواب دادیم که نظر مرحوم نائینی این است حالا اگر نهی به ذات عبادات تعلق گرفته تکلیف جیست؟ پس محل بحث است.

ما توجیه کردیم به این که مرادش این است: نهی تنزیهی از عبادات نداریم. مرحوم شیخ حسین حلی هم متعرض این مطلب شده است که در اجود کبری را انکار کرده است و در فوائد صغری را انکار کرده است. یعنی در فوائد گفته است که نهی نتزیهی به عبادت نداریم. مقصود این است که ما می­توانیم کلام ایشان را توجیه کنیم و عبارت اجود را می­توانیم بگوییم مرادش همان انکار صغری است. هر چند که در معاملات نهی تنزیهی داریم؛ ولی مقتضی فساد نیست.

## تقسیمات دیگر نهی

### تقسیم نهی به مولوی و ارشادی

تقسیمات دیگری هم وجود دارد که مرحوم آخوند آنها را مطرح نکرده است. یک تقسیم این است که گاهی اوقات نهی مولوی است و گاهی ارشادی. مرحوم آخوند در ذیل عبارات آتیه اشاره کرده است که نهی ارشادی از محل بحث خارج است. خوب بود در این جا هم توضیح می­داد.

#### خروج نهی ارشادی از محل بحث

محل بحث جایی است که مولا اعمال مولویت کرده باشد اما اگر ارشاد به بطلان و مانعیت باشد مانند لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه در این جا واضح است که ارشاد به مانعیت و باطل است. یا از اول ارشاد به بطلان هستند.

### نهی ذاتی و تشریعی

تقسیم دیگری که برای نهی هست، تقسیم نهی به ذاتی و تشریعی است. نهی ذاتی نهیی است که به ذات تعلق گرفته است مثلا صلات حائض را بعضی قائل به این قسم هستند. صوم عیدین ذاتش منهی عنها است. در باب اجتماع ذات صلات منهی عنه است.

نهی تشریعی، نهی حقیقی است و اعمال مولویت شده است ولی نهی از تشریع است. حالا نهی از تشریع حقیقتش چیست، محل بحث است. نهی تشریعی ما را نهی از تشریع می­کند.

#### نهی از ضصلات حائض و صوم عیدین

مرحوم خویی مدعی است نهی در باب صلات حائض نهی تشریعی است. حالا یا ارشاد و یا اگر ارشادی نباشد، تشریعی است. یعنی اگر حائض بگوید نماز می­خوانم چون که خدا گفته است، منهی است اما در عین حال ذات صلاتش نهی ندارد. یکی از ثمرات نهی ذاتی و تشریعی در یوم الشک رمضان است. کسانی که قائل ذاتی بودن هستند در یوم الشک جای احتیاط مستحب دارد و احتیاط به سفر رفتن است. قطعا نه واجب ترک شده و نه حرام ارتکاب شده ولی اگر سفر نرود احتمال دارد که مرتکب حرام شده باشد. هر چند که استصحاب را می­توان جاری کرد.

اگر گفتیم حرمت تشریعی است در ذهن مرحوم خویی این بوده که ذات صوم که مفسده ندارد. فقط امر ندارد و اگر کسی بگوید برای خدا روزه می­گیرم حرمت تشریعی است پس می­توان به صورت رجائی روزه گرفت و همین کار هم احتیاط است. اگر امروز روزه رمضان است من امساک می­کنم و تشریعی در کار نیست.

##### خروج نهی تشریعی از محل نزاع

چیزی که ذاتا حرام است، قدر متیقن از محل بحث است. ظاهر عنوان هم همین است. نهی از شیئ یعنی از ذات آن نهی شده است. در واقع هم نهی ذاتی است. چرا که در نهی تشریعی فرض این است که امر ندارد و اگر به قصد امر اتیان شود تشریع است پس اگر امر ندارد یعنی فاسد است. محرّم تشریعی در آن فساد نهفته است. هر چیزی که حرمت تشریعی دارد معنایش این است که تشریع نشده است پس امر ندارد و فاسد است. مرحوم اخوند در ضمن کلماتش در کفایه یکی دو جا اشاره کرده است ولی یک جمله ای مطرح کرده که با مذاق فقهی سازگاری ندارد.

#### بررسی حکمی از کفایه مرحوم آخوند

مرحوم آخوند فرموده است: صلات حائض نمی­تواند حرمت ذاتی داشته باشد. چرا که اگر نماز حرمت ذاتی داشته باشد لازمه آن این است که اگر حائض تمرینا نماز خواند باید حرام باشد و لا اظن ان یلتزم به المشهور یا فقها.

این مطلب با مذاق فقهی سازگاری ندارد چرا که کسانی که می­گویند که ظاهر مشهور هم همین است، صلات حائض و صوم عیدین حرمت ذاتی دارد قائل هستند به این که نماز با همه شرائطش حرمت ذاتی است که یکی از آنها قصد صلاتیت است. اگر کسی حمد به قصد صلاتیت بخواند جزء نماز است و الا حمد به قصد فاتحه برای میت باشد جزء نماز نیست. کسانی که اقدام به نماز خواندن می­کنند ارتکازا در ذهنشان این است که همه افعال و اقوال به قصد صلاتی است. حائضی که در مقام تمرین است قصد نماز ندارد بلکه قصد صورت نماز را دارد. هر چند که در جایی تشریع کند، از باب تشریع حرام است. البته حرمت تشریع بحث دارد.

#### نظریه مرحوم خویی و صدر در مورد نهی از صلات حائض و صوم عیدین

مرحوم خویی قائل به حرمت تشریعی صلات حائض و صوم عیدین شده است. به نظرم مرحوم صدر تفصیل داده است. اگر گفت: لا تصل یا دعی الصلات حرمت تشریعی است و ارشاد به عدم مشروعیت است. اگر گفت حرام، حرمت ذاتی است کما این که در صوم عیدین حرام دارد.

مرحوم خویی همه را ارشاد به عدم مشروعیت می­داند. دعی الصلاة مراد عدم مشروعیت است نه این که مفسده داشته باشد. نماز ذکر است نمی­شود که مفسده دار باشد. در صوم عیدین نیز منظور از حرام این است که مشروعیت ندارد. نتیجه این ارشاد حرمت تشریعی است. مستقیما نهی را حرمت تشریعی نمی­داند بلکه نتیجه آن حرمت تشریعی است.

#### مختار استاد در مورد نهی از صلات حائض و صوم عیدین

این مطلب اختلاف در استظهار است. به نظر ما بین دعی الصلاة و صوم عیدین حرام، فرقی نیست و تفصیل مرحوم صدر درست نیست. ظاهرش مولویت و اعمال مولویت است. دعی الصلاة، نهی است. مصالح و مفاسد احکام که دست ما نیست شاید مفسده داشته باشد. این عبادت با این ترکیب خاص شاید مفسده داشته باشد.

مرحوم خویی از کسانی است که اصل مولویت را کنار گذاشته است و یک مورد آن همین مطلب است. یعنی نهی را ارشاد به عدم مشروعیت می­داند و حرمت آن تشریعیه است.

در مقابل، مشهور است که قائل به حرمت ذاتیه شده است. اگر از شخص حائض قصد قربت متمشی بشود، ذات آن حرام است. وجهی ندارد که از ظهور نهی رفع ید کنیم. یعنی ظهور آن مولویت است؛ بله؛ اگر نهی از خصوصیات مرکبی باشد، بعید است که مولوی باشد. اگر گفت صل مع الطهارة ارشاد است. اگر گفت: لا تصل.... ارشاد به مانعیت است.

روایت داریم: لا قران بین طوافین. مشهور می­گویند حرام است قران بین دو طواف. مرحو خویی فرموده است: ارشاد به این است که قران مبطل طواف است. اگر طواف فریضه اتیان شود بعد نماز خوانده نشود و طواف بعدی اتیان شود، قران حاصل شده است. ما گفتیم لا قران ... از خصوصیت مرکب صحبت نمی­کند بلکه دو عمل است که نهی از قران آنها می­کند. این بحث در قران بین دو سوره هم هست. مشهور گفته اند که قران بین دو سوره مکروه است، نه این که ارشاد به این باشد که سوره اول از از کمال ساقط می­شود یا این که از ثواب سوره اول کم می­شود.

#### مولوی بودن اصل در اوامر و نواهی

این بحث، یک بحث استظهاری است. اصل این است که هر وقت امر و نهی داشته باشد، ظاهر این است که اعمال مولویت می­کند. حمل اوامر و نواهی مهما امکن بر مولویت لازم است مگر این که عرف نپسندد و خیلی خلاف عرف باشد مثل لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه. در صل متطهرا می­توان گفت که نهی غیری است. در معاملات ارشاد به بطلان و مانعیت است. اما اگر متعلق امر و نهی خصوصیت مرکب نیست، ظاهرش مولویت است و وجهی برای رفع ید از این ظهور نیست و داخل در محل نازع می­شود هر چند که مسلم است که مقتضی فساد است.

موید مولویت بودن نهی در باب حائض این است: در روایت معتبره شخصی که وضو نداشت و نماز برپا شده بود حضرت فرمود: اگر با این حال نماز بخواند یخاف ان یخسف به الارض. می­خواهد بفمهماند که نماز بدون وضو کار حرامی است. مگر کسی بگود مقصود از روایت این است که همان نماز بدون وضو را بخواند و به همان اکتفا کند.

## مقدمه سوم: عمومیت داشتن نهی

بحث در این بود که چه قسمی از نهی داخل در بحث هست؟ تا به حال نتیجه این شد: نهی مولوی محل نزاع است. نهی ارشادی خارج از محل بحث است. همچنین نهی ذاتی محل کلام هست و نهی تشریعی محل بحث نیست؛ چرا که وقتی مشروعیت نداشته باشد، فاسد است. هکذا نهی مولوی ذاتی اعم از این که نفسی باشد یا غیری خلافا للنائینی و اعم از این که تحریمی باشد یا تنزیهی خلافا للنائینی.

## نظریه مرحوم آغا ضیا: مورد بحث بودن تشخیص مولویت و ارشادیت نهی

مرحوم اغا ضیا فرموده است: مورد بحث در مساله اقتضا یک بحث صغروی است و بحث کبروی واضح است. نهی ارشادی واضح است که اقتضای فساد دارد و نهی مولوی نیز واضح است که اقتضای فساد ندارد. هر چند که نهی مولوی کاشف از مفسده هست؛ ولی مصحلت فعل را که نفی نمی­کند. ممکن است مصحلت فعل هم تامه باشد.

مثالی را در تکوینیات مطح کرده است. مثلا کسی که عمامه بر سرش بگذارد موجب سردرد آن شخص می­شود. فرض کنید که مهمانهای عظیم الشانی آمده­اند و سر برهنه اگر برود، مناسب نیست. در این فرض عمامه بر سر می­گذارد. در این جا عمامه بر سر گذاشتن مصحلت دارد و آن اجلال مهمان است. هر چند که مفسده هم دارد. در محل کلام نیز این گونه است که مفسده دارد ولی مصحلت را نفی نمی­کند؛ پس بحث صغروی است؛ یعنی در کجا نهی ظاهر در مولویت است تا مقتضی فساد نباشد و در کجا نهی ظاهر در ارشادیت است تا مقتضی فساد باشد.

### اشکالات استاد به مرحوم آغا ضیا

اولا: ما فرمایش ایشان را نفهمیدیم. قبلا ایشان می­فرمود: بحث ما در مورد دلالت نهی است و ایشان بحث را لفظی قرار داد. در این جا می­گوید واضح است که دلالت ندارد. این وضوحی که ایشان ادعا می­کند صحیح نیست.

ثانیا: ایشان قائل به واقعی بودن نهی در مساله اقتضا است لذا جای بحث دارد که بگوییم نهی واقعی دلالت بر فساد دارد یا نه؟

نهی واصل از جهتی که وصول پیدا کرده است قصد قربت نمی­تاند بگند و از محل بحث خارج است ولی این که واضح باشد نهی واقعی اقتضای فساد نداشته باشد، صحیح نیست. ما فرض نکردیم که مصلحت ندارد و مفسده غالبه دارد؛ پس یا مصحلت ندارد و یا مغلوبه است.

ثالثا: حتی خود ایشان هم صغروی بحث نکرده است و بحث ملازمه را مطرح کرده است. یادش رفته است که در اول بحث چه مطلبی گفته است.

رابعا: نهایتش این است که ایشان یقین به این مطلب داشته باشد؛ ولی نزد خیلی­ها این مطلب واضح نیست و جای بحث دارد پس از ضروریات نیست که کسی بحث نکند.

## مقدمه چهارم: مراد از عبادت

مرحوم آخوند در این مقدمه مراد از عبادت را بیان کرده است. ایشان فرموده است: ما یک عبادت ذاتی داریم یعنی نیازی به امر شارع نیست و ذاتش عبادت است. برای خدا باشد عبادت رحمان است و برای غیر باشد عبادت غیر خدا است. مثل سجود. سجده عبادت ذاتیه است. به خاک افتادن تضرع و تذلل است، حالا امری باشد یا نباشد بلکه هر چند که نهی داشته باشد.

بله؛ رکوع صاف نیست که عبادت ذاتی باشد. خم شدن در همه جا عبادت نیست.

قسم دیگر عبادات، عبادات جعلیه است. این عبادات دو قسم هستند:

عبادت جعلیه شانیه: فعلی است که ملاک قربی را دارد. اگر امر داشته باشد، امر قربی دارد. مثل صلاة حائض که شانیت تقرب را دارد. اگر شارع امر به صلاة نسبت به حائض می­کرد اشکالی نداشت و بدون قصد قربت صلاة ساقط نمی­شد. اما خداوند به خاطر مانع این امر را نکرده است.

1. عبادات جعلیه فعلیه: فعلی است که ملاک قربی دارد و فعلا هم عبادت هستند. مثل نمازی که ما می­خوانیم. این اجزا که ذاتا عبادت نیست ولی شارع به آن امر عبادی دارد.

مرحوم آخوند فرموده است: مراد از عبادت در عنوان نزاع دو قسم اول است. عبادت ذاتی اگر نهی داشته باشد بحث مطرح می­شود و یا عبادت شانیه نهی داشته باشد این بحث مطرح می­شود. اما عبادت جعلیه فعلیه نهی داشته باشد، معقول نیست. فعلیه یعنی امر تعبدی دارد و در عین حال نمی­تواند نهی داشته باشد.

### توجیه عبارتی از مرحوم آخوند

عبارت مرحوم آخوند مقداری قاصر است. ایشان گفته است: عند الکل نمی­شود نهی داشته باشد چرا که عنوان واحد است. بعد مثالی مطرح کرده است که نزد همه نمی­شود نهی داشته باشد و الا قبلا گفت باب اجتماع از صغریات مساله اقتضا است و در آن جا ما دو عنوان داریم. باب اجتماع دو عنوان دارد و غیر باب اجتماع یک عنوان دارد. در اینجا مرحوم آخوند می­گوید: امر و نهی عنوان واحد است، جمع نمی­شود. در حالی که در بعضی موارد عنوان واحد است و در بعضی موارد عنوان متعدد است. در اجتماع دو عنوان داریم.

اصل فرمایش مرحوم آخوند متین است.

### اشکال مرحوم آخوند نسبت به تعریف عبادت

در ادامه مرحوم آخوند اشکالی را به مشهور مطرح کرده است. مراد از تعبدی و توصلی چیست؟

بعضی گفته اند: تعبدی فعلی است که با قصد قربت ساقط می­شود.

بعضی گفته اند: فعلی است که متوقف بر نیت است.

بعضی گفته اند: تعبدی فعلی است که دلیلش را نمی­دانیم.

تعاریفی که در باب تعبدی و توصلی است در این جا تکرار کردند.

مرحوم آخوند اشکال کرده است که مراد از عبادت در مقام یا عبادت ذاتی است و یا جعلیه شانیه. بله در غیر این جا همان عبادت فعلی است و نباید این تعریف در باب مساله اقتضا مطرح شود.

در ذهن مرحوم آخوند این است که عبادت را به قسم سوم تعریف کرده است و بعد اشکال کرده است که عبادت جعلیه فعلیه قابل تعلق نهی نیست. پس یا ایها المشهور فرق است بین عبادت در این جا و تعبد در باب تعبدی و توصلی.

### وارد نبودن اشکال مرحوم آخوند

به نظر ما این اشکال بی انصافی است. هر چند که آنها در اینجا عبادت را این گونه معنا کرده اند ولی آنها نگفته اند که نهی به عبادت فعلیه تعلق گرفته است. آنها عبادت کلی را تعریف کرده اند و در عین حال نگفته اند که نهی هم داشته باشد. مرادشان این است که اگر امر داشته باشد این گونه تعریف می­شود. کسانی که عبادت را تعریف می­کنند منظورشان این است که اگر نهی نداشته باشد این گونه تعریف می­کنند. بهتر بود که کلام مشهور را توج یه کند و بگویند که مقصود آنها این نیست که با حفظ صحت نهی هم داشته باشد.

ظاهرا ما مطلبی پیدا نکردیم که با مرحوم آخوند مخالفت داشته باشند.

## مقدمه پنجم: مراد از معامله

در این مقدمه مرحوم آخوند معامله را تعریف می­کند. معامله دو اصطلاح دارد.:

معامله به معنای اخص همین عقود و ایقاعات است.

معامله به معنای اعم، چیزی است که عبادت نباشد.

این که گفته می­شود مکلف باید در عبادات و معاملات مقلد باشد مراد معنای اعم معامله است و الا عقود و ایقاعات که خصوصیت ندارد.

مرحوم آخوند فرموده است: مراد از معامله معامله به معنا اخص نیست بلکه اعم است ولی یک قیدی دارد. یعنی معاملاتی که عبادی نباشند ولی در عین حال قابلیت صحت و فساد را داشته باشند. مثلا تذکیه قابل صحت و فساد است. اگر شرایط داشته باشد صحیح و الا فاسد است.

اما اگر صحت و فساد نداشته باشد مثل خوردن و آشامیدن... یا همیشه صحیح باشد، صحیح در معاملات به این معنا است که اثر بر آن مترتب می­شود. یعنی واجد شرایط است به گونه ای که اثر بر آن مترتب می­شود. حالا اگر چیزی باشد که همیشه اثر بر آن مترتب می­شود مثل اتلاف مال غیر که همیشه موضوع برای ضمان است و لو این که در خواب باشد، موجب ضمان می­شود. در این جا نمی­توان گفت که نهی موجب فساد می­شود یا نه؟

این مطلب هم واضح است و بحثی ندارد. در مقام مرحوم نائینی یک فرمایشی دارد که در جلسه آینده مطرح خواهد شد.

# مقدمه پنجم: معنای عبادات و معاملات

## معنای عبادات و معاملات نزد مرحوم آخوند

بحث در مراد از عبادات و معاملات در محل کلام بود که مرحوم آخوند فرمود: عبادات یا ذاتیه هستند و یا جعلیه شانیه. اگر عبادت جعلیه فعلیه باشد، تعلق نهی به آنها معنا ندارد. ظاهر اولیه عبادات هم این است که عبادت فعلیه است و این هم خارج از بحث است. مراد از معاملات هم معاملات به معنای اعم است؛ یعنی اعم از عقود و ایقاعات و غیر عقود و ایقاعات از مواردی که قابل اتصاف به صحت و فساد را دارند. این موارد جای این را دارند که بحث شود نهی مقتضی فساد هست یا نه؟

## معنای عبادات و معاملات نزد مرحوم نائینی

مرحوم نائینی در هر دو نقطه مطلب دارد. اما نسبت به عبادات فرموده است: درست است که عبادات فعلیه معنا ندارد که مساله اقتضا مطرح بشود، اما این که عبادات را مختص به کاری می­کنید که اگر امر داشته باشد، امر تعبدی داشت، وجهی ندارد. یعنی حالا که عبادات فعلیه مراد نیست، وجهی ندارد که مختص به عبادت شانیه کنید. بلکه کافی است که اگر امری داشته باشد، قابلیت تقرب را داشته باشد. ایشان اصطلاح جدیدی را آورده است. یعنی عبادت یا به معنای اخص هستند که همان تعریف شما است و یا عبادت به معنای اعم هستند؛ یعنی چیزی که می­توان به صورت عبادی اتیان کرد. مثلا غَسل ثوب را می­توان عبادی اتیان کرد. به قصد این که مقدمه نماز است، تطهیر شود و عبادی اتیان کرد. این قسم نیز محل کلام است که اگر نهی به غسل ثوب تعلق گرفته باشد آیا اقتضای فساد را دارد یا نه؟ یعنی اگر اقتضای فساد را داشته باشد، نمی­توان به نحو عبادی اتیان کرد.

مدعای مرحوم نائینی این است: حالا که قرار است عبادت فعلی مراد نباشد، چرا عبادت شانیه فقط مراد باشد؟ این تخصیص وجهی ندارد. نهی به عبادت به معنای اعم تعلق گرفته است؛ اعم از این که اگر امری داشته باشد امرش را باید قربی اتیان کرد یا می­توان آن را قربی اتیان کرد.غَسل ثوب هر چند که مثل وضو نیست به معنای اخص عبادت نیست ولی می­توان قربی اتیان کرد و اگر نهی مقتضی فساد داشته باشد دیگر نمی­توان قربی اتیان کرد.

مرحوم نائینی در معاملات هم فرموده است: معاملات به معنای اخص عقود است و به معنای اعم عقود و ایقاعات است. اما اوسع از این باشد یعنی به شرطی که قابلیت صحت و فساد داشته باشد، توسعه درست نیست. چرا که پر واضح است که معاملاتی اوسع از این اصطلاح است هر چند که قابلیت صحت و فساد را دارد ولی واضح است که نهی از تذکیه مقتضی فساد آن را ندارد. حیازت هم این گونه است. هر چند که متصف به فساد و صحة می­شود؛ اما بنا بر این که قصد تملک شرطیت داشته باشد، اگر کسی قصد تملک بکند صحیح است و الا فاسد است ولی اگر نهی به حیازت تعلق بگیرد، مقتضی فساد نیست. بلا اشکال در غیر عقود و ایقاعات اگر نهی تعلق بگیرد مقتضی فساد نیست[[19]](#footnote-19).

### بررسی کلام مرحوم آخوند و مرحوم نائینی توسط استاد

این که مرحوم آخوند فرموده است غیر عقود و ایقاعات را شامل می­شود به شرطی که قابلیت اتصاف به صحت و فساد داشته باشند، صحیح نیست چرا که کسی توهم دلالت بر فساد را نکرده است. مثلا تذکیه حرام باشد ولی توهم فساد آن نشده است. چون که کسی توهم فساد ندارد از محل بحث خارج است.

فرمایش مرحوم نائینی را در عبادات نفهمیدیم. ایشان فرموده است: عبادت به معنای اعم این است که صلاحیت داشته باشد عبادی اتیان شود. اصل اشکال بر مرحوم آخوند وارد است. ایشان مدعی است: هر چیزی که شانیت عبادیت را داشته باشد، این قید برهان ندارد. ایشان دلیلی بر این مطلب اقامه نکرد.

وأمّا این که مرحوم نائینی مواردی که صلاحیت عبادیت را دارد داخل در محل نزاع کرده است هم صحیح نیست؛ چرا که کسی توهم نکرده است در مقدمات توصلی عبادات مثل ستر عورت، نهی از ستر عورت مفسد ستر عورت باشد. لازمه کلام ایشان این است که نهی از تمام توصلیاتی که مقدمه نماز هستند، داخل در محل کلام باشد.

# مقدمه ششم: معنای صحت و مفساد

مرحوم آخوند در مقدمه ششم وارد بحث از صحت و فساد شده است. در ابتدا فرموده است: صحت و فساد دو امر اضافی هستند. یختلفان بحسب الأثار و الأنظار. ممکن است یک چیزی به حسب أثری صحیح و به حسب اثر دیگری فاسد باشد. مثلا شخصی مأموربه به امر ظاهر را اتیان کرده است و شما قائل به عدم اجزا از امر واقعی هستید. این مأموربه چون که مسقط امر ظاهری است صحیح است. همین ماموربه به امر ظاهری که خلاف واقع درآمده است نسبت به امر واقعی فاسد است و اثر ندارد. یا فرموده است: صحیح است به حسب نظری و فاسد است به حسب نظر دیگر. مثلا ماموربه به امر ظاهر به نظر منکرین إجزاء فاسد است و مسقط امر واقعی نیست اما از نظر قائل به اجزا صحیح است.

{ آخوند ص 182 بالمناسبه وارد بحثی شده که صحت و فساد دو امر اضافی هستند. مثل اطلاق و تقیید چون صحت و فساد را با توجه به آن اثر معنی می کند می گوید که صحت و فساد دو امر اضافی است . اگر کسی با چاقوی غصبی تزکیه کرد صحیح است نسبت به تزکیه و فاسد است نسبت به امر به ذبحی که در حج دارد.}

در ادامه فرموده است: در حقیقت در معنای صحت و فساد اختلافی نیست. هم فقها و هم متکلمین صحت و فساد را یک معنا کرده اند هر چند که به حسب ظاهر دو معنا ارائه کرده اند؛ ولی در تفسیر اتحاد دارند. اضافی بودن موجب این نتیجه میشود. هر دو صحیح را تمامیت و فاسد را عدم تمامیت می­دانند. معنای لغوی و عرفی هم همین است. بعید است که الفاظ وقتی خواص استعمال کرده اند از معنای اول آن تغییر داده باشند. ظاهر این است که علماء و صاحب فنون این الفاظ را وقتی استعمال می­کنند در همان معنای عرفی استعمال می­کنند ولی ممکن است یک قیدی اضافه کنند. مثل اطلاق و مقید و مشروط.

این تمامیت چون که یک امر اضافی است و تمامیت به لحاظ اثار است و هر کسی هم یک اثری در نزدش مهم بوده است صحت و فساد را مختلف معنا کرده اند. ما از متکلم اگر معنای صحت را بپرسیم می­گوید تام؛ ولی به معنای موافق شریعت معنا می­کند. نکته آن این است که به لحاظ اثر معنا می­کند و نزد متکلم احوال مبدا و معاد مهم است. کار مکلف موافق شریعت هست یا نه؟ خداوند می­تواند عقابش بکند یا نه؟

پس اولا معنای صحت و فساد به لحاظ اثر است و ثانیا نزد هر فنی اثر خاصی مهم است، صحت و فساد را مختلف معنا می­کنند. پر واضح است که صحت و فساد به معنای تمامیت و عدم تمامیت است و پر واضح است که تام و ناقص به لحاظ اثار است و پر واضح است که تفاسیر غالبا به لحاظ لوازم است، در نتیجه اختلاف پیدا شده است. متکلم می­گوید ما یوافق الشریعه و فقیه می­گوید ما یوجب السقوط و الاعاده.

ایشان گفته است: به لحاظ اثر هم فقها و متکلمین شاید نسبت آنها تساوی و چه بسا عموم و خصوص مطلق باشد. مثلا اگر متکلم گفت صحیح چیزی است که موافق با شریعت است چه ظاهری و چه واقعی، فقیه گفت صحیح چیزی است که موجب سقوط اعاده می­شود چه ظاهر و چه واقعی. در این صورت مصداقا با هم تساوی دارند. اگر متکلم گفت صحیح چیزی است که موافق با شریعت است واقعا و مکلف به امر ظاهری عمل کرد و خلاف واقع درآمد و فقیه هم مجزی می­داند در این جا فقیه می­گوید صحیح است و متکلم می­گوید فاسد است. و هکذا ممکن است نسبت دیگری به وجود می­آید. مرحوم آخوند در این جا تطویل کرده است با اینکه بنای ایشان بر اختصار است.

{این که بعضی توهم کرده اند که بین صحت وفسادی که فقیه میگوید و صحت و فسادی که متکلم می گوید فرق می کند درست نیست هر دو تمامیت را تفسیر صحت می دانند اختلاف در اثار است و چون مد نظر فقیه و متکلم در اثار فرق می کند این است که بین فقیه و متکلم اختلاف ایجاد شده است متکلم دنبال استحقاق و عقاب و ثواب است به خلاف فقیه که دنبال عدم اعاده و قضاء است . در ملزوم با هم اتفاق دارند ولی در لازم با هم اختلاف دارند .

ممکن است در فقهاء هم چنین باشد یکی مأمور به ، به امر ظاهری را مسقط بداند و یکی مسقط نمی داند این ربطی به اصل معنای صحت و فساد ندارد}

نتیجه: مرحوم آخوند بین کلام متکلمین و فقها صلح ایجاد کرده است.

## بررسی کلام مرحوم آخوند توسط استاد

حرف اول ایشان که گفت صحت و فساد دو امر اضافی هستند، صحیح است. یک عمل نسبت به یک شخصی صحیح و نسبت به دیگری فاسد است. مثلا اگر کسی ایستاده نماز بخواند صحیح است ولی شخص دیگری همان نماز را بخواند فاسد است و موجب هلاکت او می­شود. نمی­شود یک چیزی را ما صحیح عند الکل قرار بدهیم. این مطلب را در بحث صحیح و اعم فرموده است. چه بسا ممکن است دو نفر یک حالت به حسب ظاهر بیشتر نداشته باشند و یکی قصر و دیگری تمام بخوانند و هر دو صحیح باشند. مثلا در یک جایی هم نماز تمام و هم قصر بخواند صحیح است.

اما این که مرحوم آخوند فرموده است: به لحاظ آثار و انظار اضافی هستند جای مناقشه دارد. به لحاظ افراد و حالات و ازمنه و امکنه اشکالی ندارد که اضافی باشند اما به لحاظ انظار و اثار صحیح نیست. نسبت به انظار که پر واضح است چرا که نظر طریقیت دارد و اقعا نمی­تواند اختلاف داشته باشند. متکلم می­گوید موافق با شریعت است و فقیه می­گوید فاسد است. در این جا یکی صحیح و دیگری غیر صحیح است نه این که اختلاف پیدا کنند. نظر سبب اختلاف صحیح و فساد نمی­شود. بحث ما در مورد اختلاف حقیقی است نه این که اختلاف از حیث منظر.

اما اختلاف به حسب آثار، لااقل خلاف اصطلاح است. این که نماز به امر ظاهری خوانده شود و بگوییم به لحاظ موافقت امر ظاهری صحیح است و همین به لحاظ امر واقعی باطل است، واقعیت ندارد. واقعا این اختلاف را ندارند. خیلی واضح نیست که واقعا هم صحیح و هم فاسد باشد.

اگر هم گفته می­شود مسقط امر ظاهری است در جایی که کشف خلاف شده است در حقیقت اصلا امری نبوده است. نه این که فعلی که صادر شده واقعا هم صحیح و هم فاسد است. ظاهر کلام مرحوم آخوند این است که یک فعلی واقعا صحیح و واقعا فاسد باشد. بله اشکالی ندارد که یک واجبی نسبت به یک قیدی مطلق و نسبت به قید دیگری مقید باشد.

اصل ادعای مرحوم آخوند صحیح است که صحت و فساد اضافی است؛ ولی این که بالاضافه الی الانظار و الاثار ، صحیح نیست بلکه بالاضافه الی الحالات و الامکنه و الازمنه اضافی هستند.

{ این فرمایش آخوند مشتمل بر مطالبی است مطلب اول صحیح است که صحت و فساد امران اضافیان و ما اضافه می کنیم که تقابلشان عدم و ملکه است .

مطلب دوم این است که الصحة و الفساد امران اضافیان یختلفان بحسب الآثار و الانظار این که به حسب انظار فرق می کند مرادشان اختلاف منظور الیه است و الا نظر که اختلاف آور نیست .

مطلب سوم فرموده که صحت و فساد معنایش تمامیت و عدم تمامیت است عند الکل و لکن به لحاظ آثار است نمی فهمیم که آخوند این به لحاظ آثار را از کجا آورده است انصاف این است که آنچه که نائینی گفت که تمامیت به لحاظ اجزاء وشرائط است حرف درستی است

حتی تمامیت به لحاظ سقوط الامر نیست و مقوم صدق صحیح مسقطیت امر نیست . مقوم صدق صحیح الواجب لما اعتبر فیه است واجد الماء یک چیز اعتبر فیه و فاقد الماء اعتبرفیه یک چیز .}

# 28/6/1400

# مقدمه ششم: معنای صحت و فساد

بحث در مورد صحت و فساد بود. مرحوم آخوند فرمود: صحت و فساد دو امر اضافی هستند که اختلاف آنها به حسب انظار و آثار است. بحث کردیم و نتیجه این شد: صحت و فساد دو امر اضافی هستند؛ ولی به حسب حالات و اشخاص ، نه به حسب انظار و آثار. مقصود صحت و فساد در شریعت است. بله؛ می­توان گفت که تمامیت در این جامعه در یک مورد تحقق یافته و در جامعه دیگر تمامیت محقق نشده است.

## واقعی یا مجعول بودن صحت و فساد

مطلب بعدی این است که آیا صحت و فساد دو امر واقعیند یا مجعول هستند و یا باید تفصیل داد؟

اختلاف بین مرحوم آخوند و نائینی و خوئي است.

صحت و فساد ظاهری را همه قائل به مجعول شرعی بودن هستند. مثل موارد قاعده فراغ که حکم به صحت ظاهری می­شود یا مثل موارد اصاله الصحة که شارع می­گوید بنا بر صحت گذاشته شود. ممکن است بگوید: ظاهراً فاسد است. پس صحت و فساد ظاهری محل بحث نیست و بلا اشکال مجعول شرعی است.

### تفصیل مرحوم آخوند

#### انتزاعی بودن صحت و فساد عند المتکلمین

بحث در مورد صحت و فساد واقعی است که آیا مجعول شارع هستند یا نه؟ مرحوم آخوند تفصیل داده است. در ابتدا فرموده است صحت و فساد به تفسیر متکلمین واضح است که دو امر انتزاعی هستند. موافقة للشریعة یک أمر انتزاعی است. اگر عمل واجد شرایط و أجزاء و ... باشد موافق شریعت است.

##### صور سه گانه صحیح و فساد عند الفقیه

در ادامه بحث را به نظر فقیه مطرح کرده است. در عبادات یک بیان و در معاملات بیان دیگری دارد.

در عبادات فرموده است: صحت و فساد به معنای سقوط اعاده و قضاء است وبه شیخ نسبت داده اند که امر انتزاعی است.

###### صورت اول: صحیح و فساد عند الفقیه در عبادت به معنای سقوط امر خودش

مرحوم آخوند می­گوید: صحیح یعنی مسقط امر خودش است. این یک امر واقعی است. مجعول شارع نیست. می­دانید که مرحوم آخوند در احکام وضعیه در باب استصحاب، مجعول شارع را به اصلی و تبعی تقسیم کرده است. مثلا ولایت، مجعول بالإصالة است. قسم دیگر تبعی است مانند جزئیت. مثلا أمر را بر فاتحة مترتب می­کند و بالتبع فاتحة جزء می­شود. صحت و فساد مجعول بالإصالة و تبعی نیستند؛ بلکه دو امر واقعی هستند که عقل آن را درک می­کند.

صحت و فساد به معنای سقوط اعاده و قضاء امر واقعی هستند. اگر شخص فعلش موافق ماموربه است در نتیجه مسقط امر است و عقل آن را درک می­کند و اصلا غیر از این محال است. بقاء امر بعد از اتیان متعلق محال است. الإنطباق قهری و الإجزاء قهری. این مطلب را عقل درک می­کند و انتزاع و مجعول نیست؛ بلکه یک امر واقعی است که عقل آن را درک می­کند. نظیر استحقاق مثوبت بر اطاعت. اگر شخص امری را اطاعت کرد، مستحق مثوبت است که واقعی است و عقل آن را درک می­کند. قراردادی و انتزاعی نیست. هکذا نسبت به استحقاق عقوبت.

###### صورت دوم: صحیح و فساد عند الفقیه در عبادت به معنای مسقط امر دیگر

اما مسقط اعاده و قضا امر دیگر که در باب اجزا می­گویند، مرحوم آخوند قائل است به این که اگر کلی باشد، مجعول شارع است اما اگر جزئی باشد انتزاعی است مثلا أیا این فرد مجزی است، یک أمر انتزاعی است. پس ایشان تفصیل بین کلی و جزئی داده است.

###### صورت سوم: صحت و فاسد عند الفقیه در معاملات

در معاملات نیز همین تفصیل را مطرح کرده است. معاملات یک کلی دارند مثل احل الله البیع که شارع فرموده است صحیح است. صحیح در معاملات به معنای ترتب اثر است. ماموربه در کار نیست. اعاده و قضا در کار نیست. یا مثلا الصلح نافذ بین المسلمین یعنی صحیح است. اما نسبت به افراد انتزاعی است. مثلا این فرد از بیع صحیح است از باب موافقت این فرد با آن کلی است.

پس مرحوم آخوند سه مطلب داشت:

1. عبادات نسبت به امر خودش
2. عبادات نسبت به امر دیگر
3. معاملات هم به معنای ترتب اثر.

اشکال استاد به صورت اول مرحوم آخوند

این که مرحوم آخوند فرمود: سقوط اعاده و قضا نسبت به امر خودش، امر واقعی است، صحیح نیست. یک بحثی است که بعد از اتیان متعلق امر، امر ساقط می­شود یا داعویت ساقط می­شود؟ مرحوم آخوند از کسانی است که می­گوید امر ساقط می­شود که ما هم در ارتکازمان همین مطلب است. مثلا أوّل ظهر که می­شود امری به ذمه ما آمد و وقتی که نماز می­خوانیم راحت می­شویم. در مقابل، مرحوم آغا ضیا فرموده است: امر همیشه هست؛ ولی داعویت ساقط می­شود. تا متعلق اتیان نشده است داعویت هست و بعد از اتیان داعویت ساقط می­شود.

سقوط امر مانند ثبوت آن، یک امر اعتباری است و در وعا اعتبار است. وقتی امر از مولی صادر شد، عند العقلاء در وعا اعتبار، می­گویند امر مولا وجود دارد در حالی که وجود ندارد چرا که از دهان مولا صادر شد و تمام شد. یا مثلا می­گوید وضوء دارم و یا ملکیت خانه برای من است و .... در ارتکاز عقلا برای این ها یک نحوه ثبوتی می­بینند که با الفاظ بعضا در وعا اعتبار ایجاد می­شوند.

وقتی متعلق امر اتیان شد، نزد ارتکاز عقلا، آن را در وعا اعتبار نمی­بینند. این که می­گویند از گردن ما تکلیف ساقط شد، سقوط تکوینی نیست؛ بلکه در وعا اعتبار ساقط شده است. این مطلب با استحقاق مثوبت فرق می­کند و از أحکام عقل عملی است. یک امر واقعی است و کاری به اعتبار ندارد ولی در سقوط امر، واقعی نیست و اعتباری است.

بله؛ حصول ملاک یک امر واقعی است. یعنی با اتیان متعلق، ملاک حاصل می­شود. سقوط داعویت هم یک امر واقعی است. قبل از اتیان، امر محرکیت دارد. یک داعویت تکوینیه برای امر هست در جایی که امر تصور شود و یا امکان داعویت مطلقا هست؛ اما مبنای مرحوم آخوند این است که امر ساقط می­شود و ادعای ایشان طبق مبنای خودشان صحیح نیست.

اشکال مرحوم نائینی به صورت دوم مرحوم آخوند

اما نسبت به امر واقعی دیگر، مرحوم نائینی مخالف است. مثلا اگر کسی ماموربه به امر اضطراری را اتیان کند، مسقط امر اختیاری است واقعا. یعنی بعد از رفع اضطرار لازم نیست که امر اختیاری اتیان شود. به نظرم ادعای مرحوم نائینی را مرحوم اصفهانی هم دارد.

حرف مرحوم نائینی این است: هر جا اجزا هست، در رتبه قبل یک تصرفی در ماموربه شده است. اگر نماز با تیمم از نماز با وضو مجزی است، تصرفی شده است و قید وضو در حق این مکلف ساقط شده است؛ پس یک امر بیشتر ندارد و آن امر عبارت است از نماز با تیمم. نمی­شود شارع مقدس هنوز امر به وضو در حق این ملکف داشته باشد. در امر ظاهری هم کسانی که قائل به اجزا هستند، نیز این گونه است. اگر کسی نماز بدون سوره بخواند و برائت جاری کند بعد فهمید که سوره واجب است، حکم به اجزا می­شود. مرحوم نائینی می­گوید: جزئیت سوره در حق این شخص ساقط شده است. از اول، نمازش بلا سوره است. در این صورت داخل در قسم اول می­شود یعنی یک امر دارد و مسقط اعاده و قضا از امر خودش هست اصلا امر دیگری ندارد تا ما بگوییم مجعول شارع است.

این مطلب در موارد اجزا واقعی است، نه ظاهری. یعنی اگر کشف خلاف بشود، اعاده و قضا لازم نیست. مرحوم اصفهانی هم می­گوید معقول نیست که امر واقعی اولی باقی مانده باشد.

اشکال استاد به مرحوم نائینی

این که حکم به صحت معقول نباشد مگر با تصرف در امر، دلیلی ندارد. بلکه خلاف ارتکاز است. چرا باید در امر اول تصرف کند؟ امر اول من نماز با سوره است و در حق همه همین واجب است. بعد گفته است اگر بدون سوره بخواند مجزی است. ما دلیلی نداریم که حکم به اجزا نیاز به تصرف در آن امر داشته باشد. اشکالی ندارد که در همان وقتی که نماز بدون سوره می­خواند، تصرف در امر اولی نداشته باشد؛ ولی مجزی باشد؛ بلکه ارتکاز همین مطلب را می­گوید. بعید نیست که از لا تعاد هم همین مطلب استفاده می­کند.

در میان موالی نیز این گونه است. خیلی اوقات مولی امر به چیزی می­کند و عبد چیزی دیگر اتیان می­کند و مولی می­گوید اشکالی ندارد. در ارتکاز ما این است که مامور به را عوض نکرده است. مثلا می­گوید آب خیلی سردی بیاور. عبد آب خیلی سردی را نیاورد و مولا خورد و گفت خیلی سرد نبود. عبدش می­گوید بگذارید عوضش کنم ولی مولا می­گوید اشکالی ندارد همین خوب است. آیا در این جا امرش را عوض کرده است یا به جای امر اولی این را قبول کرده است؟ مولا می­گوید: چیزی که من می­خواستم نیست ولی اشکالی ندارد.

این که مرحوم نائینی و حاج شیخ اصفهانی مدعی هستند که حکم به اجزا معقول نیست مگر با تصرف در ماموربه، صحیح نیست. بله از امتثال امرش رفع ید کرده است ولی اعتبارش را تغییر نداده است.

یک بحثی در لا تعاد هست که نسبت به مقام جعل است یا امتثال؟ مرحوم خوئی در خیلی از موارد می­گوید تصرف در مقام جعل است. یعنی شرط را منحصر در حال ذُکر می­کند؛ ولی در یک مورد هم گفته است که نمی­شود احکام را مختص به عالمین کنیم و تصرف در اوامر و نواهی نمی­کند. ارتکاز ما همین است که تصرف نمی­کند. لا تعاد مربوط به مقام امتثال است نه مقام جعل. نائینی می­گوید لا محاله مربوط به مقام جعل است ولی به نظر ما ناظر به مقام امتثال است.

# مقدمه ششم: انتزاعی یا مجعول بودن صحت و فساد

بحث در مورد صحت و فساد بود. مرحوم آخوند فرمود: در معاملات به صورت کلی، صحت و فساد یک مجعول است. اما در موارد جزئی صحت و فساد یک امر انتزاعی است و از باب انطباق کلی بر جزئی است.

در مقابل مرحوم نائینی در معاملات فرمود: صحت و فساد یک امر انتزاعی است. مرحوم نائینی کلی و جزئی ندارد. تقسیم مرحوم آخوند را قبول ندارد و می­گوید متصف به صحت و فساد همیشه، خارج است. مع ذلک میگوید صحت و فساد در معاملات انتزاعی است. یعنی مطابقت چیزی که شارع امضا کرده نسبت به چیزی که انجام شده است.

## بیان دیدگاه مرحوم خویی

نظریه سوم، نظریه مرحوم خویی است. ایشان می­فرماید: این معامله خارجیه است که متصف به صحت و فساد می­شود. فرمایش مرحوم آخوند و نائینی را قبول نکرده است. می­گوید: خارج که متصف به صحت و فساد می­شود، مجعول انتزاعی نیست؛ بلکه مجعول شارع است هر چند که در دوره سابق صحت و فساد را انتزاعی می­دانستیم؛ ولی در این دوره قائل به مجعول بودن می­شویم. در باب عبادات امر انتزاعی است و حرف استاد در عبادات صحیح است؛ ولی در معاملات صحیح نیست. نائینی در همه می­گوید امر انتزاعی است.

فرق بین عبادات و معاملات چیست؟ فرموده است: در عبادات داستان حکم و متعلق مطرح است. مثلا نماز با این شرایط واجب شده است و اگر مکلف فعلی را که اتیان می­کند با این امر مطابقت داشت صحیح است و الا باطل است. در حقیقت حکم به صرف الوجود نماز تعلق گرفته است انحلالی در کار نیست. چیزی که مکلف اتیان می­کند گاهی اوقات مطابقت دارد با ماموربه که صحیح است و الا فاسد است.

در موثقه ابن بکیر آمده است: صلات در لباس ما لا یوکل فاسد است منظور این است که منطبق بر ماموربه نمی­شود. بر خلاف باب معاملات که باب متعلق و حکم نیست؛ بلکه باب موضوع است. بیع موضوعِ احل است و نمی­خواهد بگوید که بیع را ایجاد کن.

متعلق حکم به چیزی می­گویند که مولا امر به تحقق آن و یا نهی از تحقق آن کرده است. چیزی که طلب شده است. موضوع چیزی است که فرض وجود شده است. کاری نداره که اتیان کند یا نکند. مثلا اگر بیعی باشد، صحیح است. در احکام وضعیه حکم وضعی ما که صحت و فساد است رابطه آنها با معاملات رابطه موضوع و حکم است نه متعلق و حکم.

مرحوم خویی مدعی است که همیشه موضوع فرض وجود شده است. یعنی اگر پیدا شد. آن را وضع کرده است. بنا بر این، لازمه آن انحلال است. مولا گفته است اگر بیعی وجود پیدا کرد و به وجود آنها نگاه می­کند و آنها هم جزئی هستند. بیعی که از مکلف صادر می­شود فرض وجود شده است؛ پس امضا بر موضوع خارجی آمده است.

خلاصه: پس خارج متصف به صحت و فساد شرعی است. صحت و فساد، مجعول شارع هستند. چرا که اولا معاملات موضوع برای حکم شارع است. ثانیا موضوع مفروض الوجود است ثالثا لازمه فرض وجود هم انحالال است؛ پس هر معامله ای که ایجاد بشود، یا صحت برای آن جعل شده است و یا فساد.

تعجب است از مرحوم نائینی با این که بانی این مطالب است، اساس انحلال به نائینی بر می­گردد؛ ولی در این جا غفلت کرده است و همه را امر انتزاعی می­داند. در عبادات داستان متعلق و حکم است و در نتیجه انحلال نیست پس خارج را شامل نمی­شود و معنای آن مطابقت و عدم مطابقت ماموربه است برخلاف معاملات که داستنان آن موضوع و حکم است و فرض وجود شده است.

### بررسی کلام مرحوم خویی توسط استاد

اساس این فرمایش همان داستان انحلال است. آیا واقعا معاملات با عبادات متفاوت هستند؟ در عبادات فرض وجود و انحلال نیست ولی در معاملات فرض وجود و موضوع و انحلال است؟ یا این که معاملات هم مثل عبادات یک کلی و یک جزئی دارد. این مطلب را ما در خطابات قانونیه بحث کردیم و گفتیم ارتکاز ما بر عدم انحلال است. ذهن عرفی می­گوید در باب بیع مثلا یک قانون است. مردم نمی­فهمند که هذا البیع حلال.

ارتکاز بر این است که ما یک قانون داریم و کلیه هستند و مصادی قاز باب مصادیق انطباق قانون است. ما گفتیم خطابات قانونیه در معاملات هم جاری است. در این جا مرحوم نائینی ذهن عرفی او عمل کرده است و گفته در این جا ما یک کلی و یک جزئی داریم. اساس حرف آخوند و نائینی در این جا و مرحوم خویی همین دعوای انحلال و عدم انحلال است. اگر کسی حرف مرحوم خویی را مطرح کرد، انحلال و الا عدم انحلال.

موضوع هم متعلق المتعلق است و یک چیز جدایی نیست. اکرام متعلق است و علما متعلق المتعلق است. فرض وجود نشده است بلکه گفته اکرام خاصی را اتیان کن. اخیرا در بحث لباس مشکوک ایشان در بعضی موارد اعتراف کرده است که فرض وجود نشده است. مثلا شرب خمر حرام است، معنای آن فرض وجود خمر نیست؛ بلکه شارع می­خواهد بگوید اجتناب از خمر داشته باشد و ایجادش نکن.

## بقی شیئ

مرحوم آخوند در بحث قبلی گفت: معنای صحت تمامیت است و در این جا که بحث واقعی و انتزاعی است به سراغ لوازم آن رفته است و موافقت شریعت و مسقط اعاده و قضا را مطرح کرد. با همان لواز در این جا صحت و فساد را معنا کرد. اگر گفتیم صحت و فساد به معنای تمامیت و عدم تمامیت است، تکلیف چیست؟ چون که اثری نداشته، بحث نکرده است. چیزی که در فقه مهم است، همان لوازم است. شاید واضح هم بوده است. تمامیت و عدم تمامیت را که شارع جعل نمی­کند. مثل کل و جزء. همان طور که در کلمات دیگران هم از این مطلب بحث نشده است. اگر مثل شیخ انصاری در مواردی بحث کرده است، همین لوازم را مطرح کرده است.

# مقدمه هفتم: مقتضای اصل در مساله

شما می­دانید که دأب مرحوم آخوند این است که قبل از ورود در بحث مقتضای اصل عملی را مطرح می­کنند؛ چرا که اگر ما وارد بحث شدیم و به نتیجه نرسیدیم مرجع ما همان اصل باشد. حالا اصل اعم از اصل عملی یا قاعده باشد. بالاخره یک چیز عامی باشد که مرجع باشد.مرحوم اخوند در دو مقام بحث کرده است. اصل در مساله اصولی و اصل در مساله فقهی

## مقام اول از بحث: مقتضای اصل عملی در بحث اصولی

در مساله اصولی اگر گفتیم بحث در ملازمه بین مغبوضیت و فساد یا دلالت دارد یا نه، چه بحث لفظی باشد و یا ملازمه باشد، اصلی نداریم. اگر بحث لفظی باشد که استظهار مطرح است و اصلی نداریم و اگر بحث عقلی باشد یعنی ملازمه بین مبغوضیت و فساد باشد، اصلی بر ملازمه و عدم ملازمه نداریم.

لا یقال: کسی نگوید که ملازمه مجرای اصل هست؛ زیرا یک زمانی ملازمه نبود، ان زمانی که نهی نبود و الان که نهی آمده شک دارم که ملازمه بین مبغوضیت و فساد به وجود آمد یا نه؟ استصحاب عدم تحقق ملازمه بعد تحقق نهی می­کنیم.

فانه یقال: ملازمه امر ازلی است و حالت سابقه ندارد. اگر ملازمه هست از ازل هست و اگر نیست از ازل نیست. امر حادث نیست.

ان قلت: استصحاب عدم ازلی بر مبنای کسانی که این استصحاب را قبول دارند، جاری می­شود. یعنی استصحاب عدم ملازمه در زمان انتفای موضوع جاری می­شود.

قلت: اگر ما قول مشهور را در باب استصحاب قبول کردیم که می­گویند مستصحب باید یا حکم شرعی باشد و یا موضوع حکم شرعی باشد، در این صورت استصحاب جاری نمی­شود چرا که ملازمه نه حکم شرعی و نه ذی حکم شرعی است بلکه یک ادراک عقلی است و ربطی به شرع ندارد. استصحاب عدم قرشیت اثر شرعی دارد و مربوط به شارع است ولی ملازمه ربطی به شارع ندارد.

بر مبنای غیر مشهور هم استصحاب عدم ملازمه معنا ندارد. چرا که غیر مشهور می­گویند: مهم این است که استصحاب لغو نباشد و گفتن شارع مجال داشته باشد. استصحاب وضو که قدر متیقن باب استصحاب است نه حکم شرعی و نه موضوع حکم شرعی است. بلکه قید متعلق است و فرض وجود آن نشده است ولی گفته اند اشکالی ندارد چرا که مرتبط به شارع است و تعبد به بقای وضو داخل در روایات استصحاب است. مقام امتثال هم مربوط به شارع است. یعنی با استصحاب وضو حکم به صحت نماز می­شود؛ ولی بحث ملازمه ربطی به شارع ندارد. یک امر واقعی است که محل بحث قرار گرفته است.

# مقدمه هفتم: تاسیس اصل در مساله

## تاسیس اصل در مساله اصولی و فقهی از منظر مرحوم آخوند

بحث در این بود که مقتضای اصل در مقام چیست؟ مرحوم آخوند فرمود: در مساله اصولی ما اصلی نداریم. این مطلب صاف است و ندیدیم کسی مناقشه داشته باشد.

اما در مساله فقهی، مثلا محرز نشد که نهی مفسد نماز هست یا نه، آیا در فقه حکم به صحت می­شود یا فساد؟ مرحوم آخوند فرموده است: اصل در معاملات فساد است. فساد یعنی عدم ترتب اثر. مثلا معامله ای انجام شده یا نکاحی انجام شده مثلا نکاح شغار نهی دارد بعد از تحقق نکاح، شک می­کنیم که زوجیت محقق شده است یا نه، اصل عدم ترتب زوجیت است؛ چرا که معاملات یک چیزی را مترتب می­کند یا یک چیزی را از بین می­برد، عند الشک حکم به عدم آنها می­شود.

در معاملات فرموده است: اگر اطلاق یا عمومی نداشته باشیم، مقتضای اصل فساد است. می­دانید که وقتی شک می­کنیم که نهی مقتضی فساد هست یا نه؟ شبهه حکمیه است. همیشه در شبهات حکمیه در ابتدا به عمومات و اطلاقات رجوع می­کنیم. شبهه موضوعیه نیست تا تمسک به عام جایز نیست. رافع شک در شبهه حکمیه، اطلاق و عموم است. مثلا نکاح شغار منهی عنه است و اگر نهی دلالت بر فساد نداشت و شک کردیم که صحیح است یا نه، سراغ مطلقات می­رویم و اگر النکاح سنتی اطلاق داشته باشد، همان محکّم است. اگر اطلاق و عموم نداشته باشیم، مقتضای اصل عملی فساد است.

### بررسی کلام مرحوم آخوند توسط استاد

این فرمایش متین است فقط طبق یک مبنا اصل عملی مشکل دارد. آن مبنا تعلق به مرحوم خویی است. مرحوم خویی در شبهات حکمیه استصحاب را جاری نمی­کند و می­گوید: استصحاب بقاء مجعول با عدم جعل زائد معارض است. یک معامله ای انجام شده است، مثل بیعی که در بورس محقق شده است، ایشان می­گوید در شبهات حکمیه کلیه استصحاب بقاء ملکیت برای شخص فروشنده می­شود یعنی استصحاب عدم ترتب و این استصحاب معارض با عدم جعل ملکیت برای همان فروشنده است؛ چرا که ملکیت نیاز به جعل دارد. شک داریم که آیا از حیث بقا ملکیت جعل شده است یا نه، تعارض به وجود می­آید.

مرحوم صدر فرموده است: یک زمانی مرحوم خویی این تعارض را به نحو مطلق فرموده است و یک زمانی در شبهات موضوعیه گفته است و یک زمانی با مشکل مواجه می­شده و استثنا می­زده است. گفته است: استصحاب در شبهات حکمیه مجال ندارد و معارض با استصحاب عدم جعل زائد است مگر در مواردی که در شریعت استفاده شده است که لو حدث لبقی. مثلا نجاست اگر حادث شود باقی است. ملکیت اگر حادث شود، باقی است. در این موارد اصل فساد را به این بیان قبول کرده است. اصل در هر معامله ای که شک شود به صورت شبهه حکمیه، اگر اطلاق یا عمومی نباشد فساد است. یعنی نقل و انتقالی صورت نگرفته است.

## تاسیس اصل در مساله فقهی نسبت به عبادات از نظر مرحوم آخوند

در عبادات مرحوم آخوند فرموده است: فکذالک. مقصود ایشان این است: اگر شک به صورت شبهه حکمیه در صحت عبادتی شود، اصل فساد است. یعنی اصل عدم مشروعیت است. مثل نماز در دار غصبی. اگر نهی از صلات در دار غصبی، مفسد نماز باشد، مشروع نیست و الا مشروع است پس شک در مشروعیت می­شود و اصل عدم مشروعیت است. تشریع یک امر حادثی است. اصل این است که امر نکرده است. فساد در این جا به این معنا است.

مرحوم آخوند تعلیل آورده است. در نسخه های صحیح تعلیل این گونه است: لعدم الامر بها. نه این که مقصود ایشان از کذالک این باشد که اگر اطلاقی نبود. این دنباله را ندارد. اصل عدم مشروعیت است؛ چرا که فرض این است که عبادت نهی دارد و با وجود نهی اطلاق و عموم فایده ندارد.

در معاملات ممکن است نهی داشته باشد و صحیح هم باشد یعنی احل الله البیع شامل آن می­شود. فرض این است که شک داریم نهی دلالت بر فساد دارد یا نه، معنایش این است که شک داریم نهی اثر می­کند یا نه و شاید اثر نکند. احل الله البیع می­گوید اثر نکرده است. احتمال عدم تاثیر وجود دارد. یعنی می­شود که یک معامله ای داشته باشیم و نهی مولوی داشته باشد و صحیح هم باشد. در ظهار این گونه است؛ یعنی حرام است و نهی دارد؛ ولی صحیح هم هست.

این مطلب در عبادات جاری نیست. قوام عبادت به امر است. وقتی که نهی دارد اجتماع امر و نهی محال است و امر شامل آن نمی­شود. در کثیری از موارد به خاطر این که واحد است همه قائل به عدم جواز هستند.

نسخه مرحوم مشکینی و مرحوم حکیم همین مطلب را دارد و مساله صاف است. اما بعضی از نسخه ها مثل نسخه مرحوم قوچانی مطالبی آورده که نادرست است و بعدا هم مرحوم آخوند آن را خط زده و عوض کرده است.

بیانی که مرحوم قوچانی آورده است این است: و اما العبادات فکذلک لو کان الشک فی اصل ثبوت الامر. شک در صحت عبادت را در این جا ذکر کرده است. سه مورد است که ما شک داریم عبادت صحیح است یا نه:

1. شک در اصل ثبوت امر: مثلا شک داریم که صلات وحشت امر دارد یا نه؟ در این جا اصل عدم مشروعیت است.
2. به صورت شبهه موضوعیه شک می­کنیم که عمل ما صحیح است یا نه البته قبل از فراغ و تجاوز از محل. در این جا اصل این است که صحیح نیست. بله اگر بعد از فراغ باشد اصاله الصحه جاری می­شود.
3. باب اقل و اکثر است. شک دارد که نماز سوره دارد یا نه و نماز را بدون سوره می­خواند.

سه مورد برای شک در صحت عبادات درشریعت موجود است. دو تا شبهه حکمیه و یکی موضوعیه. بعد فرموده است: در اقل و اکثر هر چند ما احتیاطی هستیم عقلا ولی از جهت نقل برائتی هستیم. در این جا هم اصاله الصحه می­شود، نه فساد.

مرحوم آخوند این نسخه را تصحیح کرده است و آن را عوض کرده است. همین هم درست است؛ چرا که محل بحث ما هیچ یک از آنها نیست. نه از مورد اول است؛ چرا که نهی دارد و یقینا امر ندارد. نه شبهه موضوعیه است. اقل و اکثر هم نیست؛ بله یک مطلبی نسبت به اقل و اکثر وجود دارد که آن را مطرح می­کنیم. مشکل این است که آیا نهی فساد را آورده است یا نه؟ وقتی که خود شارع آن را حرام کرده است معنا ندارد که تشریع بکند پس نیاز به اصل هم نداریم.

## تاسیس اصل در مساله فقهی از نظر مرحوم نائینی

مرحوم نائینی شبیه فرمایش مرحوم آخوند را مطرح کرده است. ایشان فرموده است: ما اصلی در مساله اصولی نداریم. اما در مساله فقهیه در معاملات اصاله الفساد جاری است و مانند مرحوم آخوند است. در عبادات فرموده است: گاهی اوقات شبهه موضوعیه است مثلا این نماز صحیح است یا نه، قاعده اشتغال جاری است. شک در فراغ ذمه دارد. گاهی اوقات هم حکمیه است. در این جا برائت جاری می­شود و داخل در باب اقل و اکثر می­شود. همان مطلبی که مرحوم آخوند در مورد سوم و در نسخه قدیمی فرموده است. یعنی شک می­شود که آیا امر نماز مقید به عدم فلان مورد است یا نه؟ داخل در باب اقل و اکثر است.

### اشکال مرحوم خویی به مرحوم نائینی

مرحوم نائینی که شبهه موضوعیه را مطرح کرده است، ربطی به بحث ندارد. شاید خواسته است که تمام اقسام را بیان کند. شبهه حکمیه را که فرموده است باب اقل و اکثر است، مرحوم خویی نسبت به کلام ایشان مناقشه دارد و فرموده است: اجنبی از باب اقل و اکثر است. مثلا نهی از صوم عیدین داریم و شک داریم مقتضی فساد هست یا نه، ربطی به باب اقل و اکثر ندارد. در باب اقل و اکثر اصل مشروعیت ثابت است؛ ولی در این جا اصل مشروعیت ثابت نیست.

نکته فنی بحث امروز همین جا است. آیا احکام باب اقل و اکثر در اینجا جاری می­شود؟ مرحوم خویی فرموده است: اصل عدم مشروعیت است و حکم به بطلان می­شود. همان مطلبی که مرحوم آخوند در نسخه جدید فرمود.

#### بررسی کلام مرحوم نائینی و مرحوم خویی توسط استاد

به نظر ما باید تفصیل داد. مواردی وجود دارد که اگر نهی آمد و شک کردیم که آیا اقتضای فساد را دارد یا نه، ما می­گوییم جای اقل و اکثر نیست، مثل نهی از صوم عیدین بنا بر این که نهی مولوی باشد. اگر شک کردیم که این نهی اقتضای فساد را دارد یا نه، اقل و اکثر نیست؛ چرا که اصل مشروعیت ثابت نیست. اصل امر مشکوک است.

اما بحث ما جایی است که ما یک اطلاقی داریم و اصل عمل تشریع شده است. مثلا اطلاق داریم که نماز واجب است و نهی از صلات در دار غصبی هم داریم. شک داریم که ایا این نهی اقتضای فساد را دارد یانه، وقتی که نهی آمد امر رفت و حرف مرحوم آخوند صحیح است؛ ولی اگر فاسد باشد، معنایش این است که قصدیت مانع است و نمازی که واجب شده است نماز در غیر دار غصبی است و اگر نهی اقتضای فساد را نداشته باشد نماز ما مشروط به عدم دار غصبی نیست.

عمده موارد بحث مساله اقتضا موارد اجتماع امر و نهی است و در این موارد داستان از این قرار است. اطلاقی داریم اما به اطلاق تمسک نمی­کنیم؛ چرا که با وجود نهی معنا ندارد امر داشته باشد؛ ولی در عین حال شک که داریم و شک می­کنیم که نماز مقید به منهی عنه شده یا نه. یعنی اقل و اکثر.

اگردر جایی ما اطلاقی داریم که اصل تشریع را بیان کرده است و شک داریم که آیا این نهی اقتضای فساد را دارد و مقید او است به این معنا که امر را ساقط کرده است، مفروغ عنه است؛ اما تقیید نسبت به صحت با این نهی هم آمده است یا نه؟ اگر مقتضی فساد باشد، تقیید آمده است. اگر مقتضی فساد نباشد، تقیید نیاورده است و لو این که امر هم ندارد.

وقتی گفت لا تصل فی مکان الغصبی اقیموا الصلاة تقیید زده شده است ولی در عین حال شاید صحیح هم باشد. شاید شارع وقتی که نماز را جعل کرده است مقید به عدم دار غصبی نکرده است و به خاطر ملاک مشکلی نداشته باشد. پس در بعضی از فروض اجنبی از اقل و اکثر نیست.

فرمایش مرحوم نائینی و لو این که باطلاقه صحیح نیست؛ ولی در این مطلب مذکور صحیح است. نتیجه این می­شود: ما در مساله فقهی در معاملات اصل داریم که فساد است، اگر اطلاق یا عمومی نباشد. در عبادات اصل مختلف است. در بعضی موارد اصل عدم مشروعیت است و در بعضی موارد اصل مقتضی وجوب اقل است.

جلسه 11

# مقدمات مساله اقتضا

## تذکر نکته­ای از جلسه قبل

تذکر این نکته لازم است: در جلسه گذشته این بحث مطرح شد که آیا محل کلام داخل باب اقل و اکثر می­شود یا نه؟ مرحوم شیخ فرموده بود که داخل می­شود. بنا بر این که شک داشته باشیم نهی اقتضای فساد را دارد یا نه، مرحوم نائیین فرموده است: در جایی که اصل طبیعت امر دارد داخل در باب اقل و اکثر است. یعنی مثل صوم عیدین نباشد؛ چرا که انحلالی است و امر به طبیعت تعلق نگرفته است. مثلا امر به نماز داریم و شک داریم که آیا نهی از غصب مفسد ایننماز هست یا نه؟ بلا اشکال امر صلاتی این نماز را شامل نمی­شود. ما امتناعی هستیم و نیه را مقدم کردیم ولی مع ذلک ما شک در صحت و فساد درایم. مثل مرحوم حاج شیخ اصفهانی و مرحوم آغا ضیا که وقتی اطلاق هیئت ساقط می­شود به اطلاق ماده تمسک می­کنند و خود صلات اطلاق دارد و با اصل لفظی تمسک می­کنند و می­گویند نماز صحیح است. اما اگر به اطلاق ماده تمسک نکردیم وجه عدم صحت این است که شارع صلات را مقید به عدم دارد غصبی کرده است. در باب تزاحم هم این گونه است. کسانی که ترتب را قبول ندارند، نماز با ترک ازاله قطعا امر ندارند و در عین حال صحیح است. در تزاحم اگر کسی شبهه ایجاد کرد که آیا نماز مقید به عدم وجود امر اهمی هست یا نه، داخل در باب اقل و اکثر است. اما در محل کلام به خاطر این که منشا بطلان نماز این است که نهی، نماز را مقید کرده است، اگر تقیید زده باشد و نماز در غیر دار غصبی واجب شده باشد، نماز باطل است و اگر تقیید نزده باشد، جای حکم به صحت را دارد. طبیعی نماز را می­خواهد ولو این که امر ندارد ولی شک درایم که مقید به وقوع در غیر دار غصبی هست یا نه، برائت جاری می­شود.

بالوجدان وقتی که شک در صحت و فساد نماز می­کنیم رجوع می­کند به شک در تقید و عدم تقید می­کند و داخل در باب اقل و اکثر می­شود.

## اقسام تعلق نهی به عبادت

تعلق نهی به عبادات حالات گوناگونی دارد:

1. گاهی اوقات نهی به ذات عبادت تعلق می­گیرد. یعنی کل عبادت منهی می­شود. مثل نهی از صوم عیدین.
2. گاهی اوقات نهی به جزء عبادت تعلق می­گیرد مثل نهی از قرائت عزائم در نماز.
3. گاهی اوقات هم نهی به شرط نماز تعلق پیدا می­کند. مثل این که ستر واجب است و شرط نماز است و نهی از ستر غصبی مثلا داریم.
4. گاهی اوقات نهی به وصف ماموربه تعلق گرفته است. وصف هم دو قسم است وصف ملازم و وصف مفارق. مثلا اگر نهی به جهر از قرائت تعلق گرفته باشد و اگر گفتیم جهل به قرائت نسبت به زنان وقتی که نامحرم می­شنود حرام است، این جهر ملازم با قرائت است. مفارق هم مثل باب اجتماع امر و نهی. نهی به وصف صلات که بودن در دار غصبی تعلق گرفته است. این اقسام تعلق نهی در عبادات است. در معاملات هم این گونه است.

### تقریر محل بحث از نظر مرحوم آخوند

#### داخل بودن نهی از کل عبادت و جزء آن در محل بحث

مرحوم آخوند فرموده است: قدر متیقن که محل بحث است، قسم اول است؛ یعنی نهی به کل عبادت تعلق گرفته است. نهی از جزء عبادت هم نهی از عبادت و محل بحث است؛ ولی یک نکته اضافه دارد که در نهی از کل عبادت نیست. آن نکته این است: اگر نهی به جزء تعلق گرفته باشد، جای صحت مرکب هست. مثلا با خواندن سوره عزائم، جای تدارک وجود دارد و سوره دیگری می­خواند. البته به شرط این که از ضم آن جزء، خللی رخ ندهد. بعضی می­گویند: قران بین دو سوره مبطل نماز است. مثلا سجده در دار غصبی کرده است و فرض کنید نهی به خود سجده تعلق گرفته است و بعد استغفار کرد و ارام ارام خارج شد و سجده به زمین مباح کرده باشد، باطل است چرا که سجده زیاد شده است.

#### خروج نهی از شرط از محل بحث

مرحوم آخوند فرموده است: نهی از شرط مشروط را باطل نمی­کند و از محل بحث خارج است. زیرا شرط خارج از مرکب است. مثلا نهی از ساتر غصبی داریم که خارج از عبادت است. بعید است که مرحوم آخوند در فقه فتوا به جواز ساتر غصبی بدهد؛ اما در اصول این مطلب را گفته است. وقتی که نهی خارج از عبادت است، وجهی ندارد که خود عبادت باطل باشد؛

##### تبصره مرحوم آخوند نسبت به شرط منهی عنه

بله؛ اگر خود شرط عبادت باشد داخل در قسم اول می­شود مثل طهارات ثلات. نهی به شرط به ما هو شرط تعلق بگیرد نه این که بنفسه عبادت است. نهی کل را باطل نمی­کند؛ بلکه باطل می­شود. بله چه بسا نهی به شرط موجب بطلان عبادت می­شود؛ ولی نه از باب نهیغ بلکه از این باب که شرط از بین رفته است.

#### بررسی جریان بحث نسبت به وصف توسط مرحوم آخوند

مرحوم آخوند نسبت به وصف ملازم فرموده است: نهی از وصف ملازم نهی از خود موصوف است. وقتی نهی از وصف ملازم کرده است، مساوق با نهی از موصوف است. نهی از جهر که معنا ندارد و خود جهر که چیزی نیست پس منظورش این است که قرائت جهری نداشته باشد. پس نهی از جزء است و داخل در محل بحث است.

اگر وصف مفارق باشد، به موصوف سرایت نمی­کند. نهی از بودن در دار غصبی کرده است و بودن در دار غصبی وصف نماز شده است. مرحوم آخوند فرموده است: نهی از صفت به موصوف سرایت نمی­کرد در نتیجه به سراغ باب اجتماع امر و نهی می­رویم که در این جا وصف با موصوف یک وجود یا دو وجود دارند، اجتماعی هستیم یا عدم جواز اجتماعی. مرحوم آخوند چون که امتناعی هستند داخل در محل نزاع است و اتحاد وجودی دارند. نهی از عنوان به معنون سرایت می­کند و خود صلات هم حرام می­شود و داخل محل نزاع است. اگر جواز اجتماع شدیم به هم ربطی ندارند.

#### تفصیل بین واسطه در ثبوت و عروض بودن

بعد مرحوم آخوند اشاره به یک مطلبی می­کند. گاهی نهی از عبادت به خاطر جزء یا شرط یا وصفی که دخیل در نهی است. مثلا لا تصل فی دار الغصبی اگر داشته باشیم، آیا این نهی داخل محل بحث هست یا نه؟ منشا لا تصل، بودن غصبی و وصف است. یا به زن گفته شده لا تصل مع القراءه الجهری. این نواهی داخل در محل بحث هستند یا نه؟ مرحوم آخوند این مطالب را عقلی بحث می­کند و کاری به فقه ندارد. ایشان می­گوید: گاهی اوقات آن نهی حقیقی است و وصف و شرط و جزء واسطه در ثبوت است و این منشا شده است که این مبغوض بشود پس داخل در محل بحث است. اگر لا تصل فی موضع التهمه داشته باشیم این وصف مبغوض است و باعث شده است که خود نماز هم مبغوض شود. پس اگر این موارد واسطه در ثبوت باشند داخل در قسم اول از عبادات هستند و اما اگر نهی واسطه در عروض باشند یعنی در حقیقت نهی برای موارد است ولی عرضا به عمل استناد داده می­شود. مثل می­خواهد بگوید که در موضع تهمت نباشد ولی می­گوید لا تصل فی موضوع التهمه. یا ذروا البیع هم این گونه است. ما دو تا تکلیف نداریم یکی فاسعوا و دیگری ذروا ... بلکه یک تکلیف است برای تاکید این تکلیف گفته است ذروا البیع. در عرف هم این گونه پیش می­آید. مثلا بچه مشغول نگاه کردن تلوزیون است و دستور به گرفتن نان می­دهد و بعد می­گوید دیگر تلوزیون خاموش شود. خاموش کردن، امر جدیدی نیست. یا نهی بکند که مشغول تلوزیون نشو. به غرض تاکید این مطلب را می­گویند. این که تاکید باید با نفس و عین و .. یا به همان لفظ باشد، صحیح نیست. غرض مهم است.

مرحوم آخوند فرموده است: اگر یکی از این موارد، جزء و شرط و وصف، واسطه در ثبوت نهی بشود، علت شده که او مبغوض بشود، داخل در محل بحث است و اگر واسطه در عروض و نهی عرضی است که حقیقتا نهی نیست و خارج از محل بحث است.

بعد فرموده است: از این مطالب حال معامله هم روشن می­شود. در این جا آن نکته ای که قبلا می­گفتیم در مورد این که نهی ارشادی از محل بحث خارج است، مطرح کرده است. گاهی نهی به ذات معامله تعلق پیدا می­کند. مثل نهی از تنخیع ذبیحه. بنا بر این ارشادی نباشد. اگر نهی مولوی باشد نهی به ذات تعلق گرفته است. اگر به جزئ یا شرط یا صفت ملازم یا مفارق تعلق گرفته باشد مرحوم آخوند اشاره کرده است و مطلب را تمام کرده است.

شاید به ذهن شما هم آمده باشد که چه فرقی است بین این که خود عبادت باشد یا جزء عبادت باشد ..... این که مرحوم اخوند این تقسیم را مطرح کرده است به خاطر این است که در جزء یک خصوصیتی مطرح بوده است مثلا قِران بین دو سوره یا در وصف یک خصوصیتی بود که بحث ملازم و مفارق بود.

با قطع نظر از این مطالب، موضوع مساله این است که نهی به چیزی تعلق بگیرد که شُرِّعت لاجل للتعبد به. حالا می­خواهد جزء آن باشد یا صفت حتی غیر ملازم آن چرا که به خود عبادت رجوع می­کند.

نکته مهمی که در این جا وجود دارد در این مساله است: اگ رنهی به جزء عبادت تعلق گرفت جزء را باطل می­کند ولی کل باطل نمی­شود چرا که با تکرار کل را تصحیح می­کند مگر این که تکرار موجب خللی در کل شود.

در اینجا مرحوم نائینی مفصل وارد بحث شده است. تتمه این در جلسه بعد مطرح خواهد شد.

جلسه 12

**نهی از جزء عبادت**

## مختار مرحوم آخوند

بحث در مورد فرمایش مرحوم آخوند بود. ایشان در نهی از جزء عبادت مثل نهی از سور عزائم در صلات، گفته بود این نهی از عبادت است و اگر بنا باشد مقتضی فساد باشد، این جزء فاسد است. مثل کل عبادت. شما سوره سجده دار را در نماز قرائت کنید، به خاطر منهی عنه بودن فاسد است و جزء نماز واقع نمی­شود. تا این جا بحثی نداریم. مرحوم آخوند در ادامه فرمود: اما می­شود ما این عملی که مشتمل بر این محرَّم واقع شده است را تصحیح کنیم. یعنی یک سوره دیگری بخواند. البته اگر تکرار مخل نباشد. مثلا کسی بگوید قِران بین دو سوره مبطل نماز نیست، در طواف است که مبطل است. حق هم همین است. پس نمازی که در آن سوره سجده دار واقع شده است با تکرار سوره دیگر قابل تصحیح است. لذا ایشان قائل است که نماز با سوره عزائم اگر سوره دیگری بخواند صحیح است.

## نظریه مرحوم نائینی

مرحوم نائینی مخالف مرحوم آخوند است. ایشان مدعی است که چنین نمازی قابل تصحیح نیست هر چند که قِران جایز باشد. کلام مفصلی در اجود و فوائد دارد. مرحوم صدر هم دنبال کرده است.

ایشان فرموده است[[20]](#footnote-20): گاهی اوقات در جزء عدد خاصی معتبر است، مثل این که قِران مبطل باشد. در این صورت بحثی نیست و قابل تصحیح نیست. مرحوم آخوند هم در این نقطه موافق بود. اما اگر عدد خاصی معتبر نباشد، مثل این که قران مبطل نباشد. سوره مثلا لابشرط است یک سوره یا دو سوره... در این صورت اگر نهی از سوره داشته باشیم، نماز باطل است هر چند که سوره لابشرط است و بشرط لا از سوره دیگری نیست.

مرحوم نائینی یک ادعایی دارد و آن این است: مقتضای جمع بین دلیل جزئیت مثل «اقرا السوره فی الصلا»ة با نهی از «لا تقرا سور العزائم فی الصلاة» این است که قران به سوره محرَّم صحیح نیست. سوره ای واجب شده است که بشرط لای از سوره عزائم است. ایشان مدعی است: دلیل نهی از سوره عزیمه تقیید می­زند دلیل جزئیت را به عدم آن سوره و شرط لای از آن سوره. عرف این گونه بین این دو دلیل جمع می­کند. لذا اگر کسی سوره عزیمت را خواند نماز قابل تصحیح نیست.

هم دلیل جزئیت مقید به شرط لا می­شود و هم دلیل قران جایز است که فرض این است عدد خاص معتبر نیست، تخصیص زده می­شود. دلیلی که می­گوید ذکر در نماز مانعی ندارد هم تخصیص زده می­شود یعنی مگر در سوره محرم.

دلیل حرمت مقیِد این ادله می­شود؛ لذا سوره ای که بعد از سوره عزائم خوانده می­شود فایده ندارد و نماز باطل است. بلکه مدعی است که دلیل حرمت سوره عزائم کل نماز را مقید به شرط لا می­کند. شما اگر سوره عزیمت را در تشهد بخوانید، باز هم باطل است. چه در محل و چه در غیر محل، مبطل نماز است.

خلاصه: مرحوم آخوند مدعی است اگر کسی سوره عزیمت را بخواند و بعد سوره دیگری بخواند، بنا برجواز قران، نماز صحیح است. یعنی راه تدارک دارد؛ ولی مرحوم نائینی می­گوید راه تدارک ندارد.

نقطه اصلی بحث این است: نهی از سوره عزیمت موجب تخصیص ادله جواز قران و ادله جزئیت سوره و ادله امر به صلات و ادله جواز ذکر در صلات می­شود و مقتضای تقیید هم بطلان است.البته مرحوم نائیین مطالب دیگر دارد که خیلی مهم نیست.

### مخالفت با مرحوم نائینی

در مقابل این فرمایش، بعضی مخالفت کرده اند و مثلا گفته اند این حرف گفتنی نیست و در شان ایشان نیست و بعضی هم تایید کرده اند و گفته­اند صحیح است. مرحوم صدر می­گوید این حرف اصلا گفتنی نیست. مرحوم خویی هم قائل به عدم صحت فرمایش نائینی شده است البته نه به آن شدت.

#### اشکال نقضی بر مرحوم نائینی

اگر بنا باشد ادله حرمت سوره عزیمه مثلا نسبت به نماز تقیید آور باشد، باید حرمت نظر به اجنبیه هم مقید صلات باشد. چه فرقی است که شخصی در وسط نماز سوره عزیمت بخواند و بین این که در نماز به اجنبیه نظر کند. مشابه این نقض در کلام مرحوم حلی هم هست.

##### جواب استاد

به نظر ما این نقض وارد نیست. نظر به اجنبیه از سنخ نماز نیست و وجهی ندارد که دلیل نماز را تقیید بزند. عرف بین این دو دلیل تنافی نمی­بینند تا حمل مطلق بر مقید کند. یکی فعلی خدایی است و دیگری شیطانی است. اصلا تنافی توهم نمی­شود. بر خلاف این که گفته است: سوره عزیمت در نماز حرام است و در نماز سوره واجب است. قطعا تقیید آور است. سوره را مقید می­کند. وقتی گفت عزیمه حرام است، صلاحیت تقرب ندارد. قطعا تقیید رخ می­دهد. دلیلی که گفته است قران جایز است مقید می­شود به دلیل حرمت سوره عزیمه.

#### جواب حلی به مرحوم نائینی و قبول آن توسط استاد

هر چند که دلیل تحریم تقیید آور است؛ اما مقتضای تقیید به شرط لا بودن نیست. یک خطاب می­گوید سوره در نماز بخوان و دیگری می­گوید عزیمه را نخوان. قطعا تقیید می­زند؛ ولی تقیید را بد معنا کرده است. تقیید به معنای سوره به شرط لا نیست. معنای تقیید این است که سوره عزیمه نمی­تواند جزء باشد. سوره غیر عزیمه جزء نماز است. اما این که سوره نباید مقارن با عزیمه باشد، از نهی استفاده نمی­شود. نهی صلاحیت سوره عزیمه را از جزئیت ساقط می­کند اما این که سوره غیر منهی عنه را مشروط به عدم مقارنت کند، استفاده نمی­شود. جزئیت را ضیق می­کند؛ ولی مشروط به عدم عزیمه نمی­کند. نهی می­گوید سوره نباید عزیمه باشد نه این که نباید با عزیمه باشد. اشکال ندارد که بگوید حرام است سوره مقارن به عزیمه باشد اما مشروط به عدم عزیمه نمی­کند.

بله؛ نسبت به جواز ذکر درست است که ذکر در نماز جایز است؛ مگر سوره عزیمه. اما این که مرحوم نائینی نتیجه گرفته است به این که شبیه کلام آدمی است؛ درست نیست. یک بحثی است که در نماز چه چیزهایی مانع است؟ بعضی می­گویند کلام آدمی و بعضی می­گویند ذکر خدا و قرآن نباشد. مرحوم نائینی می­گوید وقتی که نهی داشت ذکر خدا نیست و مبطل نماز است. این مطلب داستانی دارد که مربوط به فقه است و در این جا مهم نیست.

در خصوص این مثال که اگر سوره عزیمه را خواند، بعد یک سوره دیگری خواند، تفصیل وجود دارد. اگر سوره عزیمه را خواند و سجده هم کرد نماز باطل است و خلل به وجود آمده است اما اگر ایمائی سجده کرد و بعد سوره دیگری خواند، مرحوم آخوند می­گوید صحیح است.

در این جا حق با مرحوم آخوند است.

#### دفاع مرحوم روحانی از مرحوم نائینی

مرحوم سید الاستاذ در منتقی الاصول از مرحوم نائینی دفاع کرده است. تا به حال رد مرحوم نائینی را گفتیم. ایشان از مرحوم نائینی دفاع کرده است که یک مقدمه دارد. این مقدمه در بحث مقدمات علم اصول گذشت. آیا مثلا مستحبات مقوّم ماموربه هستند یا نه؟ خصوصیات مقوم هستند یا نه؟ مثل مرحوم خویی قائل به عدم مقوم بودن هستند. اگر کسی نماز را با تفصیلات و اذکار و ... خواند، ذات نماز مصداق است و بقیه مستحبات مستقله ای هستند که ظرف آنها نماز است. مثلا قنوت مستحب مستقلی است که ظرف ان نماز است. در مقابل بعضی می­گفتند: ماموربه طبیعت نماز است ولی به همه آنها همان طبیعت نماز منطبق هستند. خصوصیات مقدمات فرد ماموربه است. نظیر حوضی که جزء طبیعت ساختمان نیست ولی اگر حوض هم داشته باشد مصداق ساختمان هست. اگر گفت منزلی خریدم، بر کل منطبق می­شود.ذهنیت ما این بود که طبیعت بر کل منطبق می­شود. منتقی الاصول هم این نظریه را اختیار کرده است. مثلا نماز با قنوت منطبق علیه صلات است. مردم در این موارد تحلیل نمی­کنند که این منطبق علیه چند تا ماموربه است. با این مقدمه از مرحوم نائینی دفاع کرده است و نقض را هم جواب داده است. فرموده است: در مسانخ که سوره هم مسانخ است، مقوم فرد است. بنا بر این، اگر بنا باشد که خصوصیت محرم باشد، طبیعت بر آن منطبق نیست. اگر سوره عزیمه خوانده شود، این مجموعه نمی­تواند منطبق علیه صلات باشد. بر خلاف نظر به اجنبیه که نماز بر ما عدای نظر منطبق می­شود.

# نهی از جزء عبادت

بحث در تتمه کلام مرحوم نائینی بود. ایشان مدعی بود: اگر نهی از جزء عبادتی وارد شود و مکلف منهی را در عبادت بیاورد، عبادت باطل است. قابل تدارک و تصحیح نیست. خلافا لصاحب الکفایه که فرمود اگر تکرار جزء محذوری نداشته باشد، عبادت قابل تصحیح است.

## مختار مرحوم نائینی

عمده فرمایش مرحوم نائینی این بود: نهی از جزء موجب تقیید عبادت به عدم آن جزء میشود. عبادت را نسبت به منهی عنه به شرط لا می­کند. بنا بر این، اتیان آن جزء مضر به عبادت است چرا که بشرط لا است. ظاهر کلام ایشان همین مقدار بود که نهی موجب تقیید عبادت می­شود و لازمه آن این سات که عبادت به شرط لا می­شود. ما گفتیم دیگران گفته اند: تقیید درست است ولی لازمه آن بشرط لا شدن نیست.

### دفاع منتقی الاصول از مرحوم نائینی

در منتقی الاصول از مرحوم نائینی دفاع کرده است و گفته که فرمایش ایشان درست است. بیان مطلب: خصوصیات فردیه عمل، مقومات ماموربه حساب می­شود. ماموربه بر آن عمل مع الخصوصیات منطبق می­شود. هر چند که طبیعی نماز واجب شده است ولی وقتی نماز را با اقبال قلب می­اورد، همین مجموعه مصداق ماموربه است. مرحوم نائینی ادعایش این است: جزء منهی عنه از خصوصیات ماموربه می­شود هر چند که یک سوره دیگری هم خوانده است اما ماموربه قابل انطباق بر این مجموعه نیست و لذا اِجزاء هم معنا ندارد. اِجزا همیشه دائر مدار انطباق ماموربه بر ماتی به است. در این جا با وجود نهی ماموربه نمی­تواند بر ماتی به تطبیق کند و اِجزا معنا ندارد.

ایشان فرموده است: مقصود مرحوم نائینی که می­گوید عبادت به شرط لا می­شود معنایش این است که قابلیت انطباق بر ماموربه را از دست می­دهد.

#### اشکال استاد بر دفاع منتقی الاصول

به نظر ما این مطلب یک ادعا است. این که سوره منهی عنه واقع بشود باز هم از خصوصیات فردیه حساب بشود، قبول نداریم. اشکالی ندارد که خصوصیات فردیه فی الجمله منطبق علیه طبیعت باشند و طبیعت بر مجموعه صدق کند. یک جا مرحوم آخوند در جلد 2 این مطلب را دارد ولی در جایی که نهی داشته باشد نمی­تواند منطبق علیه باشد و با نظر به اجنبیه فرقی ندارد. اگر کسی در حال صلات نظر به اجنبیه کرد نمازش صحیح است چرا که نظر به اجنبیه منطبق علیه نیست، همچنین در سوره عزیمه این مطلب جاری است.

ادعای ایشان که منطبق علیه طبیعت نماز با سوره است با این که نهی دارد، نمی­توانیم تصدیق کنیم. زیرا وقتی نهی داشته باشد که جزء نماز نیست. هر چند سوره سنخ نماز است ولی نهی آن را از نماز جدا کرد و منطبق علیه نماز منهای سوره محرمه است. فرمایش ایشان یک ادعایی است که لا اقل نمی­توانیم تصدیق کنیم. لذا ما فرمایش مرحوم نائینی نمی­توانیم قبول کنیم.

# نهی از شرط عبادت

## مختار مرحوم اخوند

قسمت سوم از کلام مرحوم آخوند این بود که نهی به شرط تعلق گرفته باشد. در این صورت ربطی به فساد عبادت ندارد. چرا که شرط خارج از مشروط است. تقید جزء است و قید خارج است. بر جزء امر منبسط می­شود ولی شرط خارج است و نهی هم داشته باشد و اکتفا به منهی شود ربطی به ماموربه ندارد. مثل نهی از تستر به لباس غصبی که نماز مقید به تستر شده است ولی خود ستر خارج است. مکلف ساتر غصبی بپوشد و نماز بخواند، نماز صحیح است.

در ادامه فرموده است: البته اگر شرط عبادی باشد، نماز باطل می­شود نه از باب این که نهی از شرط به مشروط سرایت کرده است بلکه از این باب که خود شرط منتفی است. مثلا کسی با آب غصبی وضو بگیرد.

## مختار مرحوم نائینی

مرحوم نائینی باز هم در شرط حرف دارد. ایشان یک ادعایی دارد و آن این است: وجه این که نهی از شرط ضرری به مشروط نمی­رساند این است: همیشه محرَّم با شرط مختلف هستند. یک قدم جلو تر رفته است. یعنی اصلا شرط محرَّم نیست بر خلاف مرحوم آخوند که می­گوید شرط محرم است ولی سرایت نمی­کند. مرحوم نائینی می­گوید: چیزی که در باب شرایط حرام است، محصِّل شرط است. معنای مصدری حرام است و چیزی که شرط است معنای اسم مصدری است. ستر اصلا شرط نیست. چیزی که شرط است تستر است که اسم مصدری است، پوشیده شدن که نتیجه مصدر است. چیزی که شرط است حرمت ندارد و چیزی که حرمت دارد شرط نیست. بنا بر این، اصلا تقسیم شرط به تعبدی و توصلی غلط است. چیزی که این تقسیم را دارد محصِّلات شرط هستند. طهارات ثلات تعبدی هستند، این موارد که شرط نیست. شرط طهارت حاصله است که تعبدی و توصلی ندارد. در فقه هم این گونه مشی کرده است. در کتاب صلات مرحوم نائینی گفته است: این که بعضی گفته اند ساتر باید مباح باشد زیرا نهی دارد، جواب داده است که نهی ضرری نمی­رساند چرا که متعلق نهی شرط نیست. هر چند که در نهایت می­گوید اباحه ثوب شرط است اما بیان دیگری دارد. یک بیان این بود که وقتی سجود می­کند مستلزم تصرف در مال غیر است و از این باب است که اباحه ثوب شرط است. مرحوم خویی هم در فقه پذیرفته است یعنی نهی از ثوب غصبی مضر به صلات نیست. در نهایت هم فرموده است: دلیلی نداریم که ساتر در صلات باید مباح باشد و احتیاط واجب به خاطر عدم مخالفت با مشهور کرده است.

### اشکال استاد به مرحوم نائینی

به نظر ما فرمایش مرحوم نائینی که فرموده است همیشه شرایط متحصلات هستند نه محصلات، یک ادعا است. این ادعا باید در همه جا بررسی باشد. مرحوم خویی این ادعا رانپذیرفته است چرا که در طهارات ثلات خود طهارات شرط هستند لذا گفته است تقسیم شرایط به تعبدی و توصلی درست است.

مشهور گفته اند: طهارت شرط است غسل و وضو و تیمم متحصلات هستند. این مطلب یک بحث فقهی دارد و ما وارد نمی­شویم ولی اصل ادعا را مطرح می­کنیم که در همه موارد چیزی که شرط است متحصلات هستند نه محصلات، نیاز به تتبع دارد و ما فقط استبعاد می­کنیم. بعید است که شارع در همه جا این کار را کرده باشد. هر چند که در طهارات ثلات هم بپذیریم ولی در مثل ساتر به ذهن می­آید که خود فعل را شرط قرار داده است و متحصل مونه زائد می­خواهد. بیان مرحوم خویی در طهارات ثلاث اشکال داریم ولی قبول فرمایش مرحوم نائینی به صورت کلی نیاز به تتبع دارد که در هر مورد باید استظهار بشود.

## مختار مرحوم خویی

تعجب از مرحوم خویی است که در محاضرات اصل فرمایش مرحوم نائینی را قبول نکرده است و خلاف فقهش صحبت کرده است. ایشان فرموده است: مرادش از مصدر و اسم مصدر که مصدر حرام است و اسم مصدر شرط است، چیست؟ مرادش مولد و متولد است یا مرادش همان معنای معروف است. اگر مرادش مولد و متولد است، باید دو وجود داشته باشند در حالی که در شرایط دو وجود نداریم. یک وجود ستر و یک وجود تستر. اگر مرادش همان معنای معروف است. یعنی یک واقعیت و این واقعیت بالاضافه به فاعل مصدر است و بالاضافه به قابل اسم مصدر است. مثلا زدن بما هو صادر از ضارب مصدر است ولی کتک با قطع نظر از این اضافه اسم مصدر است.

به مرحوم نائینی اشکال کرده است که اگر معنای معروف مراد است، یک وجود است و نمی­شود یک وجود را شما تفکیک کنید و بگویید چیزی که نهی دارد یک چیزی است و چیزی که نهی دارد چیز دیگری است. ما اصلا یک چیز بیشتر نداریم. اثنینیت مرحوم نائینی را قبول نکرده است. (اما در عین حال در فقه گفته است دو تا هستند) وقتی که یکی شدند، نهی از وجود واحد سبب می­شود که ادله شرطیت تخصیص زده شود. مثلا شارع می­گوید ستر غصبی حرام است، از طرفی ستر و تستر یک چیز هستند، پس تستر حرام است. یعنی واجب است در نماز تستر به ثوب غیر غصبی. پس حرمت شرط موجب تقیید مشروط می­شود.

فرموده است: هر چند که جزء و شرط با هم متفاوت هستند و جزء امر بر آن منبسط شده است ولی از جهت تقید مثل هم هستند. همان طوری که نماز مقید به سوره غیر حرام همچنین مقید به ساتر غیر حرام است.

### اشکال استاد به مطلب اول مرحوم خویی

به نظر ما فرمایش ایشان در هر دو نقطه درست نیست. اما این که ایشان گفت: مصدر و اسم مصدر یک وجود هستند، می­گوییم درست است ولی مرحوم نائینی می­گوید ما دو واقعیت در این جا داریم. ما در بحث اجتماع بیشتر متمایل به این مطلب شدیم که مرحوم نائینی دو واقعیتی است نه دو وجودی. مرحوم خویی دو وجودی بود. مرحوم نائینی می­گوید: منهی عنه ما معنای مصدری دارد و معنای مصدری اضافه فعل به فاعل، خودش یک واقعیت است. مردم بعضی اوقات فعل را قبول دارند ولی اضافه به فاعل را قبول ندارد و می­گویند این فعل از ما صادر نمی­شود. مرحوم نائینی می­گوید: اضافه فعل به فاعل یک واقعیت است و اضافه عورت به ساتر یک واقعیت دیگری است. مستور بودن عورت، یعنی این اضافه محقق بشود. اضافه بین عورت و ساتر و ترکیب انضمامی است. اضافه نهی دارد و اضافه دیگری امر دارد. مرحوم خویی می­گوید یک وجود هستند در حالی که مرحوم نائینی در ترکیب انضمامی می­گوید دو واقعیت دارند نه دو وجود. در این جا یک معنای مصدری که اضافه فعل به فاعل است و یک معنای اسم مصدری که اضافه مثلا عورت به ساتر است. یکی حرام است و دیگری واجب است.

همان چیزی که مرحوم خویی در فقه در باب اباحه لباس بیان کرده است، همان فرمایش مرحوم نائینی است و اشکالی هم ندارد. نائینی ملاک را تعدد واقعیت می­داند نه تعدد وجود. هر چند مصدر و اسم مصدر دو وجود هستند ولی دو واقعیت هستند و ربطی به هم ندارند. حرف متینی است.

### اشکال استاد به مطلب دوم مرحوم خویی

مرحوم خویی گفت: نهی از شرط موجب تقیید مشروط می­شود چرا که یک وجود دارند یعنی یک نهی از ستر به لباس مغصوب و یک امری به نماز با ساتر داریم. این دو در کنار هم،آیا این نهی موجب تقیید امر می­شود یا نه؟ مرحوم خویی فرموده است: موجب تقیید می­شود. وقتی فرمود: نماز با ساتر بخوان، مطلق است.بعد فرمود: ثوب غصبی نماز نخوان. در این صورت موجب تقیید می­شود. مرحوم آخوند فرمود: ربطی به هم ندارند. ساتر خارج است و نهی می­گوید ستر حرام است و این که امر نداشت. تقید به ساتر امر دارد. حرمت ستر غصبی و نماز خواندن با ساتر، دو چیز هستند. این حرف ها به مرحوم خویی نمی­خورد و در فقه خلافش را قائل شده است.

### استفاده شرطیت اباحه از نهی از غصب

ما نقطه دوم را هم از مرحوم خویی نمی­توانیم بپذیریم. مع ذلک ما در فقه گفتیم که فتوای مشهور که قائل هستند به شرطیت اباحه ساتر هستند، بعید نیست. هر چند نهی از شرط موجب تقیید مشروط نمی­شود و ربطی به هم ندارند ولی این که امر مطلق، اطلاق در ترخیص در تطبیق داشته باشد، اشکال داریم.

یک بحثی در باب اطلاق نسبت به احکام بدلی وجود دارد که مقتضای اطلاق ترخیص در تطبیق است شرعا یا عقلا؟ فرموده است: طبیعت نماز را بخوان. مکلف وقتی که مصداقی را انجام می­دهد از چه بابی منطبق بر این طبیعت است؟ آیا شارع اجازه داده است که این تطبیق را انجام دهد و بر هر کدام می­تواند تطبیق کند، همان اطللاق بدلی، یا این که عقل می­گوید شارع طبیعت را خواسته است و قابلیت تطبیق را دارد؟ به نظر می­رسد که تطبیق عقلی باشد. این که خطاب شارع متضمن یک حکم الزامی و یک حکم ترخیصی باشد، خلاف ارتکاز است. مرحوم خویی قائل به ترخیص شرعی است. ایشان مدعی است که مقتضای اطلاق کلام شارع، ترخیص در تطبیق است علی ای فرد علی البدل شرعا. به همین بیان گفته است نماز بخوان یعنی تو بر هر فردی ترخیص در تطبیق داری. بر این مبنا که مساله پر واضح است. شارع ترخیص در تطبیق دارد حالا اگر یک جا نهی داشت، هر چند که نهی از ستر عورت کرده است و از تطبیق نهی نکرده است ولی اطلاق هم ندارد. یعنی شارع نگفته که می­توانی بر فرد حرام هم تطبیق کنی. خوب بود این گونه صحبت کند. به نظرم یک جای اصول این گونه صحبت کرده است. در ثوب غصبی نمی­توانی نماز بخوانی چرا که ترخیص در تطبیق ندارد و شامل این جا نمی­شود. مرحوم صدر به مرحوم خویی هم این مطلب را نسبت داده است. مطلب پر واضح است. ما نمی­گوییم نهی تقیید می­آورد ولی مانع از ترخیص در تطبیق می­شود.

همچنین اگر ترخیص عقلی باشد. عقل می­گوید: هر چند که مولا گفته است طبیعت مع الساتر را بیاور، ولی در صورت نهی از ستر کذایی، عقل ترخیص در تطبیق بر فرد حرام نمی­دهد. لذا فرمایش مرحوم آخوند فقهی نیست، فرمایش مرحوم خویی که در فقه گفته است هم درست نیست، همان حرف مشهور درست است. یعنی اباحه شرط است و دلیل اطلاق ندارد و شامل فرد محرم نمی­شود. هر چند که این بیان مناقشات خود را دارد، ولی در جای خودش باید بررسی شود.

اگر نهی از چیزی فساد اور باشد، آیا نهی از وصف هم فساد آور است یا نه؟ جلسه بعد نهی از وصف مطرح می­شود.

# خلاصه و جمع بندی نهی از شرط

بحث در مورد قسم سوم از متعلق نهی تمام شد. این قسم در مورد شرایط بود. تلخیصی داشته باشیم تا واضح تر بشود. نهی اگر به شرط تعلق گرفت از نظر اصولیون سه مرحله مترتبه داشت.

## مرحله اول بحث نهی از شرط

مرتبه اول فرمایش مرحوم نائینی بود. ایشان منکر تعلق نهی به شرط بود. اصلا نهی به شرط تعلق نگرفته است. فرمود: چیزی که متعلق نهی است، معنای مصدری و فعل است و یک امر حادث است و چیزی که شرط است، معنای اسم مصدری است، نه این که به شرط تعلق گرفته باشد و به خاطر عدم سرایت عبادت فاسد نباشد. بنا بر این، ما دو قسم شرط نداریم. شرط همیشه متحصل است و تعبدی و توصلی ندارد. شاهدی هم مطرح کرده است: در باب طهارات ثلات فرموده است: شرط، وضو و غسل و تیمم نیست و این موارد معنای حدثی دارند؛ بلکه شرط طهارت است که فعل نیست لذا اگر کسی غافل از افعال آنها بود و وارد نماز شد، نماز صحیح است. پس چیزی که شرط است طهارت متحصله است و چون که هست این نماز صحیح است.

گفتیم که مرحوم خویی قبول ندارد که شرط معنای اسم مصدری باشد و در طهارات ثلاث خود وضو ... شرط هستند. ایشان محصل و متحصل را قبول ندارد. ایشان می­گوید از اوهام است که مثلا طهارت به وسیله وضو حاصل می­شود.

ما گفتیم: بعید نیست که حرف مشهور و نائینی که متحصل و محصل در باب طهارات ثلات است را داشته باشیم ولی این که در همه موارد این گونه باشد که معنای مصدری شرط نیست بلکه متحصل از آن شرط است، بعید است. یک ادعای اثباتی دارد و باید در جای خودش مورد به مورد بحث کرد. شرط صلات قصد قربت است، همان فعل شرط است.

این که ایشان فرموده است: اگر غفلت از این افعال داشته باشد، نماز صحیح است، درست است؛ اما این که گفته است شاهد یا دلیل بر این است که معنای متحصل شرط است نه خود آنها، نفهمیدیم. مرحوم خویی می­گوید خود آنها شرط است ولی چون که شرط است و خارج از ماموربه است التفات به او لازم نیست. التفات به اجزا لازم است اما از شرایط غافل بشویم اشکالی ندارد و این خاصیت شرط بودن است حالا ممکن است شرط محصل باشد یا متحصل باشد.

## مرحله دوم بحث نهی از شرط

در این مرحله فرمایش مرحوم آخوند مطرح می­شود که ایشان مدعی بود نهی به شرط تعلق گرفته است ولی در عین حال به خاطر این که شرط خارج از ماموربه است و شرط مثل جزء نیست که اگر نهی به آن تعلق بگیرد از صلاحیت جزء بودن ساقط کند. حالا می­خواهد ستر واجب باشد یا تستر. از منظر ایشان فرقی بین این دو نیست. واجب ما نماز متقید به این شرط است و شرط خارج از ماموربه است.

این مطلب هم اضافه شود: کسی نگوید بنا بر وجوب مقدمه، در شرط اجتماع امر و نهی لازم می­آید. عدم جواز اجتماع در وجوب غیری هم جاری است. جواب این است: اولا: مرحوم آخوند قائل بود: مقدمیت مقتضی وجوب است و اگر مانعی برای وجوب نباشد، اتصاف به وجود پیدا می­کند. بعد می­گفت حرمت مانع است. تستر مقدمه واجب هست ولی وجوب ندارد چرا که حرام است. پس اجتماع لازم نمی­آید. ثانیا: بر فرض که اجتماع لازم بیاید؛ اما چون که توصلی است، اشکالی ندارد و محصل ملاک هست. پس شرط منهی عنه مشکلی برای صحت عبادت ایجاد نمی­کند، چه مرکز اجتماع امر و نهی باشد و چه نباشد.

## مرحله سوم بحث از نهی شرط

مرحله سوم فرمایش مرحوم خویی است. ایشان فرمود: حق با مرحوم آخوند است و نهی به شرط تعلق گرفته است و حرف نائینی را در محاضرات قبول نکرد ولی این که مرحوم آخوند فرمود نهی از شرط اثری برای صحت عبادت ندارد و مضر نیست، نادرست است. نهی به شرط تعلق گرفته است و نهی از شرط مقتضی تقید واجب به عدم آن شرط است.

مرحوم خویی مدعی است: وقتی که ستر یا تستر حرام شد، امر نمازی که گفته بود نماز مقید به ستر را بخوان، مقید به ستر غیر محرم می­شود؛ لذا با ستر محرم نماز باطل است.

در تعلیقه تعلیل و بیان آورده که چرا مقید می­شود؟ فرموده است: واضح است که ماموربه قابل انطباق بر منهی عنه نیست. ماموربه نماز مقید به ستر است و این قابل انطباق بر نماز با سترِحرام نیست. واجب قابل انطباق بر محرم نیست. پس نماز لا محاله مقید به عدم ستر محرم می­شود. در محاضرات هم همین مطالب را دنبال کرده است.

به نظر ما این مطلب درست نیست. این که ایشان فرموده است: واضح است که ماموربه منطبق بر حرام نمی­شود، درست است؛ اما در شرط حرام چه کسی گفته است منطبق علیه واجب به علاوه حرام است. نماز شما نماز متقید است و قید جزء نماز نیست. نمازی که شما در خارج اتیان کرده اید، نماز همراه با ستر حرام است و ستر جزء نماز نیست بلکه تقید به ستر جزء واجب است. پس ماموربه منطبق به حصه ای از نماز است که خود حرام از آن حصه خارج است.

هر چند که واجب منطبق بر حرام نمی­شود و اگر جزء منهی عنه بود این مطلب درست بود اما فرض این است که شرط منهی عنه است و شرط خارج از ماموربه است. اتفاقا بعضی از رفقا عبارت خلاف این مطلب را برای ما فرستادند که مرحوم خویی در یک جا فرموده است: اشکالی ندارد که نماز منطبق بر ذات غیر غصب بشود یعنی غصب منطبق علیه آن نباشد. اصلا مبنای مرحوم خویی این است که اگر غصب شرط بود نماز در دار غصبی صحیح است چرا که ماموربه منطبق بر غصب نیست اما این که حکم به بطلان نماز کرده است به خاطر این است که غصب را به جزء کشانده است و منتهی به منهی عنه بودن جزء شده است. یعنی سجده حرام می­شود و انطباق بر حرام نمی­شود.

در نهایت، ما همین مرحله سوم را پذیرفتیم و ادعای مرحوم خویی که فرموده اگر شرط حرام شد دلیل واجب شامل این حصه مشتمل بر حرام نمی­شود حرف درستی است اما بیان دیگری دارد. ما ادعا کردیم که شمول اطلاق نسبت به این مشتمل بر حرام متوقف بر این است که ترخیص داشته باشد. اگر ترخیص شرعی باشد که مبنای ایشان است، معنا ندارد که شارع ترخیص داده باشد. اگر عقلی باشد، این گونه ترخیصی نیز را از حرام نمی­فهمد.

# نهی از وصف عبادت

## تفصیل مرحوم آخوند

قسم رابع در کلام مرحوم آخوند تعلق نهی به وصف است. ایشان تفصیل داده است. اگر وصف ملازم عبادت باشد مثل جهر از قرائت که یا اخفاتی است و یا جهری، وصف ملازم قرائت است. در این جا نهی از این وصف، نهی از خود عبادت است در حقیقت. یعنی گفته است: لا تقرا جهرا. نهی از وصف ملازم نهی از موصوف است و در این صورت داخل در اقسام قبل است. یعنی اگر موصوف عبادت است، نهی از ذات عبادت است و اگر جزء عبادت است، نهی از جزء عبادت است و اگر شرط است، نهی از شرط است.

مرحوم آخوند یک تعلیلی آورده است که منتج ادعای ایشان نیست. چرا نهی از وصف ملازم نهی از موصوف است؟ ایشان جواب داده است: با نهی از وصف، امر به موصوف معنا ندارد. معنا ندارد که ترک وصف را بخواهد و در عین حال فعل موصوف را هم بخواهد. با هم ملازم هستند. امر به قرائت و نهی از جهر آن معنا ندارد. یعنی وقتی که ضمیمه می­شوند معنا ندارد که تفکیک داشته باشند. قرائت جهریه معنا ندارد که قرائتش واجب و جهر آن منهی عنه باشد.

اما توجه داشته باشید که این استدلال نتیجه نمی­دهد که که نهی از وصف، نهی از موصوف است. نتیجه این می­شود که موصوف امر ندارد اما این که موصوف منهی عنه باشد، استفاده نمی­شود. پس تحلیل مرحوم آخوند پاسخگوی معلَّل نیست.

### مختار مرحوم نائینی

مرحوم نائینی ادعا را قبول دارد هر چند مقداری با تردید مطرح کرده و گفته است: اگر نهی از وصف نهی از موصوف باشد. استظهاری صحبت کرده و گفته است: اگر نهی از وصف، نهی از موصوف باشد، موصوف منهی عنه است. مرحوم آخوند برهانی صحبت کرده است و برهان ایشان ناتمام است. مرحوم خویی بالاتر از استظهار مطرح کرده و گفته است: معقول نیست و اصلا معنایش این است که نهی از صفت، منهی عنه بودن موصوف است. این استظهار را قطعی می­کند. بر خلاف مرحوم نائینی که اگری می­گوید.

علی کل تقدیر، نهی از وصف، نهی از موصوف است و به نظر ما فرمایش مرحوم نائینی است و مثل مرحوم خویی قطعی صحبت نمی­کنیم. ممکن است نهی از موصوف نباشد. اما بعید نیست که لا تقرا جهرا یعنی نهی از موصوف است. بعید نیست که ظهور عرفی داشته باشد.

اگر کسی این ظهور عرفی را قبول کرد که تمام است و اگر کسی این ظهور عرفی را قبول نکرد به این معنا که در مثال مذکور شارع گفته است قرائت مبغوض نیست هر چند که جهر مبغوض است. حالا اگر کسی قبول نکرد، مرحوم نائینی فرموده است در این صورت مثل نهی از شرط می­شود. همان مطلبی که در شرط گفته شده در این جا هم گفته میشود.

پس مرحوم نائینی می­فرماید: اگر نهی به وصف تعلق گرفت و استظهار را کنار گذاشتیم، ترکیب انضمامی است و حرف آخوند درست نیست که معقول نباشد. دو واقعیت هستند و ترکیب آنها انضمامی است و در این ترکیب قائل به اجتماع امر و نهی شدیم لذا جهر حرام و قرائت حرام است. مثل شرط که حرام هست ولی مشروط واجب است. هر چند که جهر و قرائت یک وجود هستند ولی بر مبنای خودش که دو حیثیت واقعی دارند، درست است.

مرحوم خویی بر مبنای خودش که می­گفت اگر وجود واحد شد اجتماع محال است، قائل است که حق با مرحوم آخوند است. معنا ندارد که وصف نهی و موصوف امر داشته باشد. همه این مطالب فرع بر این است که نهی از وصف مساوق با نهی از موصوف نیست.

## وصف مفارق

مرحوم آخوند فرموده است: نهی از وصف مساوق با نهی از موصوف نیست چرا که مفارق است و گاهی با موصوف جمع می­شود. مثلا نماز جماعتی اقامه می­شود و شخصی از معاریف با گروهی وارد می­شود جداگانه نماز می­خواند در این صورت اهانت رخ می­دهد و مصداق نهی از اهانت می­شود. مرحوم آخوند فرموده است: نهی از وصف غیر ملازم نهی از موصوف نیست. لذا داخل در باب اجتماع امر ونهی است. اگر این وصف غیر ملازم اتحاد وجودی داشته باشد و ما امتناعی بودیم از اقسام نهی از عبادت می­شود. یکی از مصادیق بحث ما است.

مرحوم خویی در این قسم به نظر می­آید عباراتش خوب نیست و مقداری تهافت دارد. ایشان مدعی است که این قسم از محل بحث خارج است. بعد دوباره در مقام توضیح فرموده است: اگر اتحاد وجود داشته باشند و امتناعی بشویم، از صغریات این بحث است. اصلا قدر متیقن نهی از عبادات مقتضی فساد هست. این قسم علی المبنا داخل در محل بحث است.

به نظر ما تفصیل بین دو قسم از وصف درست نیست. اگر نهی از وصف ملازم نهی از موصوف است، با نهی مفارق فرق پیدا می­کند ولی اگر نهی از موصوف نبود، با نهی مفارق فرقی ندارد در این که داخل در محل بحث هستند.

فرقی بین قسم چهارم و قسم پنجم نیست مگر در یک کلمه و آن این است که نهی از وصف ملازم به استظهار عرفی نهی از موصوف است. در این صورت بین دو قسم از وصف فرق وجود دارد و الا هر دو داخل در بحث اجتماع امر و نهی هستند. اجتماعی ها می­گویند نماز صحیح است و مرکزها مختلف هستند و امتناعی ها می­گوید مرکز واحد است و باید بحث کنیم.

مقدماتی که مرحوم آخوند مطرح کرده است، تمام شد. امر دیگری وجود دارد که در جلسه آینده مطرح می­شود.

# مساله نهی از وصف

بحث در اقسام متعلق نهی تمام شد. مرحوم آخوند می­فرمود: متعلق نهی گاهی ذات عبادت و گاهی جزء عبادت و گاهی شرط و گاهی وصف عبادت است. دو مطلب از این بحث باقی مانده است.

## مطلب اول: تهافت در کلام مرحوم نائینی

مرحوم نائینی در شرط فرمود که متعلق نهی شرط نیست؛ چیزی که شرط است معنای اسم مصدری و متحصل است که منهی عنه نیست و چیزی که منهی عنه است، معنای مصدری است و شرط نیست. مثلا در باب ستر چیزی که منهی عنه است، ستر لباس مغصوب که معنای مصدری دارد و چیزی که شرط نماز است تستر است.

یک اشکالی مرحوم حلی مطرح کرده است که ما نتوانستیم از این اشکال جواب بدهیم. اشکال این است: مرحوم نائینی در عبادیت طهارات ثلاث یک نظر خاصی داشت. آخوند می­گفت طهارات ثلاث که مقدمه هستند امر نفسی دارند و عبادی هستند. مرحوم نایئی گفت این امر نفسی بر فرض که در وضو و غسل باشد، در تمیم که امر نفسی ندارد. ایشان فرمود: عبادیت طهارات ثلاث، به خاطر همان امر به مشروط است. همان امر به نماز، سرایت به خود محصل می­کند. می­گفت خود محصل ماموربه است. اگر خود محصل ماموربه است همین خود محصل منهی عنه است. چگونه ایشان در طهارات ثلاث گفت همان امر به نماز این موارد را گرفته است و خود محصل امر دارد و شرط است و امر ضمنی دارد. در این جا گفته است: محصل امر ضمنی ندارد.

ما یک توجیهی از قبیل قضیه حینیه نسبت به این مطلب مطرح کردیم که این توجیه را مثل مرحوم حلی این را قبول ندارد. مرحوم نائینی در اجود تصریح می­کند که امر صلاتی بر همین افعال آمده است.

بالاخره مشکل این است: مرحوم نائینی در اینجا می­گوید: خود طهارات ثلاث شرط نیست؛ ولی در آنجا فرموده است که خود آنها شرط هستند. ما این تنافی را الان نتوانستیم حل کنیم.

## مطلب دوم: بررسی مثال وصف ملازم

مرحوم آخوند در وصف فرمود: گاهی اوقات وصف ملازم و گاهی اوقات مفارق است. برای ملازم مثال به جهر زد که وصف ملازم قرائت است. در قدیم این اشکال را ما داشتیم که چگونه جهر ملازم با قرائت است. اصلا وصف ملازم را نتوانستیم در جهر بفهمیم. در هامش مرحوم آخوند وصف ملازم را این گونه معنا کرده است: وصف ملازم یعنی وصف نیاز به موصوف دارد. جهر نیاز به قرائت دارد. هر چند که موصوف نیاز به جهر ندارد و ممکن است اخفات باشد؛ ولی جهر بدون قرائت نمی­شود.

این مطلب هم مشکل را حل نمی­کند؛ چرا که اگر می­گوید جهر در قرائت ،لا ینفک از قرائت است، درست است؛ ولی این مطلب با مفارق هم فرقی ندارد. مثلا غصب در نماز نکن، غصب در نماز از نماز جدا نمی­شود. اگر با حفظ موضوع می­گوید که مفارق نیز این گونه است. اگر بدون حفظ موضوع می­گوید جهر بدون قرائت نمی­شود که درست نیست؛ زیرا جهر بدون قرائت هم معنا دارد. صدا که قرائت نیست. یا تجاهر به فسق می­کند، جهر به شمشیر و اصلا قرائتی در کار نیست. جهر یعنی بدوّ و نیازی به قرائت ندارد. این که مرحوم آخوند جهر در قرائت را می­گوید ملازم با قرائت است را نتوانستیم بفهمیم.

بله؛ این ذهن عرفی که مرحوم آخوند و مرحوم نائینی و غیره می­گویند: نهی از جهر در قرائت، نهی از قرائت است، نهی از محصص، نهی از حصص است، درست است. جهر از امور ذات التعلق است و باید به یک چیزی متعلق باشد. وقتی که نهی به جهر تعلق گرفت، ظاهر عرفی این است که نهی از متعلق است. ما ملازم را این گونه معنا می­کنیم. لا تجهر فی قرائتک ظاهرش این است: لا تقرأ جهرا. این دو تا به جای هم دیگر به کار برده می­شود. مردم هم همین مطلب را می­فهمند. یعنی وقتی که گفته می­شود لا تجهر بقرائک به معنای این می­دانند که مبغوض قرائت جهریه است. در ذهن همان قرائت بلند می­آید نه بلندی قرائت. تفکیک نمی­کنید و عرفی نیست.

تحلیل های علمی درست نیست، مثلا مرحوم آخوند می­گفت نهی از قرائت است؛ زیرا با نهی از وصف امر به موصوف معنا ندارد. یا مرحوم نائینی و مرحوم خویی می­گویند: چون وجود واحد است، این معنا مطرح می­شود. به نظر ما صرف وجود واحد کارایی ندارد. به نظر ما همان مطلب مرحوم آخوند در هامش عرفا باید مطرح بشود. یعنی بدون متعلق معقول نیست.

ظاهرا همان ظاهر عرفی خوب است که ملازم متعلق مقید مراد است. بحث در همین است که اگر قبول کردیم لا تجهر فی قرائتک یعنی لا تقرا جهرا، بحث از خود عبادت است و از اقسام سابق است. اگر قبول نکردید و گفتید که جهر یک مقوله است و مقوله کیف است و قرائت مقوله فعل است و دو وجود دارند، مثل نهی ازوصف مفارق است. نهی از وصف مفارق بنا بر امتناع در جایی که وصف با موصوف اتحاد وجودی دارند و در نتیجه امتناعی هستید، داخل در محل بحث هستند. قدر متیقن میدانی نهی مقتضی فساد است همین اخیر است. ما یک نهی به ذات عبادت صاف نیست که داشته باشیم. یا جزء عبادت. چیزی که صاف است نهی از وصف مفارق است که با عبادت اتحاد وجودی دارند و قائل به تقدم نهی می­شوید، نهی به عبادت محقق می­شود. در حقیقت نهی از عبادت سرایتی است نه اصالتی. لذا به فقه می­رسند می­گویند: نماز در دار غصبی باطل است؛ چرا که منهی است. همان نهی باب اجتماع امر و نهی. یا مثلا نماز جماعتی که موجب اهانت به غیر می­شود، باطل است؛ چرا که منهی عنه است. اهانت حرام و نماز واجب، اجتماع امر و نهی می­شود. اصلا عملیا در فقه چیزی که ثمر دارد باب اجتماع امر ونهی است که ثمره بحث اقتضا را پیاده می­کنیم.

بحث در مورد امور مقدماتی تمام شد.

# امر مقدماتی مرحوم محقق قمی

یک امری را مرحوم میرزای قمی در این جا دخیل در موضوع بحث قرار داده است. مرحوم نائینی این امر را آورده است. مرحوم میرزا قمی فرموده است: این بحث در جایی است که ما یک اطلاق و عمومی داریم که مقتضی صحت است، بعد یک نهی داریم و بحث اقتضا مطرح می­شود. مثلا امر مطلق به نماز یا به صوم داریم و بعد یک نهیی هم وارد شده است؛ اما اگر اطلاق و عمومی نداریم که اگر نهی نباشد، مقتضی صحت باشد، مساله اقتضا ثمر ندارد. بالاخره این عمل باطل است؛ چرا که چه نهی اقتضا فساد را بکند و چه نکند، عمل فاسد است. اگر مقتضی نهی باشد که واضح است و اگر هم مقتضی فساد نباشد شک در مشروعیت می­شود که اصل عدم مشروعیت جاری می­شود. این در صورتی است که عبادت باشد. اگر معامله باشد هم اصل فساد است.

## اشکال اول استاد

این فرمایش نادرست است.در باب عبادات اطلاق و عموم داشتن و نداشتن اثری ندارد. وقتی که نهی دارد، امر شامل آن نمی­شود، حالا مقتضی فساد باشد یا نباشد. شما می­گویید باید اطلاق و یا عموم باشد تا اکر مقتضی فساد نبود، داخل در این عموم و اطلاق باشد، در حالی که منهی عنه را نمی­توان داخل امر کرد. فرمایش مرحوم قمی در عبادات هیچ وجهی ندارد.

## اشکال دوم استاد

این جواب در کلمات مرحوم نائینی هم هست. در جایی که اطلاق و عموم نداریم، مساله اقتضا ثمر دارد. اگر نهی اقتضای فساد کند به دلیل اجتهادی می­گوییم عمل فاسد است و الا باید سراغ اصل عملی رفت. چه بسا اصل عملی اشکال دارد. ما بحث می­کنیم که نهی از عبادت مقتضی فساد هست یا نه، هیچ اطلاقی هم نیست. باز این بحث ثمر دارد و ثمره آن دلیل بر فساد است. هر چند که اگر دلیل نبود اصل می­گفت باطل است ولی دلیل اجتهادی دغدغه ما را کمتر می­کند.

خصوصا که ما از خصوص بحث نمی­کنیم ما از مطلق بحث می­کنیم.ما بحث می­کنیم که نهی مقتضی فساد هست یا نه، چه اطلاقی باشد و چه نباشد. منتها اگر اطلاق بود ثمره بیشتری دارد. جایی که اطلاق نیست ثمر کمتری دارد. اطلاقی هم نباشد، این بحث عقلائیت دارد.

# اصل بحث از نهی از عبادات و معاملات

مرحوم آخوند بعد از طی این مقدمات وارد اصل بحث شده است. اصل بحث خیلی طولانی نیست؛ بلکه مقدمات آن زیاد است. در این جا دو مقام وجود دارد. مقام اول عبادات و مقام دوم معاملات.

## مقام اول، نهی از عبادات

### مختار مرحوم آخوند

مرحوم آخوند فرموده است: نهی از عبادت مقتضی فساد است؛ این گونه مطلب را چیده است. وقتی که مثلا نهی دلالت بر تحریم کرد یعنی بر مغبوضیت، متعلق آن مبغوض است و در این صورت کسی که ملتفت نهی است، اصلا قصد قربت از او متمشی نمی­شود و یکی از شرایط صحت عبادت این است که با قصد قربت اتیان شود. اگر ملتفت نباشد به نهی، هر چند که قصد قربت متمشی می­شود؛ ولی شرط صحت عبادت علاوه بر وجود حسن فاعلی که قصد قربت است، باید حسن فعلی هم داشته باشد و فعل باید قابلیت تقرب را داشته باشد. چیزی که حرمت فعلی دارد، قابلیت تقرب را ندارد. هر چند که شخص جاهل است؛ ولی مبغوض مولا است. صلاحیت تقرب را ندارد حتی اگر از باب اجتماع امر و نهی باشد و ملاک داشته باشد، باز هم فایده ندارد؛ زیرا فرض این است که نهی مقدم است و ملاک امر مغلوب است. در این صورت فعل مبغوضیت دارد و صلاحیت تقرب را ندارد و مقربیت ندارد.

ممکن است مثلا به شخص حائض که نمی­داند حیض است و احتیاط می­کند، ثواب می­دهند؛ ولی ثواب انقیاد را می­دهند و ثواب اطاعت را به او نمی­دهد. نزد عقلا همین طور است که حسن فعلی و حسن فاعلی برای مقربیت داشته باشد. پس در حق متلفت حسن فاعلی و فعل نیست ولی در حق جاهل حسن فعلی ندارد.

#### بررسی حرمت ذاتی و تشریعی در کلام مرحوم آخوند و تهافت گویی ایشان

کلامی که در ایجا وجود دارد این است: مرحوم آخوند فرموده است: وقتی که نهی بر تحریم عمل ذاتا دلالت کند. این ذاتا در مقابل تشریعا است. مراد نفس عبادت نیست که قسم اول چند قسم بود. ظاهر کلام مرحوم آخوند این است که پذیرفته که حرمت ذاتیه دارد. این مطلب خلاف تصریحاتی است که مرحوم آخوند داشته است. ایشان یکی دو مورد قطعی است که قائل است به این که عبادات حرمت ذاتی ندارد. ظاهر مشهور این است که نماز بر حائض حرمت ذاتی دارد. صوم عیدین حرمت ذاتی دارد؛ ولی مرحوم آخوند نپذیرفته است. یک نقضی به مشهور دارد و آن این است که اگر حرمت ذاتی داشته باشد و حائض به قصد اموزش نماز بخواند باز هم حرام است و لا اظن ان یلتزم به احد. پس صدر کلام مرحوم آخوند پذیرش حرمت ذاتی است در حالی که حرمت ذاتی را از مشهور انکار می­کند. به نظر می­اید که ایشان تهافت گویی کرده است. مرحوم خویی نیز حرمت ذاتی را منکر است. صوم عیدین حرام است؛ یعنی امر ندارد. می­گوید ارشاد به عدم مشروعیت است. کسی روزه عید را بگیرد به عنوان این که خدا گفته است، مشروع نیست.

##### نظر استاد

ما گفتیم این نقض مرحوم آخوند ناتمام است. نماز حرمت ذاتی دارد و مفسده دارد؛ ولی تمرینی بودن که اشکالی ندار چرا که در تمرین قصد نماز نیست؛ بلکه قصد تمرین دارد. قصد دارد که صورت نماز را ایجاد کند.

اما این که حرمت ذاتی است یا تشریعی، مربوط به فقه و مقام اثبات و استظهار است. در ادامه بحث اشاره خواهیم کرد که می­توان در این جا فرمایش مرحوم خویی را استفاده کرد یا نه.

# مقام اول: نهی از عبادات

بحث در مقام اول در مورد نهی از عبادت است. مرحوم آخوند فرمود: نهی از عبادت مقتضی فساد است، چه ما صحت و فساد را به معنایی که متکلم گفته است بدانیم؛ یعنی موافقت شریعت و امر و عدم موافقت و یا به معنایی که فقیه آن را تفسیر کرده است؛ یعنی ما یسقط الاعاده و القضا در مقابل فاسد که لا یسقط ..... است. وقتی که عبادت نهی دارد، موافقت شریعت معنا ندارد. وقتی که عبادت نهی دارد صلاحیت تقرب ندارد و در حق ملتفت امکان قصد تقرب وجود ندارد. از نظر ملاک باید بگوییم که در یک قسم اصلا ملاک محرز نیست. مثلا معلوم نیست که در صورت نهی از صوم عیدین، ملاک داشته باشد و در قسم دیگر که باب اجتماع امر و نهی بود، به خاطر این که مغلوب است، فایده ندارد. بالاخره در جایی که نهی وجود دارد، مجالی برای صحت نیست نه از راه امر و نه از راه ملاک. حرف متینی زده است.

## نکته اول در مورد کلام آخوند

اصل ادعای مرحوم آخوند صحیح است. اصل بحث از امساله اقتضا واضح است. نکته ای که در جلسه قبل مطرح شد این بود که مرحوم آخوند در عبارت خودش، حرمت ذاتیه را برای عبادت قائل شده است در حالی که در موارد دیگر قائل عدم حرمت ذاتی می­شود. این مطلب در جلسه قبل گذشت.

## نکته دوم در مورد کلام آخوند

در مقدمات مساله اقتضا، این مطلب مطرح شد که بحث از مساله اقتضا، عقلی است و بحث ملازمه در میان است. در همان مقدمات تذکر داده شد که صحیح نیست بحث را لفظی قرار بدهیم و گفتیم که مرحوم اخوند هم در اصل مساله به صورت عقلی مساله را بررسی کرده است. بحث صلاحیت تقرب و ملاک مغلوب است و ... ربطی به لفظ ندارد.

اما در این جا باید این نکته را تذکر دهیم که آخوند عبارتی دارد که شاید می­خواهد این اشکال را جواب بدهد. یعنی علاوه بر این که در مقدمات گفت بحث لفظی است در اصل مساله هم می­خواهد بحث را لفظی ارائه دهد. ایشان در این مقام اول که شروع در اقتضا فساد می­کند می­فرماید: اذا دل النهی علی التحریم..... و بحث دلالت را مطرح کرده است. حالا تحریم یا کراهت، قبلا گذشت که فرقی بین کراهت و تحریم نیست. این که مساله را این گونه طرح کرده است و در ناحیه از دلالت حرف زده است، به نظر می­آید همان مطلبی که در مقدمه مطرح کرد و می­گفت بحث لفظی است و بحث از دلالت نهی از فساد التزاما است، می­خواهد همان را دنبال کند.

از این شروع می­فهمیم که می­خواهد بگوید که نهی به وسیله التزام دلالت بر فساد می­کند و بحث را لفظی جلوه می دهد. این مطلب با بحث شیخ انصاری فرق می­کند شیخ دلالت نهی را مطرح نمی­کند. در حالی که مرحوم آخوند از دلالت شروع می­کند. یعنی وقتی که نهی دلالت بر تحریم کرد، پس امکان قصد تقرب ندارد و صلاحیت تقرب ندارد و همه این مطالب را می­خواهد قرینه بر تحریم کند. لذا می­توان گفت که مرحوم آخوند بحث را عقلی مطرح نکرده است و این مباحث عقلی را می­خواهد قرینه بر دلالت لفظی بگیرد.

در این صورت اشکال بر مرحوم آخوند این می­شود: این مطالبی که شما می­گوید بیّن نیست و عقلی است. این که مردم به دلالت التزامیه عرفیه لفظیه این مطلب را بفهمند، صحیح نیست. دلالت التزامی باید بیّن باشد در حالی که این مطالب نیاز به دقت دارد.

خلاصه: این فرمایش مرحوم آخوند که از دلالت نهی شروع کرده است، به نظر می­اید دنباله همان مطلبی است که در مقدمه گفت و قائل شد به این که بحث لفظی است. لذا صیاغت بحث مرحوم شیخ و آخوند متفاوت است.

### اشکال: صغری نداشتن ادعای فساد عبادت توسط نهی

در ادامه مرحوم آخوند یک اشکالی را مطرح می­کند که دقت نیاز دارد. اشکال این است: شما می­گویید نهی مقتضی فساد است در حالی که این درست نیست؛ زیرا نهیی که ما داریم یا به ذات عبادت تعلق گرفته است بدون قصد قربت و یا به عبادت با قصد قربت تعلق گرفته است.

اگر بگویید ذات مورد تعلق نهی است، ذات نماز معنا ندارد که حرام باشد لذا نماز حائض برای آموزش حرمت ندارد. اگر می­گویید نهی به ذات با قصد قربت تعلق گرفته است، اصلا مقدور مکلف نیست در حالی که متعلق نهی باید مقدور باشد. اصلا حائض قدرت بر نماز با قصد امر ندارد مگر این که تشریع کند و بنا بگذارد که امری دارد که در این صورت حرمت تشریعی است و در این صورت حرمت ذاتی معنا ندارد چرا که اجتماع مثلین است و اجتماع مثلین محال است پس تعلق نهی و حرمت به عبادت معقول نیست و صغری مورد انکار است.

#### جواب اول مرحوم آخوند

مرحوم آخوند فرموده است: اشکالی ندارد که ذات حرام باشد. همین ادعا را مطرح کرده است. یعنی و لو بدون قصد قربت، اشکالی ندارد که حرام باشد. در عبادات ذاتیه که پرواضح است مثل سجود که با جعل، عبادیت را به دست نیاوردند. اشکالی ندارد که به حائض بگوید سجده نکن. ذات سجده که تخضع است، حرمت دارد. در عبادات دارای امر هم اشکالی ندارد نهی داشته باشد. معنای نهی از عبادت را اشتباه نکنید. معنایش این است: نهی از ذاتی که اگر امر داشته باشد، عبادت بود.

در ادامه اشکالی که سابقا مطرح کرده بود را بیان نکرده است. ایشان قبلا می­گفت: اگر ذات عمل بدون قصد قربت حرام باشد، لازمه اش این است که نماز حائض به قصد آموزش هم حرام باشد در حالی که لا یقول به احد. در این جا این اشکال را مطرح نکرده است و فقط ادعا کرده است اشکالی ندارد خود ذات نهی داشته باشد.

##### اشکال استاد به جواب اول

جواب مرحوم آخوند مجرد دعوا است. خصم می­گوید ذات وجهی ندارد که حرام باشد و نقض هم دارد و در این صورت نماز تمرینی حائض باید حرام باشد.

ادعای مرحوم آخوند در مواردی که نهی مستقیما به عبادت تعلق گرفته است مثل لا تصم فی العیدین؛ ناتمام است زیرا ظاهرش این است که همان روزه ای که در جاهای دیگری قربی است، همان را انجام نده. این که بگوییم روزه بدون قصد قربت مراد است، خلاف ظاهر است. اگر به حائض گفته می­شود: دعی الصلاة فی ایام اقرائک، منظور همان نماز قربی است. پس این که مرحوم آخوند می­گوید اشکالی ندارد، درست نیست؛ بلکه مشکلش این است که خلاف ظاهر است.

بله؛ فرمایش مرحوم آخوند در نهیی که از ناحیه وصف مفارق آمده است، صحیح است. البته عمده بحث اقتضا موارد اجتماع امر و نهی است. در این جا کلام آخوند خلاف ظاهر نیست. مثل مرحوم خویی می­فرمود: سجده در نماز در دار غصبی حرام و مصداق غصب است. لا تغصب مرادش سجده به قصد قربت نیست بلکه خود ذات را می­گوید کاری به قصد قربت مکلف ندارد. در موارد اجتماع امر و نهی که نهی از ناحیه وصف مفارق آمده است، فرمایش مرحوم آخوند متین است.

مرحوم آخوند این ادعا را باز نکرده است و شاید دیده که دو جواب دیگری هست و نیازی ندیده است.

#### جواب دوم مرحوم آخوند

ما می­گوییم نهی به صوم به قصد قربت تعلق گرفته است و به ذات تعلق نگرفته است و شق دوم را اختیار می­کنیم که خلاف حرفهای سابق ایشان است. اما مشکلی وجود ندارد؛ زیرا مستشکل می­گفت لازمه اش این است که اجتماع حرمت ذاتیه و حرمت تشریعه است، در حالی که جوابش این است حرمتی که به عبادت تعلق گرفته است و چیزی که حرمت تشریعی دارد بنای قلبی است. تشریع به معنای بنا گذاری از جانب شارع بودن است در حالی که نمی­داند از جانب شارع است. چه بداند از جانب خداوند نیست و چه شک داشته باشد. در حقیقت اجتماع مثلین لازم نمی­آید. این واقعیتی که خارجیت پیدا می­کند حرام است ذاتا و بنای قلبی حرام است تشریعا.

##### بررسی کلام مرحوم آخوند توسط استاد

این که این جواب درست است یا نه، یک بحث طویلی دارد که آیا تشریع ممکن هست یا نه و ..... در جای خودش باید بحث شود. اما به اندازه نیاز گفته می­شود: همین حصه ای از فعل که مستند به قصد امر است با این که امر ندارد، همین نماز که خارجیت پیدا کرده است، تشریع است. هر چند که قصد امر یک فعل جنانی است ولی خارجیت پیدا کرده است. همین فعل به قصد امر، تشریع است. فعل تنها تشریع نیست. این بحث فقهی است و مربوط به اصول نیست.

#### جواب سوم مرحوم آخوند

مرحوم آخوند می­فرماید:اصلا مرکز حرمت فعل خارجی است؛ ولی حرمت تشریعی هم برای فساد کافی است. نهایتا این است که حرمت ذاتی ندارد؛ اما فرقی بین حرمت تشریعی و ذاتی در این جا نیست. مهم این است که منهی عنه باشد. نهی تشریعی هم معنایش این است که این عمل را تشریع نکردم و فاسد است. مهم این است که ما به فساد منهی عنه می­رسیم، چه نهی ذاتی باشد و یا تشریعی. مهم این است که اگر از مولا نهیی به عمل عبادتی صادر شد، عمل عبادی باطل است چه نهی ذاتی و چه تشریعی.

##### اشکال استاد به جواب مرحوم آخوند

ظاهر از نهی این است که نهی به فعل تعلق گرفته است نه تشریع. خلاف ظاهر است ما نواهی شارع را نهی از تشریع بدانیم. لا تغصب یعنی ظاهرش این است که نهی ذاتی دارد.

علاوه بر این، نهی تشریعی محل بحث نیست و ما در نهی ذاتی بحث می­کنیم. مثل این که مرحوم آخوند خواسته که مساله را تمام کند و گفته مهم نیست هر چه باشد. اصلا جای بحث ندارد که نهی تشریعی دلالت بر فساد ندارد. در حقیقت این مطللب پذیرش اشکال است.

#### جواب چهارم از اشکال: جواب استاد

به نظر ما جواب درست، جواب چهارم است. ما بر ظاهر تحفظ می­کنیم. می­گوییم نهی در جایی که به خود عبادت تعلق گرفته است، ظاهرش نهی از خود عبادت قربیا است. در مواردی که نهی از باب اجتماع امر و نهی است، مشکلی نیست و مشکل مستشکل هم نواهی است که متعلق به عبادات است. عنوان مرحوم آخوند هم همین است. چطور شده است که یادش رفته است. ایشان از اول نهی از عبادت را مطرح کرده است. اصلا وصف مفارق در ذهن خیلی ها نمی­آید. ظاهر عنوان مساله نهی از صوم و صلات حج ... است. مستشکل هم در این جا اشکالش را مطرح کرده است.

جواب چهار این است که نهی ذاتی است و تعلق به فعل با قصد قربت تعلق گرفته است. این که مستشکل گفت فعل به قصد قربت تشریع است، همیشگی نیست. در جای خودش بحث شده است که در عبادات خصوص قصد امر واجب نیست نهایتش است که امر بر نماز با قید قربی آمده است. نه نماز به قصد امر قطعی آمده باشد. نماز متعارف که واجب شده است نماز قربی است حالا به قصد امر یا به قصد ملاک یا به قصد محبوبیت.. ...

این که قائل گفت نماز به قصد قربت حرمت تشریعی دارد، صحیح نیست. همان نمازی که حائض در جاهای دیگری می­خواند همان را می­گوید حرام است. آن نماز قربی است، نه این که نماز به قصد امر قطعی باشد. پس این که ما اگر عبادیت را متعلق امر بیاوریم، مصداق تشریع بشود، صحیح نیست.

در مقدمات گفتیم که اگر صوم عیدین حرمت ذاتی داشته باشد، لازمه اش این است که در یوم الشک به صورت رجائی هم اگر روزه بگیرد حرام باشد البته اگر در واقع عید باشد. لذا راه احتیاط بسته است و هر کاری بشود خلاف احتیاط است و احتیاط آن فقط سفر است.

پس این که قائل می­گفت اگر متعلق نهی عبادت باشد، مقدور نیست به خاطر این که تشریع است، صحیح نیست.

علاوه بر این، اصلا شما بگویید متعلق نهی نماز به قصد امر است که بعضی قائل هستند و قصد امر قطعی هم لازم می­دانند. جواب می­دهیم که اشکالی ندارد تشریعا هم حرام باشد. این که گفته شد اجتماع مثلین است، صحیح نیست؛ چرا که در اعتباریات اجتماع مثلین معنا ندارد. اشکالی ندارد که حرمت موکده داشته باشد. خود مرحوم آخوند در نماز در مسجد، وجوب نماز را به امر استحبابی موکد می­دید.

پس این که قائل گفت نمی­شود نماز به قصد قربت و عبادی نهی داشته باشد به خاطر این که مصداق تشریع است، جواب می­دهیم به این که اولا مصداق تشریع نیست و بعضی اوقات مصداق می­شود ثانیا اگر مصداق تشریع هم باشد، اشکالی ندارد. از جهت قصد قربت با این نماز به عنوان جز نماز حرام است و از این جهتی که نسبت به خدا داده می­شود، حرام است. قصد امر کردن دو حیثیت دارد از حیث جزئیت و از حیث استناد به شارع. لذا مستشکل که می­گفت حرمت ذاتی معنا ندارد، چرا که حرمت یا به ذات تعلق گرفته است و یا با توجه به قصد تعلق گرفته است، جواب می­دهیم به این که اولا فی الجمله داریم که به ذات تعلق گرفته است ثانیا می­توانیم بگوییم حرمت تعلق گرفته به ذات با قصد امر، مع ذلک حرمت ذاتی هست و متعلق آن هم فعل قربی است. لذا از نظر صغروی که بحث ما در نهی ذاتی است، صغری داریم. اصلا وجهی نداریم که انکار کنیم که مرحوم آخوند در نهایت انکار می­کند.

خلاصه: پس نهی ذاتی مقتضی فساد است و نکته آن بحث عقلی است علاوه بر این هم نهی ذاتی صغری دارد.

# نهی از عبادت

## خروج نهی عرضی از محل کلام

بحث در مقام اول که نهی از عبادات بود، به مقداری که در کفایه آمده بود، تمام شد. البته یک مطلبی را مرحوم اخوند دارد که قبلا هم متعرض شدیم. ایشان بعد از این که فرمود نهی مقتضی فساد است گفته است: بله، نهی اگر عرضی بود، از محل بحث خارج است و بحث ما در مورد نهی حقیقی است. ایشان می­گوید: اگر امر به ازاله نجاست از مسجد مقتضی نهی از ضدش و نماز باشد، داخل در محل نزاع است.

بله؛ اگر شما گفتید امر به شیئ مقتضی نهی از ضدش نیست و مع ذلک مولا در جایی که اهم مبتلا به ما است گفت لا تصل، یعنی ازاله کن بالمجاز، مقتضی فساد نیست. چرا که حقیقتا طلب ترک نداریم. خیلی اوقات برای موالی و آباء این اتفاق می­افتد که مثلا می­گوید تلوزیون را رها کن و منظورش این است که برو نان بخر. این نواهی از محل بحث خارج است.

## جمع بندی کلام مرحوم آخوند

خلاصه: مرحوم آخوند فرمود: نهی حقیقی در عبادات مقتضی فساد است. در ملتفت فرمود: به خاطر این است که قصد قربت تمشی نمی­شود و در غیر ملتفت به نحو عام گفت: منهی عنه صلاحیت تقرب ندارد؛ زیرا امر که ندارد و قائل به امتناع اجتماع امر و نهی هستیم و ملاک آن هم که مغلوب است؛ چون نهی آن فعلی است. نهی یا برخواسته از مفسده است و یا برخواسته از غلبه مفسده است مثل مرحوم آخوند در باب اجتماع امر و نهی این مطلب را قائل است. پس یا اصلا مصحلت ندارد و یا مصحلت مغلوبه ندارد و صلاحیت تقرب را ندارد. لذا این وجه دوم مرحوم آخوند که صلاحیت تقرب را ندارد، شامل فرضی که مکلف عالم و ملتفت به نهی است و هم فرضی که جاهل به نهی است، می­شود، مثلا صوم عیدین باطل است و لو این که مکلف جاهل به عیدین باشد. صلاحیت ربطی به علم و جهل مکلف ندارد. مرحوم آخوند یک بیان برای فرض علم دارد و یک بیان برای فرض علم و جهل دارد.

## عدم شمول بیان مرحوم آخوند از سه جهت

بیان خاص که مرتبط به عالم است، صحیح است؛ زیرا قصد قربت تمشی پیدا نمی­کند. ما باید یک بیانی برای اقتضای فساد بیاوریم که هم فرض علم و هم فرض جهل را شامل بشود؛ چرا که مدعا این است که نهی مقتضی فساد است و مختص به نهی معلوم نیست.

### جهت اول: عدم شمول از ناحیه نهی غیری

در حقیقت ما باید بیانی داشته باشیم که این اقتضا را برساند و لو این که متعلقش مفسده نداشته باشد مثل نهی باب اقتضا که منشا آن مفسده نیست. اگر امر به ازاله مقتضی نهی از صلات باشد، منشا آن مفسده نماز نیست بلکه مصحلت اهم است. لذا می­گوییم نهی آن غیری است و ما باید بیانی بیاوریم که اقتضا در نهی غیری هم ثابت بشود؛ زیرا مدعای ما و مرحوم آخوند این است که نهی و لو غیری، مقتضی فاسد است؛ پس با غلبه مفسده بر مصحلت مطلب تمام نمی­شود.

### جهت دوم: عدم شمول از ناحیه مبانی تبعیت احکام از مصالح و مفاسد

از طرفی ما باید بیانی بیاوریم که جمیع مبانی را شامل بشود. یک مبنا این است که متعلقات احکام تابع مصالح و مفاسد هستند بر این مبنا نهی کاشف از این است که مفسده غلبه دارد و صلاحیت تقرب ندارد. اما یک مبنا این است که احکام تابع مصالح فی انفسها است. خود مرحوم آخوند در یک جای کفایه می­گوید همین مبنا اقوی است. در این صورت نهی کاشف از مفسده غالبه نیست.

### اشکال مرحوم آغا ضیا: عدم ملازمه نهی و فساد طبق تبعیت متعلقات احکام از مصالح

بلکه مرحوم آغا ضیا فرموده است: بر مبنای تبعیت احکام از مصالح و مفاسد در متعلقات هم این بیان ناتمام است. قبلا فرمایش ایشان گذشت و دوباره در این جا تکرار کرده است. ایشان از کسانی است که منکر دلالت نهی مولوی بر فاسد است. گفته است: قبول نداریم که نهی مقتضی فساد باشد. هر چند که منهی عنه را قائل به فساد هست ولی با اصل عملی قائل است. وقتی که صوم عیدین نهی دارد، یعنی امر ندارد و وقتی امر نداشت، شک در ملاک می­شود و شک در ملاک باعث شک در مشروعیت می­شود و اصل عدم مشروعیت است؛ اما نهی مقتضی فساد نیست. دلیل مرحوم آخوند یک وجه مشهوری است و در عین حال مرحوم آغا ضیا آن را انکار کرده است.

اشکال مرحوم آغا ضیا این است: اگر نهی کاشف از این بود که ملاک وجود ندارد حق با شما است؛ ولی نهی کشف نمی­کند که ملاک ندارد. نهی می­گوید مفسده دارد در حالی که مفسده با مصحلت جمع می­شود. چه بسا اشیائی که هم مصلحت و هم مفسده دارند. مثل کسی که عمامه پوشیده است به لحاظ بی حرمتی نکردن به میهمان مصحلت دارد ولی به لحاظ سر درد مفسده دارد. یا مثل شرب خمر که هم مصحلت و هم مفسده دارد. در نتیجه اول کلام است که منهی عنه صلاحیت تقرب نداشته باشد. شاید منهی عنه مصحلت داشته باشد و صلاحیت تقرب را داشته باشد. ایشان اصل دلیل را مناقشه کرده است.

#### دفاع استاد از مرحوم آخوند

به نظر ما هر مصحلتی که صلاحیت تقرب را درست نمی­کند. هر چند که نهی دلالت ندارد که مصحلت ندارد و آخوند هم این را ادعا نکرد؛ بلکه گفت: نهی دلالت بر مفسده غالبه دارد و ممکن است مصلحت داشته باشد ولی مغلوب است. نزاع در این است که مفسده غالبه عبادت را از صلاحیت تقرب ساقط می­کند یا نه. نمی­دانم که چرا مرحوم آغا ضیا بر این حرف باطل اصرار دارد.

نهی که کاشف از مفسده غالبه هست و مفسده غالبه ملازمه با مبغوضیت فعلیه دارد. چیزی که در نفس مولا اثر دارد، مفسده غالبه است. مبغوضیت فعلیه دارد. مصحلتی که کارایی در نفس مولا ندارد چطور می­تواند صلاحیت تقرب داشته باشد؟ حق با مرحوم آخوند است. ولی هنوز دو مرحله باقی می­ماند: اگر نهی غیری باشد تکلیف چیست؟ این نهی کاشف از مفسده نیست چه برسد به غالبه بودن. نهی از صلات که از امر به ازاله تولید می­شود به چه بیان مقتضی فساد باشد؟ یا اگر ما گفتیم مصالح در جعل احکام است، بیان شما شامل آن نمی­شود. متعلق که مفسده ندارد چرا صلاحیت تقرب نداشته باشد.

### جهت سوم: عدم شمول از ناحیه عبادات به معنای اعم

این مطلب هم اضافه شود. اگر کسی گفت مراد از عبادات، اعم است، عبادات به معنای اعم و شامل مثل تذکیه و تحنیط هم شود، باید بحث کنیم که مواردی که عبادت اصطلاحی به معنای اخص و معامله اصطلاحی نیستند، به چه بیانی فاسد باشند؟ پس بیان مرحوم آخوند مخصوص عبادات به معنای اخص است در حالی که محل بحث اوسع است. اگر نهی از تذکیه شد، به چه بیانی فاسد است؟

لذا مرحوم صدر ملتفت به این جهت شده است و وجوهی مطرح کرده است که بعضی را قبول کرده است و به نظر ما تطویل است. به نظر ما همه نواهی چه نفسی و چه غیری و بر همه مبانی چه بنا بر تبعیت احکام از مصالح و مفاسد در متعلقات و چه تبعیت احکام از مصالح فی انفسها و حتی نهی از هر ماموربهی و صلاحیت ماموربه را دارد هر چند که عبادت به معنای اخص نیست، نهی مقتضی فساد است. بیان دیگری بر این مطلب وجود دارد.

## مختار استاد برای اقتضای فساد در همه موارد و طبق همه مبانی

در نظام عبد و مولا این مطلب جاری است که اگر مولا امر به چیزی کرد و نهی از حصه از آن شیئ کرد و یا به عبارتی نهی کرد از چیزی که اگر نهی نبود مامور به بر آن منطبق بود و همان عبادت شانی که آخوند می­گفت، نهی مقتضی فساد هست.

بحث صحت و فساد یعنی بحث امتثال و عدم امتثال است که یک مطلب عقلائی است ولی در منطقه عبد و مولا. به نظر ما عقلا منهی عنه را امتثال امر نمی­دانند. نه این که شک داشته باشند. اگر مولایی امر به فعلی کند و بگوید نماز بخوان و نهی کند و لو به عنوان دیگری مثل اهانت نکن، اگر منطبق بر ماموربه شد، عقلا این را امتثال ماموربه نمی­دانند. وقتی که نهی دارد، عقلا می­گویند معنا ندارد امتثال باشد.

اصلا لفظی ممکن است در کار نباشد و با دلیل لبی یک چیزی را فهمیدی که حرام است. ما ملازمه عقلی را به امر عقلائی بیان می­کنیم. در نظام عبد و مولا یک تناقض رخ می­دهد که هم عصیان و هم امتثال باشد. فرض این است که عصیان محقق است و نهی مقدم است. در این بیان اصلا نیازی به عبادت به معنای اخص باشد، نیست. مثلا حنوط کردن میت که قصد قربت شرط نیست و اگر مولا نهی از حنوط با کافور غیر که غصب است، کرد. امتثال رخ نمی­دهد. عقلا در باب امتثال حاکم هستند. امتثال اوامر و نواهی را از عقلا خواسته اند اما چه چیزی عصیان و امتثال است به خود عقلا واگذار کردند. عقل یا عقلا، مهم نیست. عقلا منهی عنه را مصداق امتثال نمی­بینند. اگر مولا مکلف را کتک بزند که چرا نماز را در مکان غصبی خواندی، نزد عقلا حق است و ظلم نیست.

کاری ندارند که نهی آن از چه چیزی برخواسته است. چیزی که در نظام عبد و مولا نه فعلی دارد، عقلا آن را مصداق امتثال نمی­بینند. حالا منجز باشد و یا جهل به نهی داشته باشند.

این که مرحوم نائینی گفت نهی غیری بطلان نمی­آورد گرفتار این اصطلاحات شده است. به نظر ایشان نهی غیری که از مفسده ناشی نمی­شود. اما اصلا بحث برخواستن از مفسده نیست. نکته را دریابید. مولا می­گوید این نماز را نمی­خواهم حالا یا بخاطر خودش یا به خاطر غیر. نخواستن را جدی می­گوید و فعلی است. مهم صدور نهی و تحریم است. حالا منشا مبغوضیت هر چه باشد. اصلا بگویید جزاف باشد ولی یک نهی جدی دارد. نهی جدی مانع از امتثال است. این که بخواهد از حیث مصحلت داشتن بخواهد امتثال باشد، فلسفه و بافیدنی است.

وجه وجیهی که وجود دارد همین نکته عقلائی است. چیزی که مرحوم آخوند در عبادات به معنای اخص گفته است، واضح است. بحث در این توسعه است که ما با این بیان توسعه را حل کردیم.

# مقام دوم: نهی از معاملات

مرحوم آخوند می­فرماید: نهی دلالت لغوی و عرفی بر فساد ندارد. در این جا پای عقل را به میان نمی­آورد و می­خواهد بگوید که لفظا این گونه است. ادامه بحث در جلسه آینده.

# نهی از معاملات

بحث در مورد نهی از معاملات است. آیا در معاملات نهی ظهور در فساد دارد یا نه؟ مرحوم آخوند می­فرماید: لغة و عرفا دلالت بر فساد ندارد. در لغت واضح است که نهی را به معنای فساد نگرفته­اند. در عرف هم این گونه است. فساد یک امر وضعی است و اگر یک چیزی حرام باشد، ملازمه ای با فساد ندارد. یعنی می­تواند یک چیزی حرام باشد و حلال وضعی و نافذ هم باشد. مثل ظهار که حرام است؛ ولی صحیح هم هست. در عرف این اتفاق هست که نهی از قراردادی می­شود ولی آثار بر آن مترتب می­شود. پس دلالتی برای نهی بر فساد نیست عرفا.

## اقسام نهی از معامله

### نهی از سبب

فرقی نمی­کند که نهی از معامله به معنای مباشری باشد. یعنی نهی از سبب باشد. ایجاد این حقیقت حرام باشد. تکلم به این کلمات حرام باشد. مثل ذروا البیع که اشتغال به بعت و قبلت مثلا مبغوض است. خود سبب مبغوض است و ملکیت مبغوضیتی ندارد. یا مثلا مشهور می­گویند: قطع نماز حرام است و شخصی وسط نماز می­گوید انکحتک .... این گفتن حرام است.

### نهی از مسبب

گاهی اوقات هم نهی از مسبب است. مشهور الفاظ معاملات را سبب می­دانند. یعنی الفاظ را برای مودیات آنها موجِد می­دانند. بعت سبب وجود و تحقق ملکیت است. آخوند فرموده است: اگر نهی از مسبب شود هم دال بر فساد نیست. مثلا اگر شارع گفت قران را ملک کافر نکن، دلالت بر فساد ندارد. ملک نکن با ملک نشدن ملازمه ندارد.

### نهی از تسبُّب

یا نهی از تسبب است. یعنی تسبب به فلان سبب برای فلان مسبب حرام است. مثل باب ربا. در بیع ربوی خود این بعت و اشتریت مثلا حرام نیست، ملکیت گندم و جو هم حرام نیست. اما تسبب ملکیت زائد ( یک کیلو گندم زائد) به وسیله بیع مبغوض است. اگر هبه کند حرام نیست. این که با بیع آن را ایجاد کند، حرام است.

مرحوم آخوند فرموده است: در همه این موارد ملازمه ای بین حرمت وضعیه و تکلیفیه نیست. پس نهی دال بر فساد نیست.

## نقض به مدعای مرحوم آخوند و جواب: تحقق تلازم نهی با فساد در فقه

در ادامه فرموده است: کسی نگوید که در فقه گفته می­شود بیع غرری نهی دارد و فاسد است. و موارد دیگر. در جواب می­گوییم: در این موارد نهی ارشادی است. نهی ارشادی که ارشاد به مانعیت و جزئیت ... است واضح است که دال بر فاسد است. نهی پیامبر از غرر به معنای ارشاد به فساد است.

### نهی از اثار معامله و کشف انّی فساد

اگر بیع صحیح باشد، تصرف در مثمن و ثمن جایز است، حالا اگر شارع از این آثار نهی کرد و گفت: لا تاکل المثمن. در این صورت کشف انّی می­شود که معامله صحیح نیست. اگر صحیح بود که آثار مترتب می­شد. نهی از آثار، حرام تکلیفی است و این نهی کشف از بطلان معامله می­کند.

## بیان دو نکته

### نکته اول کلام مرحوم آخوند: تقریر محل نزاع

محل نزاع در نهی از معاملات، نهی از سبب نیست. نهی از سبب جای بحث ندارد و مرحوم آخوند هم برای تکمیل اقسام آن را مطرح کرد. گفتن به معنای مصدری آن، ربطی به بطلان معامله ندارد. این که پدری به فرزندش گفت سکوت کن و بعد فرزند بلند گفت انکحتک و موجب بیدار شدن پدر شد، موجب بطلان آن نمی­شود ؛چرا که اصلا نهی از معامله نیست؛ بلکه نهی از فعل بما هو فعل خارجی است. لذا محل بحث نهی از تسبب و مسبب است که مربوط به معامله است. بله؛ نهی بما هو انشا در ادامه مطرح می­شود.

## نکت دوم در کلام مرحوم آخوند: لفظی مطرح کردن بحث

مرحوم آخوند در این جا نیز طرح بحث را لفظی قرار داده است. ایشان به سراغ عرف و لغت رفته است در حالی که عمده کسانی که می­گویند دلالت بر فساد دارد، عقلی صحبت کرده اند و باید مرحوم آخوند از آنها جواب بدهد. مثلا شیخ انصاری گفته است: نمی­شود مبغوض صحیح باشد و ملازمه عقلی وجود دارد. مناسب بود که مرحوم آخوند بر رویه خودش اصرار نمی­کرد و خود ملازمه را مد نظر قرار می­داد و جواب از ملازمه عقلی را مطرح می­کرد. ما هم از نظر لفظی می­گوییم دلالتی بر فساد ندارد و عمده بحث در ناحیه ملازمه است.

## مختار شیخ انصاری

مرحوم شیخ انصاری فرموده است: نهی از معاملات مقتضی فساد است؛ زیرا وقتی که نهی می­کند؛ یعنی مبغوض او است. بین مبغوضیت و امضا تنافی است. وقتی که شارع می­گوید: ملکیت مصحف برای کافر مبغوض است، معنا ندارد که امضا کند و حکم به صحت داشته باشد. نهی تکلیفی ملازمه با عدم امضا دارد. بطلان به معنای امضا نکردن است. بین مبغوضیت که منکشف به نهی مولوی است با امضا تنافی وجود دارد. پس نهی مولوی از معامله مقتضی فساد است.

### نقد کلام مرحوم شیخ توسط استاد

این مقدار کلام مرحوم شیخ انصاری مجرد ادعا است. یک بیانی که برهان یا منبه داشته باشد، مطرح نکرده است. می­توان جواب داد که در باب ظِهار این ملازمه وجود ندارد و نقض شده است. شاید مرحوم نائینی همین نکته در ذهنش وجود داشته که مجرد ادعا است و مدعای شیخ را تحلیل و برهانی کرده است.

خلاصه: فرمایش مرحوم شیخ مجرد ادعا است و نقض هم دارد.

## مختار مرحوم نائینی

مرحوم نائیین می­گوید: ارکان صحت معامله سه چیز است:

1. ملکیت متعلق معامله. مالک به معنای وسیع آن و شامل ولی و وکیل می­شود
2. لفظ داشته باشد.
3. باید کسی که معامله می­کند مجحور از تصرف نباشد.

ادعای مرحوم نائینی این است که نهی مولوی موجب محجوریت می­شود. سلطنت را از دست شخص می­گیرد. وقتی که گفت: مصحف را ملک کافر قرار نده، شخص محجور است و سلطنت بر نقل ندارد. اگر نهی نمی­کرد به خاطر این ملک خودش بود، سلطنت داشت و با نهی این سلطنت ضیق شد. مثلا عصا ملک شما است و اگر شارع گفت عصا را بر سر کسی نزن، سلطنت ضیق می­شود. شما نمی­توانید بگویید با اعصا می­توانم بزنم چون که الناس مسلطون علی اموالهم شامل من می­شود.

### بیان سه مثال از جانب مرحوم نائینی

مرحوم نائینی می­گوید: در فقه زیاد اتفاق افتاده است که نهی شارع موجب فقد رکن سوم شده است. سه مورد را ایشان به عنوان نظیر مطرح کرده است. فرموده است: در این سه مورد رکن سوم را مفقود است:

1. آنچه را شارع امر کرده است و مطلوب است که مجانا اتیان شود، اخذ اجرت بر آن باطل است. مثلا اذان از این قسم است. از مذاق شارع یا از ادله فهمیدیم که موذن باید مجانی اذان بگوید. یا واجبات عینیه. معنا ندارد شخص اجیر بشود تا نماز خودش را بخواند. در این موارد وقتی که شارع امر به مجانیت کرد، مکلف را محجور کرده است و سلطه بر اجیر شدن ندارد. وجه بطلان این معامله این است که رکن سوم را ندارد.
2. کسی اگر گوسفندی را نذر کند، بیع آن باطل است؛ زیرا هر چند که رکن اول و دوم را دارد؛ ولی رکن سوم را ندارد. وقتی شخص نذر می­کند، سلطنت مالک ضیق می­شود. مالک می­تواند گوسفند را به بیابان ببرد و بچراند زیرا مخالف نذر نیست؛ ولی نمی­تواند آن را بیع کند.
3. شخص در ضمن معامله ای شرط کند: مثلا منزل را بفروشد به شرط این که به دیگری آن را نفروشد. یا ملک دیگری را شرط می­کند که نفروشد. اگر منزل را بفروشد، بیع باطل است؛ زیرا رکن سوم را ندارد. وقتی که عمل به شرط واجب است، سلطنت شخص ضیق می­شود.

از جمله این موارد، نهی از معامله است. نهی از ملکیت و معامله موجب می­شود که شخص نسبت به معامله سلطنت نداشته باشد. یعنی نهی مقتضی فساد است. همان ادعای شیخ انصاری است؛ ولی ایشان تحلیل و ریشه یابی کرده است.

ان قلت: اگر نهی قدرت را می­گیرد، پس لازم می­آید که نهی به آن تعلق نداشته باشد؛ زیرا متعلق نهی مقدور نیست.

قلت: مرحوم نائینی جواب داده است: بعد از نهی شارع و به نهی شارع، مکلف عاجز می­شود. چیزی که شرط نهی است این است که با قطع نظر از نهی، مقدور مکلف باشد. اشکالی ندارد که به وسیله نهی شارع عاجز بشود.

به عبارت دیگر، چیزی که متعلق نهی است، قدرت تکوینی بر متعلق است. بعد از این که شارع نهی کرد، اشکالی ندارد که قدرت تکوینی بر متعلق بود، به وسیله نهی آن قدرت را سلب کند. این جواب مرحوم نائینی از اشکال مستشکل درست است

### اشکال استاد به تحلیل مرحوم نائینی

به نظر ما کما این که دیگران هم اشکال کرده اند، در کلام مرحوم نائینی یک خلطی رخ داده است. اینکه ایشان فرموده است: نهی مولا قدرت انسان را می­گیرد، صحیح است.

این که ایشان نتیجه گرفته است: سلطنت وضعی ندارد و رکن سوم را ندارد، خلطی رخ داده است. نهی شارع، نهی تکلیفی است. تکلیفا مکلف را عاجر کرده است؛ اما چیزی که ما دنبال آن هستیم قدرت نداشتن وضعی است. در حقیقت صدور کار ممکن نیست اما این که اگر صادر شد، اثر نداشته باشد، دلالت ندارد. نهی تکلیفی مکلف را عاجز تکلیفی می­کند نه این که عاجز وضعی کند. دقت کنید به این مطلب: چون که شارع نهی کرده است من نمی­توانم ایجاد کنم اما این که اگر ایجاد کردم و شارع آن را امضا نکرده باشد، حرف دیگری است.

درست است که نهی قدرت را سلب می­کند ولی از حیث تکلیفی سلب می­کند یعنی در نظام عبد و مولا من نمی­توانم و شارع دست من را بسته است؛ اما چیزی که شرط معامله است، قدرت وضعی است.

#### جواب از سه مثال فقهی

سه موردی که مرحوم نائینی مطرح کرده است و گفته که هر معامله باطل باید به خاطر فقد یکی از این امور سه گانه باشد، برهان ندارد. ممکن است معامله باطل باشد و یک مورد چهارمی نداشته باشد. ارکان صحت معامله به این سه رکن منحصر نیست. ممکن است موارد دیگری هم از شرایط صحت معامله باشد.

مرحوم نائینی می­گفت: این که مجانی فعل را می­خواهد، سلطنت وضعیه را سلب کرده است. این مطلب درست نیست. وجه بطلان اجاره در واجبات عینیه تنافی است که استظهار شده است. یعنی وقتی که می­گوید اذان را باید مجانی بگویی تنافی دارد که اجاره صحیح باشد. اجاره بر اذان باطل است نه بخاطر فقد رکن سوم؛ بلکه به خاطر یک نوع تنافی بین امضا اجاره و مجانیت است. امضا به معنای جوار اخذ اجرت است و از یک طرف گفته است که باید مجانی باشد. این مطلب تنافی وجود دارد.

یا در فرع دوم که باب نذر بود، مورد اختلاف است و بعضی می­گوید شیئ منذور را می­توان فروخت و نذر حنث می­شود. مشهور که می­گویند بیع منذور باطل است نکته آن این نیست که فقد رکن سوم است بلکه به خاطر فقد رکن اول است و ملک خداوند شده است. متعلق حق خداوند شده است. در حقیقت ملکیت ناذر نسبت به اشیا دیگر مثل ملکیت او نسبت به شیئ منذور نیست.

پس بعضی می­گویند اساسا ملک خداوند است و بعضی می­گویند متعلق حق خداوند است و ملک طلق نیست؛ نه این که سلطنت را ضیق می­کند. یکی از شرایط عوضین این است که ملک طلق باشد. مثل عین مرهونه که متعلق حق مرتهن شده است. همچنین در فرع سوم هم محل کلام است. خلاف شرط عمل کردن، بعضی می­گویند صحیح است و بعضی می­گویند ملک طلق نیست.

# نهی از معامله

بحث در این بود که نهی از معامله اگر به مسبب تعلق بگیرد، آیا مقتضی فساد هست یا نه؟ ملازمه بین حرمت تکلیفی و وضعی هست یا نه؟ حالا بحث سبب و مسبب در تذنیب مطرح می­شود. مرحوم شیخ فرمود: ملازمه وجود دارد. جدا بعید است که شارع مبغوضش را امضا کند. مرحوم نائینی بیان دیگری مطرح کرد. این بیان در جلسه قبل مطرح شد. در این جلسه به ردیه این بیان پرداخته می­شود.

## خلاصه بیان مرحوم نائینی برای ملازمه بین نهی و فساد معامله

مرحوم نائینی رکن ثالثی برای صحت معاملات ادعا کرد. صحت معامله سه رکن دارد:

1. مالکیت متعاملین
2. ایجاب و قبول داشته باشد و لو به صورت فعل باشد.
3. سلطنت داشتن بر تصرف در مُنشا. یعنی محجور از ایجاد منشا نباشد.

ظاهرا مرحوم نائینی این رکن سوم را از فروع زیادی به دست آورده است. مثل این که امین ضامن نباشد از موارد عدیده­ای به دست آمده است. در محل کلام هم این گونه است. یعنی از موارد عدیده­ای مرحوم نائینی به دست آورده است که رکن سوم باید در معامله وجود داشته باشد. یعنی متعاملان در تصرف اعتباری محجور نباشد. این داستان محجوریت در فقه هم هست. یک باب، باب حجر است. مثلا صبی از تصرف محجور است. هکذا مجنون و سفیه که البته موردی است؛ اما در این جا مرحوم نائینی به صورت قاعده مطرح می­کند و به عنوان رکن سوم صحت معامله چنین نکته ای باید مراعات شود.

### رد بیان مرحوم نائینی

می­خواهیم بررسی کنیم که مرحوم نائینی که رکن سوم را به عنوان یک قاعده مطرح می­کند، از کجا آورده است.

#### بیان اول برای رد کلام مرحوم نائینی

یک ادعا این است که مرحوم نائینی که موارد عدیده را دیده و رکن سوم را ادعا کرده، محل اختلاف است. در صبی و مجنون و سفیه هم که دلیل خاص داریم. رفع القلم عن الصبی، یعنی معاملاتش نافذ نیست. پس یک حرف این است که رکن سوم دلیل ندارد و دلیلی که داریم در صبی و مجنون و سفیه و مفلس است. موارد خاصه ای است که دلیل خاص دارد.

#### بیان دوم برای رد کلام مرحوم نائینی

یک بیان این است که مرحوم نائینی که می­گوید رکن سوم صحت هر معامله ای این است که محجور نباشد، مراد چیست؟ آیا ممنوع التصرف تکلیفی مراد است؟ اگر این مطلب مراد باشد، ملازمه ای با باطل بودن معامله ندارد. شارع می­گوید: این را ایجاد نکن، ملازمه با عدم سلطنت وضعی ندارد. اول کلام و مجرد دعوا است. چرا منع تکلیفی با منع وضعی ملازمه داشته باشد؟ این که بگوییم مرحوم نائینی مثل مرحوم شیخ می­گوید بعید است و یا مثل بعضی می­گوید معقول نیست، درست نیست زیرا ایشان این مطلب را قبول ندارد و در باب ظهار واقع شده است.

اگر مراد ایشان این است که تکوینا باید قدرت بر ایجاد امر اعتباری داشته باشد، درست است. شرط هر حکمی این است که باید متعلق آن مقدور باشد؛ ولی در تذنیب بحثش خواهد آمد که حقیقت مسببات چیست؟ آیا مراد ملکیت عقلائیه است؟ یا مراد ملکیت شرعیه است؟ یا شیئ ثالثی است؟

اعتبار عقلائیه اگر مقصود باشد، یعنی من با بعت و قبلت ملکیت عقلائیه را ایجاد می­کنم، در این صورت که پر واضح است نهی شارع موجب از بین رفتن ایجاد ملکیت عقلائیه نمی­شود. خیلی ها خودشان را قادر بر ایجاد معاملات عقلائیه می­بینند با این که بعضی را شارع منع کرده است. مثلا یک کیلو شکر در مقابل یک کیلو و صد گرم نبات، یک معامله عقلائی است در حالی که شارع نهی کرده است.

نسبت به اعتبار شرعیه هم می­گوییم که معنا ندارد نهی شارع اعتبار شرعیه را از بین ببرد. چون اصل اعتبار شرعیه منوط به امضا شرعیه است. قدرت من فرع بر امضا است. تا امضا نکند من قادر نیستم. وقتی که من قادر نیستم با نهی چه چیزی را می­خواهد از بین ببرد؟ همان مطلبی که در آینده به آن می­رسیم که مرحوم آخوند می­فرماید: نهی شارع کاشف از صحت معامله است و کاشف از این است که من قدرت بر آن داشتم. اگر این مطلب مرحوم آخوند را نگوییم لا اقل این است نهی شارع، معنا ندارد که اعتبار شرعیه را از بین ببرد.

احتمال سوم باقی می­ماند و مقصود مرحوم نائینی هم همین احتمال سوم است، یعنی شارع مقدس شخص را ممنوع التصرف اعتبار نکرده باشد. عدم سلطنه شخص را اعتبار نکرده باشد. در صبی شارع مقدس عدم سلطنت او را اعتبار کرده است. رفع القلم عن الصبی شامل وضعیات هم می­شود. مالک هست ولی شارع عدم سلطه او را اعتبار کرده است. منظور سلطه اعتباری است نه اکل و شرب و سوار شدن ...

اگر این احتمال را بگوییم، نیاز به دلیل دارد. در صبی دلیل قائم شده است که سلطه بر ایجاد امر اعتباری ندارند. اما این که نهی سلطه اعتباری را از بین می­برد، نیاز به دلیل دارد.

ظاهرا مراد مرحوم نائینی از رکن سوم یک امر اعتباری است. در این جا ما دو مطلب داریم:

1. چه دلیلی دارد که این مطلب رکن سوم است. اعتبار عدم سلطه وجود ندارد. این که یکی از ارکان صحت معامله این باشد که سلطه داشته باشد، دلیلی ندارد. بله؛ مثلا یکی از شرایط صحت معامله این است که بلوغ داشته باشد. شما از فروع مطرح شده نمی­توانید رکن سوم را نتیجه بگیرید.
2. هر چند شما از ادله رفع القلم عن الصبی و ..... لا یجوز امره.... رکن سوم را استفاده کنید؛ اما این که نهی تکلیفی سلطه شخص را از بین ببرد و سبب بشود که شارع عدم سلطه را اعتبار کند، دلیل ندارد. بر فرض که ما رکن سوم را به عنوان قاعده عامه قبول کنیم؛ اما این که نهی مولوی سلطنت را از ببرد، دلیل ندارد.

خلاصه: این که مرحوم نائینی خواسته یک قاعده درست کند و سه رکن برای صحت معامله درست کند، وجهی ندارد. چیزی که دلیل دارد این است که بلوغ و کمال و مفلس نباشد. بر فرض که چنین قاعده و کبرایی استفاده شود ولی صغرا ندارد و دلیلی بر این مطلب وجود ندارد.

ما مثل مشهور عمل می­کنیم که یکی از شرایط معامله مالی مالکیت و ایجاب و قبول و کمال و عقل و بلوغ داشته باشد و مفلس هم نباشد.

کلام مرحوم نائینی تمام شد.

### بررسی کلام شیخ انصاری در بحث تذنیب

تا این که ما دلیلی بر ملازمه بین حرمت تکلیفیه و وضعیه نداریم و چیزی که مرحوم شیخ فرمود که استبعاد بود، وجهی ندارد. این که وجهی ندارد، در بحث تذنیب خواهد آمد. هر چند که شما هنوز یک استبعادی احساس می­کنید؛ ولی در تذنیب روشن می­شود که وجهی ندارد. للکلام تتمة ستاتی.

## صغری نداشتن عدم ملازمه بین نهی و فساد معامله

مرحوم آخوند مطلبی مطرح کرده است که مربوط به مقام اثبات است. ایشان فرموده است: ملازمه ای بین نهی تکلیفی و فساد نیست؛ اما از نظر صغروی، ما صغرای این بحث را غالبا نداریم؛ چرا که ظاهر از تعلق نواهی به معاملات به معنای اخص این است که ارشاد به فساد است. نهی النبی عن بیع الغرر ظاهرش این است که ارشاد به فساد است.

### ظهور اوامر و نواهی در عبادات و معاملات

یک بحثی مطرح است که اصل در نهیی که ازمولا صادر می­شود، مولوی است. مقام مولا و ظاهر حال ایشان بما هو مولا این گونه اقتضا می­کند که مولوی باشد. این مطلب مقبول عند الکل است. ظاهرش این است که اعمال مولویت است. ارشاد بودن برای کسانی است که در مقام نصیحت و وعظ هستند. کسی که اقا و مولا و رئیس است ظاهرش این است که اعمال مولویت است.

ظاهرا همه قبول دارند که در باب معاملات این ظهور تبدیل به یک ظهور ثانوی تبدیل شده باشد و ظاهرش این است که نهی ظاهر در ارشاد است. بله؛ در عبادات اعمال مولویت می­کند؛ ولی در معاملات که اثر مترقب آن تحقق مودا است و خودش ملاک ندارد، ظاهرش این است که ارشاد به فساد است.

#### منبه اول برای ظهور نهی در ارشاد به فساد در معاملات

بعید است که بگوید بیع نکن و مرادش این باشد که بیع را به عنوان فعلی از افعال مکلفین که مفسده دارد، ایجاد نکنید. در معاملات امر حقیقی که نیست و چیزی که ایجاد کرده است یک امر اعتبار است و دور از ذهن است که فساد داشته باشد. این مطلب منبه این است که وقتی نهی النبی عن بیع الغرر را گفت ظاهرش این است که ارشاد به فساد است و اثر ندارد، نه این که ایجاد کردن یک امر اعتبار مفسده داشته باشد، نه اینکه صدور آن از شخص حرام است؛ لذا نهی در معاملات ارشاد به فساد است نه مولوی.

خصوصا در میان مردم هم همینگونه است. اگر مردم نهی از معاملات دارند، می­خواهند مانع از تحقق مسبب باشد نه اینکه خود این کارها برای آنها مبغوض باشد. اگر مولایی به عبدش بگوید این معامله را انجام نده، ارشاد به فساد آن معامله است.

#### منبه دوم برای ظهور نهی در ارشاد به فساد در معاملات

همچنین نهی از معامله لبّش به نهی از خصوصیات برمی­گردد. نهی النبی عن بیع الغرر نمی­خواهد بگوید که خود بیع این گونه است بلکه غرری بودن منهی عنه است. خود معاملات را کاری ندارد. اصل ملکیت را مثلا کاری ندارد اما این که به صورت ربوی باشد مشکل است. ظاهر نهی از خصوصیت این است که ارشاد به دخالت فلان خصوصیت است، وجودا یا عدما.

#### منبه سوم برای ظهور نهی در ارشاد به فساد در معاملات

همان طوری که اوامر شارع در معاملات ارشاد به صحت است، کاری با اوفوا بالعقود ندارم؛ زیرا یک جهت تکلیفی دارد و حالت پسینی و بعد از معامله دارد؛ بلکه اگر بگوید: بع، خود فروختن که مصحلت ندارد؛ بلکه مرادش صحت است؛ همچنین اگر نهی از معامله کرد، ظاهرش ارشاد به فساد است.

نهی تکلیفی به معنای ایجاد کردن مبغوض من است، نیاز به بیان زائد دارد. ما در شریعت خیلی تلاش کنیم یک بیع خمر است که حرام تکلیفی و وضعی است؛ چرا که نکته اضافه دارد شارع فرموده است لعن الله بایعها و یکی هم ربا است. فاذنوا بحرب من الله... شارع از انشا آن هم نهی کرده است. دیگر هم بیع خنزیر است. در بقیه معاملاتی که در شریعت وجود دارد، دال بر فساد نیست. حرام تکلیفی نیاز به بیان زائد دارد مثلا لعنت مترتب کرده است یا عقاب را مطرح کرده باشد.

خلاصه: مرحوم آخوند فرموده است: ظهور اوامر و نواهی در معاملات منقلب به ارشادیت شده است به خاطر سه نکته ای که بیان شد.

#### ثمره نداشتن بحث ملازمه نهی با فساد در معاملات به معنای اخص

لذا ثمره بحث در نهی از معاملات منتفی می­شود؛ زیرا کسانی که می­گویند نهی مقتضی فساد نیست و نهی را مولوی می­دانند، صغری ندارد. در خمر هم که صغری دارد، دلیل وجود دارد. خنزیر هم هکذا. در قرض ربوی هم که شرط باطل است و اصل قرض صحیح است. از نظر صغروی در معاملات بالمعنی الاخص موردی داشته باشیم که نهی آن مولوی باشد و شک داشته باشیم که فاسد است یا نه و بحث منوط به این مساله اقتضا باشد، نداریم.

#### نهی در باب معاملات به معنای اعم

در معاملات بالمعنی الاعم گفته می­شود: مثلا نهی داریم لا تنخع ذبیحتک یعنی نخاعش را نبُر. تنخیع کردن از انشائیات نیست. مرحوم خویی در اینجا مدعی است که ارشادی است. ارشاد به این است که در صورت تنخیع، تذکیه محقق نشده است. یکی از شرایط ذبح این است که بعد از فری اوداج اربعه باید صبر کرد بعد تنخیع کرد. در غیر طیور که به طور طبیعی نخاع هم بریده می­شود، ارشاد به این است که تذکیه محقق نشده است. در این صورت یک چیز بعیدی است که فری اوداج اربعه شده ولی تذکیه محقق نشده است و ایشان احتیاط واجب کرده است.

مشهور می­گویند: این نهی تکلیفی است. خیلی بعید است که ما چهار رگ را ببُریم و باز هم تذکیه محقق نشده باشد. ظاهر نهی هم که تکلیفی است. پس حمل بر کراهت شده است.

این بحث داخل می­شود در یک سری اوامر و نهی در شریعت داریم که مشهور و اجماع بلکه تسالم همه اوامر را حمل بر استحباب و همه نواهی را حمل بر کراهت کرده­اند. یک اشکالی در فقه وجود دارد که ظاهر امر وجوب و ظاهر نهی حرمت است، به چه بیانی حمل بر استحباب و کراهت شده است؟

مرحوم خویی در مواردی قرینه آورده است و حل کرده است و در مواردی حمل بر ظاهر کرده است و چون که مخالف با مشهور است، احتیاط کرده است. مثلا جلسه استراحت امر دارد و ایشان حمل بر ظاهرش کرده است و وجوب است ولی به خاطر مخالفت مشهور گفته است: احوط وجوب است. در کثیری از موارد مرحوم خویی فرموده است: وجهی ندارد که از ظاهر این اوامر و نواهی رفع ید کنیم.

این مطلب را در ذهن داشته باشید که شریعت همانطوری که واجبات را با امر بیان کرده است همچنین مستحبات خودش را هم با امر بیان کرده است. این گونه نبوده است که در واجبات کلمه لزوما را بیاورد. یا بعد از آن بگوید اگر این کار را نکنید، عقاب می­شوید. اصلا بنا بر این مطلب نبوده است. یکی از از آن موارد لا تنخع ذبیحتک است که حمل بر کراهت شده است.

مرحوم صدر مدعی شده است: از این که مشهور این موارد را حمل بر استحباب و کراهت کرده­اند، معلوم می­شود که در آن زمان قرائنی بر استحباب و کراهت وجود داشته است که در طول زمان از بین رفته­اند. مثلا امر داریم که در روز ایستاده آب بخورید و حمل بر استحباب شده است.

# معنای امر و نهی به معاملات به معنای اخص

بحث در مورد فرمایش مرحوم آخوند بود. ایشان فرمود: نهی تحریمی در معاملات ظاهر در ارشاد به فساد است. گفتیم که این فرمایش متین است. ایجاد معاملات مثل ایجاد عبادات نیست. عند العقلاء خالی از مفسده است. مضاف بر این که وقتی موالی و عبید در نظام عبد و مولا را ملاحظه می­کنیم، اگر نهی کنند به همین برمی­گردد که به هدف اثر امر و نهی می­کنند. امر به معاملات هم ارشاد به امضا آن معامله است.

اما اگر استحبابی و کراهتی شد، این نکته جاری نمی­شود. ممکن است در بعضی از معاملات مولا خوشش نیاید. نهی تنزیهی از بعضی از معاملات حالا در بعضی از موارد نهی از اصل معامله داریم و در بعضی موارد از شغل قرار دادن آن نهی دارد. در این موارد ممکن است بعضا ایجادش از مکلف و لو به مناسبت حکم و موضوع، مبغوض است. مثلا شخص کفن فروش است و آرزو دارد که مردم بمیرند تا کفن بخرند. در این جا بحث فساد نیست؛ بلکه صحیح است. بحث این است که صدور چنین معامله ای مبغوضیت دارد. اقل ثوابا هم که معنا ندارد پس لا محاله منظور از کراهت، کراهت مولوی است و یک حزازتی دارد. لذا نهی تحریمی را می­گوییم ارشاد به فساد و امر ایجابی ارشاد به صحت است اما اگر تنزیهی و یا استحبابی بشوند، نفسی هستند.

# معنای امر و نهی معاملات به معنای اعم

مرحوم آخوند نسبت به این موارد فرموده است: نکته ارشاد وجود ندارد.

در این موارد ما به ظاهر خطاب که مولویت است، اخذ می­کنیم. اگر مولا فرمود: لباست را با آب غصبی تطهیر نکن، یعنی حرام است تکلیفا. اگر فرمود: لا تنخع ذبیحتک یعنی مکروه من است. به مناسبت حکم و موضوع نمی­شود گفت که حرمت می­آید چرا که بعید است بعد از فری اوداج اربعه باز هم بگوییم تذکیه محقق نشده است.

بعضی گفته­اند: اگر مولا گفت: لا تتوضا من ماء شرب منه الکلب، ارشاد به این است که وضو فاسد و آب نجس است نه این که وضو گرفتن حرام است. نسبت به وضو با آب غصبی از خارج علم داریم که طهارت با آب غضبی حاصل می­شود.

در معاملات به معنای اعم، اصل مولویت به حال خودش باقی است. ما کثیری از اوامر و نواهی در شریعت داریم که مشهور آنها حمل بر کراهت و استحباب کرده اند ولی مرحوم خویی در کثیری از آن موارد قائل به ارشادیت شده است. لا تنخع نهی از خصوصیت است.

دقت کنید: ما گفتیم یک مشکله ای وجود دارد و آن این است که ما اوامر و نواهی زیادی در شریعت داریم که مشهور آنها را حمل بر استحباب و کراهت کرده اند؛ ولی مرحوم خویی گفته است ظاهر امر وجوب و ظاهر نهی حرمت است. در این موارد یک جاهایی حمل بر وجوب و حرمت و یک جاهایی حمل بر ارشادیت کرده است. مثلا همین لا تنخع را حمل بر ارشاد کرده است.مهم این است کراهت و استحباب را قبول نکرده است. حالا یک جاهایی مولوی و یک جاهایی ارشادی.

## مختار مرحوم صدر و رد آن

مرحوم صدر گفته است: این اوامر و نواهی که مشهور حمل بر استحباب و کراهت کرده اند یک قرائنی وجود داشته است که به ما نرسیده است. همین طور هم هست که وقتی یک واقعه ای رخ می­دهد خصوصیاتش از بین می­رود.

ولی به نظر ما این حرف را نمی­توان تصدیق کرد. چگونه این حرف درست است در حالی که خیلی اوقات این قرائن به ما رسیده است. اصل روایات و قرائن آن در صدد حفظ آن بوده اند و بعید است که بگوییم همه قرائن به دست ما نرسیده است. ائمه دستور به جمع آوری آن داشتند. بله؛ ممکن است فی الجمله درست باشد؛ اما نه بالجمله.

## مختار استاد

ما قائل هستیم که همه آنها قرائن محفوفه دارند و موجود هم هستند. آن قرینه مناسب حکم و موضوع است. مثلا گفته می­شود: در روز ایستاده آب بخور، بعید است که یک مصحلت لزومی داشته باشد. همین بُعد باعث می­شود که ما حکم به وجوب ندهیم. یا مثلا اگر گفت: در نصف شهر مقاربت نکن، بعید است که مفسده لزومی داشته باشد.

در ذهن داشته باشید که یک مشکله ای وجود دارد و باید حل کنید. لذا مرحوم خویی نتوانسته حل کند، خیلی از موارد فتواهایش عوض شده است. معروف است که مرحوم خویی مخالفت با مشهورش زیاد است، مقدار زیادی از این مخالفت ها مربوط به همین قسم می­شود. یعنی همین اوامر و نواهی که در علم اصول می­گوید ظهور در وجوب و حرمت دارد؛ ولی مشهور با آن مخالفت کرده است. در این جا با مشکل مواجه شده است. مرحوم صدر به بیان مذکور حل کرده است و ما با بیان دیگری حل کردیم. مثلا نهی از تنخیع قبل از زهاق روح کرده است. می­گوییم: خیلی بعید است که فری اوداج کرده باشیم و باز هم تذکیه محقق نشده است. این که فورا چاقو را بکشیم و نخاع را قطع کنیم و کار حرامی باشد، بعید است و همین استبعاد باعث شده است که ما حمل بر کراهت کنیم.

بحث ما این است: آیا اوامر و نواهی که به خصوصیات معاملات به معنای اعم تعلق گرفته است، ظهور در ارشاد دارند یا نه؟ مرحوم خویی گفته است: ظهور در ارشاد دارند و ما می­گوییم ظهور در حکم تکلیفی دارند؛ ولی در خیلی از موارد حکم تکلیفی غیر الزامی به این قرینه ای که ادعا کردیم. مرحوم خویی می­گوید: از قبیل لا تتوضا بماء شرب منه الکلب است. بعد می­گوید نهی در باب لا تتوضا بماء غصبی به خاطر نکته است و بر خلاف قاعده است.

ما عکس این مطلب را قائل هستیم؛ یعنی همه آن ها مثل لا تتوضا بماء مغصوب است و در این جا که ارشاد است به خاطر نکته است. لا تتوضا بماء شرب منه الکلب به خاطر این که در ذهن متشرعه این است که باید آب وضو پاک باشد تا پاکی بیاورد، باعث شده است که بگوییم ارشاد به این است که شرط را ندارد و الا اصل در نهیی که متعلق به خصوصیات معاملات به معنای اعم است، مولویت است؛ بر خلاف نهی و امر الزامی به خصوصیات معاملات ظاهر در ارشاد هستند. ما این تفصیل را قبول داریم؛ ولی مرحوم خویی همه را قائل به ارشاد هستند.

## تلازم بین نهی از اثر و بطلان

### مختار مرحوم آخوند

اما مطلب اخیری که در کلام مرحوم آخوند است، این بود : اگر نهی از اثر معامله باشد، اثری که نفی آن با صحت جمع نمی­شود، دلالت بر فساد دارد. مثل این که شارع بگوید:تصرف در ثمن عذره حرام است. این نهی دال بر فساد معامله دارد. چرا که نهی از اثری کرده است که نفی آن اثر با صحت معامله سازگاری ندارد. اگر معامله صحیح است، تصرف جایز است. وقتی که تصرف جایز نیست یعنی صحت ندارد. نهی از اثری که نفیش با صحت معامله جمع نمی­شود، به صورت انّی دلالت بر فساد دارد.

### اقسام نهی از اثر در کلام مرحوم صدر

مرحوم صدر این مطلب را مفصلتر بحث کرده است. نهی از اثر سه قسم است:

1. نهی از اثر با صحت معامله جمع نمی­شود. مثل این که بگوید: تصرف در این مال نکن. در یک ازدواجی فرموده است: استمتاع و نظر حرام است. در این مورد واضح است. این فرض همان فرض مرحوم آخوند است. یکی از مواردی که حمل بر مولویت می­کنیم همین مورد است.
2. نهی از عمده آثار کرده است. مثلا نکاح دو اثر دارد: یکی جواز نظر و دیگری استمتاع است. عمده اثر همان استمتاع است. حالا شارع نسبت به یک نکاح فرموده است: استمتاع حرام است. در این صورت نهی عرفا دال بر حرام است هر چند که از جهت عقلی با صحت آن تنافی ندارد. نمی­شود یک عقد نکاحی صحیح باشد و غرض عمده آن منهی باشد. لذا کلام مرحوم آخوند که فرموده است: نهی از اثری که لا یجتمع.... را توجیه می­کنیم که هم از جهت عقلی و هم از جهت عرفی جمع نشود.
3. نهی از اثر غیر رکنی و غیر عمده بکند. مثلا در یک عقد نکاحی نهی از وطی کند و بگوید وطی حرام است. البته نظر مهم است و نهی از نظر نکند. خصوص مقاربت را حرام کند. یا مثلا یک فردی از التذاذات را حرام کند.

#### تلازم نهی از اثر و بطلان معامله در قسم سوم

جای توهم دارد که کسی بگوید در مورد سوم هم کاشف از بطلان نکاح است. به خاطر این که دلیل اولی که می­گوید کسی نکاح کند آثار می­آید، نهی که آمد، دوران امر پیدا می­شود بین این که اطلاق دلیل اولی تقیید زده شود و بگوییم این دلیل می­گوید آثار می­آید بغیر از این اثری که منهی عنه است و بین این که اطلاق دلیل تنفیذ باقی است و نکاح باطل است؛ چرا که دلیل تنفیذ می­گفت نکاح صحیح اثر دارد و این نکاح تخصصا از دلیل تنفیذ خارج است. بعد این مطلب مطرح می­شود: وقتی امر دائر بین تخصص و تخصیص شد، اصل عدم تخصیص است (اصاله العموم) که لازمه آن تخصص است و در نتیجه نکاح باطل است. لوازم اصول لفظیه حجت هستند. اصل عدم تخصص نداریم.

##### اشکال مرحوم صدر به تلازم در قسم سوم

بعد مرحوم صدر جواب داده است: ما دلیلی نداریم که در دوران بین تخصیص و تخصص، اصل عدم تخصیص مقدم است. همان حرف مرحوم آخوند است که مراد واضح است و می­دانیم که نهی از فلان اثر کرده است و می­دانیم که هر نکاح صحیحی فلان آثار را دارد؛ ولی شک در کیفیت مراد داریم. در این موارد اصل عقلائی نداریم. بعد هم یک جواب دومی داده است.

###### نقد کلام مرحوم صدر توسط استاد

به نظر ما این مطالب تطویل است. اصلا نوبت به این حرفها نمی­رسد. بیان مطلب: ما دلیل مطلقی در ناحیه اثار داریم که فرض هم همین است، از طرفی زید یک تزویجی انجام داده است که شارع مقدس در آن تزویج نهی از اثری از اثار کرده است، اگر این دو خطاب را به دست عرف دهیم، جمع می­کنند و اصلا تنافی ندارند. یعنی هر کس با هر شخصی تزویج کند این اثار را دارد، بعد در یک تزویج خاصی گفته است که فلان اثر را مترتب نکن، نسبت بین آنها عام و خاص است و واضح است در فقه که عام بر خاص حمل می­شود. اگر از اثری از اثار معامله ای نهی کرد، هیچ کاشفیتی از بطلان آن معامله ندارد.

نهی یا باید از اثری منع کند که منع از آن با صحت معامله از جهت عقلی جمع نمی­شود یا عرفا جمع نمی­شود. به خاطر این که نهی با صحت جمع نمی­شود، نهی کاشف از بطلان است. این بیان اصلا دلیل نمی­خواهد. ما کلام مرحوم آخوند را این گونه بیان می­کنیم. وقتی که از حیث عقلی صحت با منع جمع نمی­شود، منجر به لغویت می­شود. یا کاللغو است. پس هر جا که از حیث عقلی یا عرفی یا لا اقل از حیث عرفی، منع با صحت جمع نمی­شود، کاشف از بطلان است.

خلاصه:نهی از معاملات ظهور در ارشاد دارد یا مولویت؟ نهی از معاملات به معنای اخص، ظاهر در ارشاد است. ظاهرا همه قبول دارند. لذا مرحوم آغا ضیا می­گفت: ما باید این گونه مساله را بررسی کنیم: بحث در این است که نهی ارشاد است یا مولوی. لذا ثمره مهمه ای در مقام ثانی نداریم که نهی در معاملات مقتضی فساد هست یا نه؟

# خلاصه مباحث گذشته

مرحوم آخوند فرمود: نهی بر فساد دلالتی ندارد. در مقابل شیخ انصاری فرمود: ملازمه بین فساد و نهی وجود دارد. مرحوم نائینی هم فرمایش شیخ را به بیانی تایید کرد.

مرحوم آخوند اصل بحث ملازمه را مطرح نکرد. این مطلب نقص کلام ایشان بود. مهم عقل است. حالا سوال این است: از جهت عقلی ملازمه هست یا نه؟ شیخ فرمود: ملازمه هست؛ چرا که بعید است مولا چیزی که مبغوض است را امضا کند. بعضی گفتند: اصلا معقول نیست. مرحوم نائینی فرمود: نهی از معامله موجب سلب سلطنت بر تصرف می­شود.

ما گفتیم استبعاد شیخ ناتمام است. لا یعقل دیگران ناتمام تر. فرمایش مرحوم نائینی هم قائل تصدیق نیست. تا به این جا علی القاعده وجهی برای فساد نیست.

# استفاده ملازمه بین نهی و فساد از روایات

بعضی برای اثبات اقتضا به بعضی از روایات استدلال کرده­اند. عمده آن معتبره ای است که می­فرماید: فی مملوک تزوج بغیر سیده. حضرت فرمود: اگر اجازه بدهد صحیح است. بعد سائل گفت: بعضی می­گویند این نکاح فاسد است. حضرت فرمود: انه لم یعص الله انما عصی سیده.

این روایت از روایاتی است که برای هر دو نظریه مورد استدلال واقع شده است.

## نظریه اول در مورد روایت انه لم یعص الله و انما عصی سیده

کسانی که قائل به اقتضا هستند می­گویند: ظاهر انما عصی الله، عصیان تکلیفی است. پس هر عقدی که خوانده شود و عصیان تکلیفی باشد، باطل است. در حقیقت این روایت می­گوید: این عقد باطل نیست؛ چرا که خداوند را عصیان نکرده است و مفهوم آن این است که اگر عصیان خداوند شود، عقد باطل است. پس عصیان یعنی عصیان تکلیفی. تمام مواردی که به معامله نهی تکلیفی تعلق گرفته است، مصداق عصی الله است و این روایت می­گوید باطل است. صغری بالوجدان محرز است و کبری هم به حکم روایت ثابت است.

## جواب مرحوم آخوند

مرحوم آخوند جواب داده است: این عصیان، عصیان وضعی است؛ یعنی خلاف قانون است. شما اگر یک معامله ای که باطل است را مرتکب شوید، خلاف قانون را مرتکب شده اید. قانون را مخالفت کردن، عصیان است هر چند که قانون وضعی باشد. مرحوم آخوند فرموده است: انه لم یعص الله یعنی وضعا لم یعص الله. معلوم است که عصیان وضعی ملازمه با فساد دارد.

ان قلت: ظاهر عصیان تکلیفی است.

قلت: هر چند که ظاهر عصیان، تکلیفی است؛ ولی در این جا ما قرینه داریم که وضعی است. قرینه ما وحدت سیاق و مقابله است.عصیان سید با تکلیفی بودن که معنا ندارد. سید که خدا نیست. چون که از سید اذن نگرفته است، عصیان وضعی است. پس به قرینه این که منطوق عصیان وضعی است، مفهوم این است که عصیان خداوند به صورت وضعی است.

## نظریه دوم در مورد روایت انه لم یعص الله و انما عصی سیده

بعضی هم به همین روایت برای عدم اقتضا استدلال کرده­اند. بیان مطلب: لانه لم یعص الله به معنای عصیان وضعی است و انما عصی سیده به معنای تکلیفی است؛ زیرا عصیان سید، عصیان خداوند هم هست. ضرب الله عبدا مملوکا لا یقدر علی شیئ، اگر عبد بدون اذن مولا تصرفی انجام دهد، حرام است.

ما قرینه داریم که این عصیان تکلیفی است؛ چرا که عصیان سید، عصیان خداوند است و عصیان خداوند تکلیفی است. از طرفی با این که عصیان خداوند است، عقد صحیح است پس معلوم می­شود که نهی تکلیفی در معاملات مقتضی فساد نیست.

### جواب مرحوم نائینی

مرحوم نائینی به این استدلال جواب داده است که در حقیقت جواب مرحوم آخوند هم هست. ایشان مدعی است که از این روایت می­توانیم استفاده کنیم که نهی مولوی ملازمه با فساد دارد.

ایشان فرموده است: ظاهر عصیان، عصیان تکلیفی است. عصی ادم ربه، و الملائکه لا یعصون الله ما امرهم... ظاهر آنها تکلیفی است. یعنی عصیان کرده است، بعید است که معنای آن این باشد که خلاف وضع مرتکب شده است. عصی هم در لم یعص الله و هم در انما عصی سیده، تکلیفی است. بر خلاف مرحوم آخوند که هر دو را وضعی می­گرفت و بر خلاف مستدل به روایت برای عدم اقتضا که قائل به تفکیک بود.

اگر در هر دو فقره عصیان است، چه وجهی دارد که یک عصیان بطلان بیاورد و یک عصیان بطلان نیاورد؛ زیرا مفهوم لم یعص الله این است که اذا عصی الله، تکلیفا باطل است و از طرفی انما عصی سیده یعنی تکلیفا بطلان نیست؛ حال چگونه می­شود که هر دو عصیان تکلیفی است و یکی بطلان آور باشد و یکی نیاورد؟

در جواب مرحوم نائینی گفته است: عصیان تکلیفی دو گونه است:

1. یک عصیان به خاطر حق خداوند است. مثلا خداوند فرموده است: در عده تزویج حرام است. فی حد نفسه این عمل مفسده دارد و مبغوض مولا است. این حق قابل ارتفاع نیست.
2. یک عصیان به خاطر حق الناس است که قابل ارتفاع است. مثل عصیان مولا. عصیان مولا هر چند که عصیان خداوند هم هست و نهی از مخالفتش کرده است؛ ولی به خاطر حق مولا است نه حق خداوند. به خاطر این که مملوک آن مولا است و باید از مولایش اذن بگیرد.

لذا اگر نهی تحریمی از معامله داشتیم و منشا آن نهی تحریمی حق خداوند و فی حد نفسه است، مفهوم روایت می­گوید باطل است؛ اما اگر عصیان الله در رتبه متاخر است و در ابتدا عصیان الناس است، هر چند که عصیان خداوند است؛ ولی به خاطر از بین رفتن حق سید است. در این جا مربوط به همان سید است تا وقتی که آن عصیان هست باطل است و وقتی که مرتفع شد، صحیح می­شود. در حقیقت عصیان الناس معلق است و ما دامی که این عصیان هست و سید تنفیذ نکرده، اثر ندارد و وقتی اجازه داد، اثر دارد؛ لذا روایت می­گوید: انما عصی سیده، اگر سید اجازه بدهد، اثر می­گذارد.

#### اشکال استاد به جواب مرحوم نائینی

این فرمایش مرحوم نائینی هم یک خلاف ظاهری را مرتکب شده است هر چند که مثل خلاف ظاهر مرحوم آخوند نیست و همچنین مثل دیگری که تفکیک قائل بود، نیست.

همین که عصیان ها را ما دو قسم کنیم، یک خلاف ظاهر است. عصیان سید فرض این است که عصیان خداوند است و در این صورت اگر بگوییم که بین عصیان خدا و عصیان سید تفاوت وجود دارد، یک خلاف ظاهری رخ داده است. به ذهن می­آید که از این دو عصیان، یک چیز اراده شده است. یکی عصیان خداوند به صورت مستقیم است و دیگری غیر مستقیم است.

##### تصحیح بیان مرحوم نائینی

ولی می­شود که فرمایش مرحوم نائینی را به گونه ای تقریب کنیم که دو عصیان یکی بشوند. در حقیقت یک بیان چهارمی است.

بیان مطلب: ظاهر عصیان، عصیان تکلیفی است. از این جهت حق با ایشان است. اما عصیان سید را به عصیان خدا ارجاع ندهیم. این کار چه لزومی دارد؟ عبدی که بدون اذن مولایش ازدواج می­کند، در نظام عبد و مولا هتک حرمت حساب می­شود. فرزند نسبت به پدر هم این گونه است.

دقت کنید: ما نمی­گوییم گفتن انکحتک حرام است و دلیلی نداریم که بگوید عبد تکلمش هم بدون اذن مولا حرام است. این که آیه شریفه فرموده است: ضرب الله عبدا مملوکا ..... یک تعبیر کنایه است. ما هم این گونه می­گوییم: ما بنده خدا هستیم و در عین حال در ذهنمان نیست که در تکلم هم باید اذن بگیریم. معنایش این است که عبد باید مطیع مولا باشد، نه این که در تمام کارهایش باید با اذن مولا باشد. این مقدار مولا ولایت ندارد.

بله؛ اگر می­خواهد بدون اذن ازدواج کند و مولا را در جریان نگذارد، هتک مولا است. پدر و پسری که با هم زندگی می­کنند، هم این گونه است. تجری بر مولا کرده و حرام هم هست ولی یک تجری و حرامی است که قابلیت ارتفاع دارد. خدا را که معصیت نکرده است و معصیت بنده هم که موضوع فساد نیست. منشا عدم بطلان این است که عصیان سید است. هر چند عصیان سید، عصیان خدا هم هست؛ ولی چیزی که در این روایت موضوع است، عصیان سید است، نه عصیان خداوند تا قائل بگوید پس عصیان خداوند موجب بطلان نمی­شود.

در ذهن مرحوم نائینی هم همین مطلب بوده است. چیزی که در ابتدا عصیان است، عصیان سید است هر چند که به عنوان ثانوی، عصیان خداوند هم هست.

به عبارت دیگر، تا مادامی که عصیان هست، موجب بطلان است چه عصیان خداوند و چه عصیان سید باشد. عصیان مولا بطلان آورده است، حالا مولا می­خواهد خدا باشد یا سید. اما نکته تفصیل این است که اگر عصیان خدا باشد، قابل تبدّل نیست ولی اگر عصیان سید باشد قابل تبدل است. وقتی که عصیان سید از بین می­رود از حیث بقاء اثر دارد. نکته بطلان در ازدواج مملوک این نیست که عصیان خدا کرده است؛ بلکه نکته آن این است که در ابتدا عصیان سید است.

خلاصه: ظاهر عصیان، عصیان تکلیفی است؛ ولی متعلق عصیان در یکی خداوند است و تبدل بردار نیست و لذا عقد باطل است و اما عصیان سید هر چند که تکلیفی است ولی چون که منشا آن حق سید است قابل تنزل است و اگر راضی شد، مرتفع می­شود و از موضوع عصی سیده خارج می­شود. هر چند که عصیان سید، عصیان خداوند هم هست؛ ولی چون که عصیان خدا دائر مدار عصیان سید است با رضایت سید مرتفع می­شود.

# استدلال به روایت برای ملازمه بین نهی و فساد

بحث در مورد استدلال به روایات بر قاعده ملازمه بود. آن روایات، روایاتی بود که در تزویج مملوک وارد شده است. حضرت فرمود: نکاح عبد بدون اذن مولا قابل امضا است. لانه لم یعص الله و انما عصی سیده. اگر دلالت این روایت تمام باشد، مختص به باب نکاح نیست؛ چرا که تعلیل است و عصیان خداوند موجب بطلان است و اصلا قابل تخصیص نیست. هتک حرمت خدا از جهت هتک حرمت خدا قابل تخصیص نیست.

## عدم اختصاص روایات به باب نکاح

بعضی شبهه کرده اند که این روایت مختص به باب نکاح است در حالی که درست نیست؛ چون که اولا تعلیل است و ثانیا مناسبت حکم و موضوع اقتضای عمومیت می­کند؛ یعنی نکته، عصیان است که اختصاص به باب نکاح ندارد.

این روایت از موسی بن بکر از زراره هم نقل شده و یک زیاده­ای هم دارد. بحث در این بود که آیا این روایات ملازمه بین فساد و حرمت را می­رسانند؟ مرحوم آخوند و عده دیگری قائل به عدم دلالت هستند و مرحوم نائینی و گروهی هم قائل به دلالت هستند.

## منشا اختلاف در استظهار از روایات

منشا اختلاف این است: آیا عصیان در روایت، عصیان تکلیفی است؟ اگر عصیان تکلیفی باشد معلوم می­شود که هر چیزی عصیان خدا باشد مفسد است و مدعای مرحوم نائینی تمام است و اگر عصیان وضعی باشد، دلالتی ندارد؛ چرا که همه قائل هستند به این که عصیان وضعی به معنای فساد است.

### مختار استاد

ما از فرماش مرحوم نائینی دفاع کردیم و گفتیم: ظاهر عصیان در اصطلاح آیات و روایات و عرف مردم، عصیان تکلیفی است. در ارتکاز این است که عصیان خدا استحقاق عقوبت می­آورد و عصیان وضعی استحقاق نمی­آورد. شاید مثل مرحوم آخوند این ظاهر را قبول دارند؛ ولی مدعی هستند که قرینه بر وضعی بودن داریم.

### مدعای استاد

1. ما مدعی هستیم که قرینه بر تکلیفی بودن داریم.
2. کسانی که ادعای قرائن بر وضعی بودن می­کنند ناتمام است.

#### ادعای اول استاد: تکلیفی بودن نهی در روایت

از لابلای افکار بزرگان استفاده می­کنیم که این عصیان، تکلیفی است. بیان مطلب: در این روایت تفصیل داده شده است که نکاح بلا اذن، عصیان خدا نیست و عصیان مولا هست. اگر بنا باشد عصیان، عصیان وضعی باشد این تفصیل مجال ندارد؛ چرا که اگر قرار شد عصیان وضعی باشد و در ناحیه سید این نکاح باطل باشد، از این باب که اذن نداده است، از ناحیه خدا هم باطل است از این باب که مولا اذن نداده است. از جهت وضعی فرقی بین سید و الله نیست. در حقیقت همان طوری که بدون اذن سید نکاح باطل است در نظر خداوند هم باطل است؛ چرا که فضولی و بدون اذن خدا بوده است؛ ولی اگر عصیان تکلیفی باشد، تفصیل درست است. انه لم یعص الله، چیزی که ایجاد کرده است، نکاح فضولی است و مبغوض خدا نیست

در معتبره دیگر گفته شده است: این مثل نکاح در عده نیست؛ چرا که نکاح در عده حرام و مبغوض مولا است. مورد روایت محل بحث این است که همه کارها را تمام کرده است و مولا را هتک کرده است. تفریق، با عصیان تکلیفی سازگار است؛ ولی با عصیان وضعی سازگاری ندارد. این مطلب موید همان ظاهر اولیه عصیان تکلیفی است. پس به وسیله این تفریق به ضمیمه مطلبی که در نقل دیگری آمده، ما به ظن قوی می­رسیم که این عصیان، عصیان تکلیفی است و همان ظاهر مراد است.

#### ادعای دوم استاد: بیان قرائن داله بر وضعی بودن نهی و عدم تمامیت آنها

##### قرینه اول: بیان حاج شیخ

در مقابل، مویداتی مطرح شده است که این عصیان، عصیان وضعی است. مرحوم حاج شیخ اصفهانی فرموده است: خدا نگفته است که باطل مطلق است و انما عصی سیده، به خاطر این که اجازه نگرفته است. در همین روایت آمده است که انهم یقولون ان النکاح فاسد، این فاسد وضعی است و در روایت دیگر که از موسی ابن بکر نقل شده است، گفته شده است: انه فی اصل النکاح کان عاصیا. به قرینه روایت قبلی، عصیان به معنای فساد است؛ پس عصی سیده به معنای وضعی است. هر چند که در یک روایت اهل تسنن این را می­گویند و در این روایت خودش می­گوید به امام عرض کردم این نکاح فاسد است، ولی اطلاق فاسد شده است.

###### رد قرینه اول

وقتی که زراره از اهل تسنن نقل می­کند هر چند که بحث فساد را مطرح می­کند؛ ولی وقتی که خودش بیان می­کند اطلاق عاصی می­کند و از حکم تکلیفی سوال کرده است. این دو فقره با هم ارتباطی ندارند. اهل تسنن حکم وضعی را گفته اند و زراره حکم تکلیفی را گفته است.

##### قرینه دوم: بیان حاج شیخ

در روایت سومی از منصور بن حازم آمده است: هل هو عاص لله؟ حضرت جواب می­دهد: انه عاص لسیده. قلت: هل فعله حرام هو؟ قلت: ما ازعم انه حرام. ایشان می­فرماید: چون بعد از عصیان سوال کرده و تعبیر به حرام کرده است، مراد حرام وضعی است؛ چرا که معنا ندارد که سوال از عصیان کند و حضرت بفرماید که حرام نیست و باز هم سوال از حرام کند. سوال از حرمت بعد از جواب از عصیان، شاهد بر این است که عصیان وضعی است و الا سوال جا نداشت. بعد اضافه کرده است: اشعار به فساد هم ندارد.

###### رد قرینه دوم

به نظر ما قرینیت بر این مطلب ندارد؛ زیرا راوی وقتی که سوال از عصیان می­پرسد حضرت جواب صریحی نداد. لذا دوباره سوال می­کند. این مطالب هیچ قرینیتی ندارند.

##### قرینه سوم: بیان مرحوم صدر

مرحوم صدر موارد دیگری را مطرح کرده است. یکی سیاق است که در جلسه قبلی بحث شد. قرینه دیگر این است: این عصیان، عصیان وضعی است؛ زیرا در ناحیه سید عصیان وضعی است، از باب این که اگر عصیان تکلیفی باشد که قابل تبدل نیست. ظاهر این روایت این است که اگر سید اجازه داد، عصیان مرتفع می­شود در حالی که اگر عصیان تکلیفی باشد، قابل تبدل نیست. در احکام تکلیفیه می­گویند شرط متاخر معنا ندارد. اگر بنا بود وقتی که نکاح را انجام داد، عصیان تکلیفی رخ می­دهد و مستحق عقوبت می­شود و تبدل معنا ندارد. در حالی که ظاهر این روایت این است که عصیان مرتفع می­شود و این مطلب با وضعی سازگاری دارد. حال که عصیان سید وضعی شد، عصیان خدا هم وضعی است.

###### رد قرینه سوم

به نظرما یک خلطی شده است. در حقیقت خیال کرده­ است عصیان تکلیفی در ناحیه سید یعنی عصیان خدا است بعد گفته است که عصیان خدا محقق شد قابل تبدل نیست. ما می­گوییم اصلا عصیان سید، عصیان خدا نیست؛ بلکه تمرد بر مولا است. اگر عصیان خدا باشد، عصی الله است. این روایت می­گوید: هتک مولا کرده است و عرفا در میان عقلاء اگر این مولا عقاب کند، به جا است. اگر چوبی هست از ناحیه مولا است. چه اشکالی دارد که تا الان که سید اجازه نداده است چوب بوده و از الان دیگر که اجازه می­آید هتکی نباشد. مثلا اگر پسری با دختری که پدر راضی نیست ازدواج کرده است، گفته می­شود هتک پدر شده است. ازدواج یک امر مهمی است. روایت هم نگفت عقاب قبلی مرتفع می­شود؛ ولی از زمان اجازه عصیان مرتفع می­شود. از اول هتک بوده و از زمان اجازه هتک از بین می­رود.

##### قرینه چهارم: بیان مرحوم صدر

مرحوم صدر گفته است: اگر مراد از عصیان، عصیان تکلیفی باشد، تفرقه بین عصیان ها معنا ندارد. اگر تکلیفی باشد همان طور که عصیان سید است، عصیان خدا هم هست و تفکیک معنا ندارد. تفرقه بین عصیان خدا و سید معنا ندارد به خاطر این که عصیان سید عصیان خداوند هم هست.

##### رد قرینه چهارم

این مطلب هم قرینه ندارد. ما عکس آن را ادعا کردیم. عصیان سید کرده است، معنایش این نیست که خدا را عصیان کرده است. در این جا عصیان سید در مقابل عصیان خدا است. این عقد که مفسده نداشته است و مثل بیع خمر و ربوی نیست؛ ولی عصیان سید کرده است و یک تمردی بر سید کرده است و یک امر عقلائی است. البته دقت کنید که به عنوان هتک، معامله فاسد نمی­شود. اگر بگوییم هتک مولا شرعا حرام است به خاطر عنوان هتک است و خود فعل فی حد نفسه عصیان خدا است. امام در چند روایت تاکید می­کند که عصیان خدا نیست. امام فرمود: این مقدار از هتک حرام نیست ما ازعم انه حرام. حالا حرام هم باشد، ما کاری نداریم. این طور نیست که عصیان خدا کرده باشد و قابل حل نباشد.

لذا مرحوم نائینی ادعا کرده است که از روایات استفاده می­شود ملازمه بین فساد و عصیان، بعید نیست. از جمله مواردی که موید این مطلب است این بود که شیخ می­فرمود: جدا بعید است که معامله مبغوض باشد و از طرفی آن را امضا کرده باشد. این مطلب درست است. انه لم یعص الله؛ یعنی اگر عصیان خدا باشد، باطل است.

#### بیان نکته دیگر برای ملازمه بین فساد و نهی تکلیفی در روایت

ما متوقف بر این مطلب نیستیم که حتما نهی مقتضی فساد باشد؛ بلکه اگر نتیجه بگیریم که فساد هست، کافی است. ممکن است مقتضی به خاطر این نهی قاصر بشود. هر چند که در اصول مهم است نهی اقتضای نهی باشد یا نکته دیگری و قبلا به محقق قمی اشکال می­کردیم و دلیل اجتهادی مهم است ولی ما به دنبال این هستیم که با وجود نهی مولوی می­توان معامله را تصحیح کرد یا نه؟ حالا به حکم روایات این فساد را نتیجه بگیریم یا این که بکوییم با وجود نهی مولوی بعید است که معامله صحیح باشد پس احل الله البیع اطلاقش این جا را شامل نمی­شود. یا دلیل صحت امضا که سیره عقلا است و با وجود نهی امضا را نمی­توانیم کشف کنیم.

با وجود نهی اطلاق ناتمام است اگر دلیل لفظی داشته باشیم و اگر دلیل لبی باشد، امضا ثابت نیست. در نهایت می­گوییم: اگر تسبب به سببی را شارع نهی کرد، نه این که این الفاظ را نگو، در این صورت معامله محکوم به بطلان است. نهی از مسبب محکوم به بطلان است. حالا نهی مقتضی این مطلب باشد و لو به کمک روایات و یا از این باب که اگر نهی آمد دلیل بر امضا بر صحت معامله نداریم لفظا او لبّا

#### جمع بندی

همان طوری که در نهی از عبادات گفتیم نهی مقتضی فساد است، نهی در معاملات اگر از مسبب باشد، مقتضی فساد است ولی در عبادات واضح تر است و در معاملات به آن مرتبه از وضوح نیست. بر خلاف مرحوم آخوند که در این جا گفت: در جهت عقلی ملازمه عرفی و لغوی ندارد و ما هم اضافه کردیم که حتما می­گوید از جهت عقلی هم ملازمه نیست و الا آن را قبول می­کرد.

# بررسی ادعای ملازمه بین نهی از معامله و صحت آن

تا این جا مرحوم آخوند می­گوید: نهی از معاملات دلالت بر فساد ندارد. در آخِر به عنوان تذنیب فرموده است: نهی فی الجمله دلالت بر صحت هم دارد. یک حرفی از ابو حنیفه و شاگردش شیبانی نقل می­کند. آنها گفته اند: نهی از معامله دلالت بر صحت معهامله دارند؛ زیرا متعلق نهی باید مقدور باشد. اگر معامله فاسد باشد و مکلف نتواند ملکیت را ایجاد کند، قدرت بر ایجاد ندارد لذا نهی به آن تعلق نمی­گیرد پس اگر نهی داشته باشیم، کشف از صحت می­کند.

## مختار مرحوم آخوند

بعد مرحوم آخوند فرموده است: باید تفصیل داد و حرف آنها فی الجمله درست است. در این جا مقداری مرحوم آخوند مقتضای ولایت را مراعات کرده است. ایشان فرموده است: ما سه قسم نهی داریم:

1. نهی از سبب
2. نهی از مسبب
3. نهی از تسبب

حرف آنها در نهی از مسبب و تسبب درست است؛ اگر قدرت بر مسبب ندارم، پس فاسد است و کشف صحت می­شود؛ ولی در سبب که این گونه نیست. سبب مقدور است و نیاز به صحت ندارد تا بیان مذکور را داشته باشید. شما تکلم به اسباب معامله داشته باشید و شارع بگوید ذروا البیع، باز هم مکلف قدرت دارد.

بعضی حرف ابوحنیفه و شیبانی را قبول کرده­اند و گفته­اند مدعای آنها فقط در نهی از مسبب است. یک بحث دقیقی در این جا مطرح است که حقیقت مُنشا چیست؟

# تقویت ملازمه بین نهی و فساد در روایات

در دوره قبل هم ما به این نتیجه رسیده بودیم که فرمایش مرحوم نائینی درست است و انصاف این است که نهی مولوی از معاملات در نظر شارع مقتضی فساد است. در این دوره بیشتر این مساله را تفحص کردیم و برای ما این ادعا واضحتر شده است که به نظر ما اختلاف بین شیعه و سنی در این مساله در حرمت تکلیفی بوده است.

آنها ازدواج مملوک را بدون اذن مولایش حرام شرعی و عصیان خدا می­دانستند و لذا می­گفتند فاسد است و لا تحل له اجازة سیده. عمود کلام در این سلسله از روایات رد عامه در این رای باطل و نظر غلط است. لذا زراره سوال می­کند انه کان عاصیا؟ امام می­فرماید: لا..... روایات ما هم ناظر به رد آنها است. آنها عصیان خدا را با عصیان مولا خلط کرده­اند.

مضافا به مطالب قبلی که عمده آنها تفکیک بود و همچنین گفتیم ظاهر عصیان، عصیان تکلیفی است، این مطلب را هم اضافه می­کنیم که آهنگ این روایات رد عامه است. امام (علیه السلام) در این روایات می­فرماید: عصیان خدا نیست و قابل تنفیذ است؛ لذا مرحوم نائینی فرموده است: این روایات دلالت دارد بر این که نهی از معامله ملازمه با بطلان دارد، که ذهن عرفی هم همین را مطلب را می­گوید و در ذهن ما واضح شده است.

## فرق بین دلیل عقلی و روایی ملازمه بین نهی و فساد

بعد از این که ما قبول کردیم روایات دال بر ملازمه بین عصیان با فساد است، فرق بین استدلال به روایات با استدلال به قاعده عقلی ملازمه از دو جهت است

### فرق اول

این روایات عصیان را می­گویند که ملازمه با فساد دارد. البته ملازمه عقلی نیست که قابل تخصیص نباشد. دقت داشته باشید که عصیان بر فرض تنجز تکلیف است و فرض جهل را شامل نمی­شود. اگر معامله حرامی را شخص مرتکب شد مع الجهل به حرمت، لم یعص الله و باید بگوییم صحیح است در حالی که دلیل عقلی اوسع بود دلیل عقلی می­گوید ملاک مبغوضیت است و کاری با جهل و علم ندارد. پس ملازمه عقلی اعم است. کسانی که هم قائل به ملازمه شده اند فرقی بین علم و جهل نیست. مگر این که کسی بگوید مراد از عصیان خداوند، مبغوضیت است و جمود بر لفظ نداشته باشیم. عصیان خدا یعنی کاری که مبغوض خداوند است. کسانی که به روایات استدلال کرده اند مطلق گفته اند. مراد از عصیان، عصیان اصولی نیست که متوقف بر تنجز و وصول باشد. بعید نیست که عصیان به این معنا باشد.

### فرق دوم

این روایات اعم از دلیل عقلی است. بگوییم دلیل عقلائی و عرفی. دلیل عقلائی و عرفی در خصوص نهی از مسبب بود. خود مرحوم آخوند گفت نهی از سبب مجالی ندارد. سبب را شارع حرام کند، بُعدی ندارد که مُنشا را بگویید صحیح است. انشا مبغوض باشد وجهی ندارد که مُنشا باطل باشد. هیچ بُعدی ندارد که بگوید این گونه ایجادی نکن؛ ولی اگر ایجاد کردی امضا می­شود. پس ملازمه اگر تمام باشد در نهی از مسبب است. ولی این روایات می­گویند اگر عصیان محقق شد، با صحت سازگاری ندارد. حالا در سبب باشد و یا در مسبب. ما این اشکال را از قدیم داشته­ایم: انشا قرض ربوی حرام است. ولی می­گویند اجماع بر صحت آن داریم. ما یک وجه وجیهی بر آن پیدا نکردیم. مقتضای این روایات این است که اگر انشا هم حرام شد، امضا نشده است. لذا اگر عصیان در سبب یا مسبب باشد، اطلاق این روایت این است که عصیان خدا ملازمه با فساد دارد. این یک توسعه ای است که دلیل ملازمه این توسعه را نداشت.

لذا دلیل ما اگر عقل باشد یا روایت باشد، هر کدام از جهتی عام و از جهتی خاص است.

خلاصه: ما دلالت روایت را می­گوییم تمام است و سند آنها هم مستفیضه و معتبر السند هستند لذا مقتضای قاعده شرعیه این است: هر جایی که معامله عصیان رب باشد، معامله فاسد است. قاعده عقلیه هم موید است.

# تذنیب: کاشفیت نهی از معامله و صحت آن

مرحوم آخوند در تذنیب حرف ابی حنیفه را فی الجمله پذیرفت. ولی نهی از مسبب یا تسبب را قبول کرد. تسببی که مرحوم آخوند می­گوید از مواردی است که مرحوم آخوند زیاد کرده است. معمولا می­گویند نهی از سبب یا مسبب است. مثلا ملکیت مصحف یا عبد مسلم برای کافر مبغوض است. از هر سببی باشد. این نهی از مسبب است. به نحو مطلق مسبب مبغوض است. یک مواردی هم به نحو مقید است. مثلا ملکیت زیاده در مکیل و موزون اگر مسبب از بیع باشد، مبغوض است. نه این که تسبب به بیع مبغوض باشد. این کار شارعانه نیست. نهی از تسبب از موارد تصورات طلبه ای است. قسم سوم مرحوم آخوند من درآوردی است. یک چیز واقعیت داری نیست.

مرحوم آخوند می­گوید: نهی از مسبب ملازمه با صحت دارد؛ زیرا اگر صحیح نباشد، مکلف قدرت بر ترک و فعل ندارد. متعلق نهی باید مقدور باشد. ملکیت مصحف برای کافر اگر باطل باشد مکلف قدرت بر ایجاد ندارد تا نهی از آن بکند.

## فرق بین نهی از عبادت و معامله

مرحوم آخوند فرموده است: این جا را قیاس به نهی از عبادات نکنید. نهی از عبادات ملازمه با صحت ندارد و اگر فاسد هم باشد مقدور است. در عبادات ذاتی که پر واضح است. البته عبادت ذاتی هم از مواردی است که مرحوم آخوند اضافه کرده است و در فقه مطرح نیست. اگر مولا نهی از سجود برای خودش کرد، مقدور همان سجده کردن است که قبل و بعد از نهی مقدور است. و هکذا عبادات جعلیه این گونه است. زیرا مراد از عبادات جعلیه این بود که امر ندارند و اگر امر داشتند امر عبادی بود، همان عبادت شانی. مثلا نهی از صلات حائض داریم و مراد این نیست که عبادت حائض امر دارد و الا اجتماع امر و نهی و محال است. این صلات را قبل و بعد از نهی قدرت دارد.

نکته فرق این است که قدرت در معاملات متوقف بر صحت است بر خلاف عبادات که قدرت در آنها متوقف بر صحت ندارد و اگر باطل هم باشد، اشکالی ندارد. مراد عبادت بالفعل نیست که قدرت متوقف بر صحت باشد؛ ولی معاملات هست و نیست است. پس نهی از معامله کاشف از صحت معامله قبل از تعلق نهی است.

البته بعضی گفته­اند که مرحوم آخوند همان حرف ابوحنیفه و شیبانی را قبول کرده است که ما می­گوییم مقتضای ولایت این بود که مرحوم آخوند حرف آنها را قبول نکند.

دیگران جواب داده­اند و تا جایی که علم دارم حرف مرحوم آخوند را قبول نکرده­اند و نهی از معامله کاشف از صحت نیست. هر کس بر مبنای خودش جواب داده است.

### جواب مرحوم نائینی از مرحوم آخوند

مرحوم نائینی در مورد حقیقت انشا مسلک مشهور را قبول کرده است. مشهور در باب انشا ایجادی هستند، نه ابرازی. آنها می­گویند: با همین الفاظ یک چیزی در وعاء اعتبار ایجاد می­شود. وقتی به قصد انشا گفت بعت، مالک می­شود. فرق است بین این که شخص بگوید بعتک هذه السیاره دیگری بگوید قبلت و بین این که خبر از فروختن سیاره بدهد. در انشا چیزی به وجود می­آید و در خبر، اخبار از موجود می­دهد.

مشهور در باب انشائیات، الفاظ یا اعمال به قصد انشا، ایجادی هستند. مقوم این مسلک قصد انشا است. مرحوم نائینی این مسلک را پذیرفته است و گاهی تعبیر به آلت و ذو آلاله کرده که همان مسلک مشهور است.

در مقابل، مرحوم خویی فرموده است: مسلک ایجاد غلط است و مسلک ابراز صحیح است که ریشه آن هم مرحوم اصفهانی فرموده است. توضیح آن خواهد آمد.

مرحوم نائینی از مرحوم آخوند که مسلک ایجادی است، جواب داده است: اگر ما با این الفاظ، معتبر شرعی را خواسته باشیم ایجاد کنیم، حق با شما است. باید اول صحیح و اعتبار شرعی باشد بعد بگوید ایجاد نکن. اگر فاسد باشد معنا ندارد بگوید ایجادش نکن. اصلا محقق نیست. اگر مقصود ملکیت شرعی است حق با شما است؛ ولی این مطلب غلط است؛ زیرا نهی شارع به ملیکت عقلائیه تعلق گرفته است. ایشان فرموده است ما دو نوع ملکیت داریم: یکی شرعیه و دیگری عقلائیه.

یک نوع ملکیت داریم که ملکیت عقلائیه است که عقلاء با الفاظ آن ملکیت را ایجاد می­کنند. شارع مقدس خیلی اوقات موافق آنها است و بعضی اوقات تخطئه کرده است. اگر شما دو کیلو برنج خارجی را با یک کیلو و نیم برنج داخلی معامله کنید، عقلاء اعتبار می­کنند ولی شارع آن را امضا نکرده است. پس یک ملکیت عقلائیه و یک ملکیت شرعیه داریم.

این که ما یک ملکیت شخصیه هم داشته باشیم، خلاف ارتکاز است. معمول مردم که معامله می­کنند همان ملکیت عقلائیه را ایجاد می­کنند. ما چکاره هستیم که ملکیت داشته باشیم. ما ولایت نداریم که ملکیت ایجاد کنیم. ممکن است یک جا عقلاء قبول نکنند ولی آنها ایجاد کنند. یا ممکن است مثل سارق ملکیت را بداند که ایجاد نمی­شود ولی به خاطر این که به پول برسد بعت می­گوید.

مرحوم نائینی فرموده است: متعلق نهی، ملکیت عقلائیه است. این که خداوند یا ولیش به مردم خطاب می­کند که مثلا لا تبع هذا بهذا، یعنی ملکیتی که نزد شما است. خطابات ملقای به عرف هستند. عقلاء ملکیت خودشان را ایجاد می­کنند و کاری را شرع ندارند. خطاب نهی، نهی از ایجاد ملکیت عقلائیه است. پس نهی از مسبب کاشف از امضا و صحت نیست.

#### اشکال مرحوم خویی به مرحوم نائینی و جواب از آن

مرحوم خویی فرموده است: نهی از ملکیت عقلائیه معنا ندارد و از اختیار متبایعان خارج است. همان طوری که نهی از ملکیت شرعیه معنا ندارد این چنین نهیی هم معنا ندارد. این اشکال دم دستی ایشان است.

به نظر ما این فرمایش ناتمام است. نهی از ملکیت عقلائیه معنا دارد. وقتی که عقلاء قرار گذاشتند این الفاظ به قصد ایجاد این معنا، موجد همان معنا باشد، سبب می­شود که من قدرت بر مسبب پیدا کنم. این اشکال مرحوم خویی خیلی عجیب است. خلاف وجدان است. واضح است که بعد از جعل قانون، قدرت هست. قدرت بر سبب، قدرت بر مسبب هم هست.

به نظر ما فرمایش مرحوم نائینی ناتمام است. ما قبول نداریم که ملکیت دو قسم داشته باشد. ادامه بحث در جلسه آینده.

# ملازمه بین نهی از معامله و صحت آن

## مختار مرحوم آخوند

بحث در مورد فرمایش مرحوم آخوند بود. ایشان فرمود: نهی از مسبب یا از تسبب در معاملات کاشف از صحت آن معامله است؛ چرا که اگر صحیح نباشد، مقدور نیست و اگر مقدور نباشد، نهی معنا ندارد؛ پس نهی کاشف از مقدوریت است و مقدوریت هم مساوی با صحت است. این مطلب یک شبهه قوی است که زود در ذهن جا می­گیرد.

### جواب مرحوم نائینی از مرحوم آخوند

بعد از مرحوم آخوند از این شبهه جواب دادند. مرحوم نائینی فرموده است: منهی عنه مسبب شرعی نیست تا کاشف از صحت باشد. منهی عنه مسبب عقلائی است. ما دو نوع مسبب و ملکیت و زوجیت داریم. یک ملکیت عقلائیه است و دیگری شرعی است که با امضا محقق می­شد. نهی از مسبب نهی از ملکیت عقلائیه است. پس نهی کاشف از امضا شارع نیست.

## مختار مرحوم خویی

مرحوم خویی بر مبنای سببیت اشکال بر مرحوم آخوند و نائینی اشکال کرده است و بعد بر مبنای خودش که مبنای ابراز است، حل کرده است. مطلب ایشان در دو مرحله است

### مرحله اول از کلام مرحوم خویی: مناقشه در کلام مرحوم نائینی و آخوند

ایشان فرموده است: نهی از مسبب شرعی و مسبب عقلائی معقول نیست. اگر مبنای سببیت را قبول کنیم که نداریم، این گونه نهی معقول نیست. یک اشکالش این است که مسبب عقلائی و شرعی مقدور مکلف نیست تا نهی به آن تعلق بگیرد. وقتی که مقدور نیست، نهی به آن تعلق نمی­گیرد؛ زیرا نهی از ملکیت عقلائیه که فعل غیر است و نهی از ملکیت شرعیه هم که کار شارع است و فعل مکلف نیست تا مقدور او باشد.

#### جواب استاد از اشکال مرحوم خویی

این مقدار از کلام ایشان به خاطر تکثیر اشکال است و واضح الدفع است. خود ایشان هم قبول دارد که قدرت بر سبب، قدرت بر مسبب است. چیزی که در متعلق تکالیف لازم است، اصل قدرت است چه مع الواسطه و چه بدون واسطه. اگر گفته است ملکیت شرعیه را ایجاد کنید، قدرت بر سبب دارد و عقد را با شرایط می­خواند.

### اشکال دیگر مرحوم خویی بر مرحوم آخوند

اضافه ای که مرحوم خویی دارد در مسبب شرعی است. ایشان فرموده است: مسبب شرعی با یک نگاه دیگری قابل نهی نیست؛ این که شارع مقدس از کار خودش نهی کند، معنا ندارد. حالا اگر از مسبب عقلائیه نهی کند، کار دیگری است.

این اشکال بر مرحوم آخوند مطرح می­شود. در ذهن مرحوم آخوند این است که نهی به صحیح شرعی تعل قگرفته است و مرحوم خویی می­گوید معقول نیست.

#### جواب استاد از اشکال مرحوم خویی

این نکته هم ناتمام است. چرا نشود که شارع مقدس نهی کند از کاری که امضا کرده است؟ یک چیزی را امضا کرده است؛ ولی نهی می­کند که آن را ایجاد نکن. اصلا اتفاق افتاده است. در باب ظهار امضا کرده است ولی می­گوید ایجادش نکن. مثال واضحتر آن این است: برای شارع مبغوض است که مصحف ملک کافر باشد ولی اگر این را ایجاد کند، امضا می­کند. به خاطر این که بایع مالک این پول بشود، می­گوید هر چند که مبغوض است ولی اشکالی ندارد که آن را ایجاد بکنی. به خاطر یک مصلحت دیگری.

مثلا یک فرزندی معامله ای کرده است و مبغوض پدر است ولی به خاطر یک مصالحی آن را امضا می­کند. مرحوم صدر خوب تحلیل کرده است که می­شود چیزی مبغوض باشد و ممضاة هم باشد. البته می­توانست امضا هم نکند؛ ولی به خاطر یک مصالحی آن را امضا کرده است. حالا شما بگویید: از زمانی که که ایجاد می­شود مبغوضیت به خاطر یک مصالحی از بین می­رود. امضا وادی وضع است و نهی در وادی تکلیف است و تنافی ندارند.

ما می­گوییم حتی ممکن است بر مبغوضیت خودش باقی باشد، ولی امضا کند. مرحوم صدر می­گوید: از حین امضا مبغوضیت از بین می­رود. در امضائیات ملاک در خود جعل است و متعلق ملاک ندارد. ممکن است شخص مبغوض ترین چیزی را امضا کند.

این اشکالاتی که ایشان بر مرحوم آخوند و نائینی کرده است، ناتمام است.

### مرحله دوم از کلام مرحوم خویی

بر فرض که این مطالب درست باشد، بر مبنای مسلک مشهور است. مشهور در عقود و ایقاعات قائل به سببیت یا آلیت هستند. مرحوم خویی تصریح کرده است که این الفاظ، اسباب و آلات نیستنند تا با اشکال تنافی امضا با نهی مواجه بشویم. اما بر مسلک صحیح که مسلک ابراز است، این حرفها مجال ندارد.

بر مسلک ابراز ادعا این است: الفاظ مبرزات هستند نه موجدات. مبرِز اعتبارات نفسانیه هستند. فرق انشا و اخبار در این نقطه است: در اخبار اعتبارات نفسانیه نیست؛ بلکه تصورات و تصدیقات است و اعتباری در کار نیست. بر خلاف باب انشائیات که اول یک اعتبار رخ می­دهد مثلا اعتبار ملکیتِ دار برای مشتری می­کند بعد آن را مثلا با بعت انشا می­کند. این بعت ابراز اعتبار نفسانی است و بعت اخباری خبر از تحقق بیع است. از این اعتبار مبرَز خبر می­دهد.

چیزی که در باب انشائیات است، یک اعتبار و یک ابراز اعتبار است و عقلاء آثاری را بر اعتبار مبرَز مترتب کرده است و معنای امضای شارع هم همین است که همان آثاری که عقلاء مترتب کرده­اند را امضا می­کند.

موضوع ملکیت عقلاء و شرع، ابراز ملکیت نفسانیه است. پس اولا اعتبار ملکیت در نفس می­کند و ثانیا آن را ابراز می­کند و ثالثا اثار بر آن مرتتب می­شود. نسبت کار متکلم و متعاملان با اعتبارات عقلائیه و شرعیه نسبت موضوع و حکم است.

بر این مبنا، فرمایش مرحوم آخوند معنای محصلی ندارد. آخوند می­گفت نهی کاشف از مقدوریت است و مقدوریت ملازمه با امضا دارد. مگر نهی به ملکیت تعلق گرفته است تا کاشف باشد؟ نهی به ملکیت مبرزه تعلق گرفته است. احتمال این که ملکیت نفسانیه حرام باشد، منتفی است. گفتنی نیست که تفکرات حرام باشد.

در مسلک ابراز، دو چیز داریم یک مبرَز داریم و دیگری معتبَر با وصف ابراز داریم. مبرَز که احتمال حرمتش نیست و معتبَر با وصف ابراز هم مقدور مکلف هست، چه شارع نهی بکند و چه نکند. نهی کاشف از مقدوریت هست؛ ولی مقدوریت کاشف از صحت نیست. ممکن است بعد از ابراز امضا بکند و ممکن است امضا نکند.

مرحوم خویی آن اشکالی که در مسبب شرعی می­کرد در این جا نمی­آید. می­گفت مسبب شرعی کار شارع است و نهی از کار خودش که معنا ندارد. در اینجا این مطلب جاری نیست. متعلق نهی در این جا کار متعامل است و کار شارع نیست ولی کاری که نهی می­کند دو گونه است گاهی اوقات شارع اثار را مترتب می­کند و گاهی اوقات آثار را مترتب نمی­کند.

آن حلی که ما برای نهی و امضا گفتیم در ذهن مرحوم خویی هم بوده است. یعنی می­شود که یک شیئی را تکلیفا نهی کند؛ ولی وقتی که ایجاد شد، آن را امضا می­کند؛ اما اشکال ایشان این بود که نهی از کار خودش که کار شارع است معنا ندارد.

ما می­گوییم همین مطلبی که مرحوم خویی بنا بر مسلک ابراز فرمودند، بنا بر مسلک ایجاد هم می­آید. یعنی بعد از ابراز او اعتبار ملکیت می­کند با این که حرام است ولی وقتی به ملکیت وجود لفظی داد، امضا می­کند. همین حرف هم بر مسلک ایجاد جاری است. ملکیت مصحف را ایجاد نکن ولی اگر آن را ایجاد کردی، امضا می­کنم.

#### اشکال استاد به مرحوم خویی

ادعای ما این است: هیچ فرقی بین مسلک ابراز و ایجاد ندارد. اگر بنا باشد جمع نهی و امضا بشود، ابراز و ایجادی فرقی نمی­کند و اگر قائل به عدم اجتماع شدیم، فرقی بین این دو نیست. در ذهن مرحوم خویی این بوده است که بنا بر مسلک ایجاد محال است که امضا با نهی جمع بشود. به نظر ما از نظر مشکله با هم فرقی ندارند هر چند قبول داریم که بنا بر مسلک ابراز راحت تر است.

## اصل فرمایش مرحوم آخوند و اشکال آن

تا این جا می­گوییم که این اشکالات وارد نیست. نسبت به کلام آخوند می­گوییم: ایشان مدعی است: نهی تکلیفی از مسبب با فساد جمع نمی­شود. اگر نهی از مسبب یا تسبب داشته باشد، باید معامله صحیح باشد.

اشکال ما این است: ما در شریعت معاملات باطلی داریم در حالی که نهی تکلیفی هم دارند. اگر نهی از تزویج در حال عده می­کند معنایش این است که این زوجیت را ایجاد نکن و مبغوض من است. با این که می­گوید ایجاد نکن، در عین حال باطل هم هست.

# ملازمه بین نهی از معامله و صحت آن

مرحوم خویی بر مسلک ایجاد اشکال کرد و بر مسلک ابراز گفت مشکلی در کار نیست. برای توضیح بیشتر مطلب، بحث نهی از سبب و مسبب را دو باره بیان کنیم؛ زیرا دخیل در فهم مطلب است.

## معنای نهی از سبب و مسبب

مسلک ابرازی که آقای خویی جزء انها است، تقسم نهی به نهی از سبب و مسبب را اصلا قبول ندارند. قبول ندارند که نهی گاهی به سبب و گاهی به مسبب و گاهی به تسبب تعلق بگیرد. بله؛ بر مسلک ابراز نهی دو قسم است. گاهی اوقات نهی به معامله بما هو فعلی از افعال مکلف است. مثل این که قطع نماز حرام باشد و مکلف در اثنا نماز گفت بعت. این بعت منهی عنه است؛ اما به عنوان فعلی از افعال مکلف است و ربطی به حیثیت معامله ندارد. قصد انشا که قوام معامله است دخالتی در نهی ندارد. قسم دیگر این است که نهی از معامله به اعتبار مبرَز داشته باشد. بعد گفت نهی از قسم دوم ملازمه با فساد ندارد.

## معنای نهی از سبب و مسبب بر مسلک مشهور

بر مسلک مشهور، نهی از سبب و مسبب معنایش این است(حالا تقسیم ثنایی یا ثلاثی (تسبب) مهم نیست): مراد از نهی از سبب این است که شارع مقدس ما را از انشا و تکلم به این الفاظ به قصد ایجاد نهی بکند. مثلا شارع در حق زنِ ذات البعل بغض دارد که یکی به قصد انشا زوجیت بگوید: زوجتک.

دقت داشته باشید که نهی از بعت به عنوان فعلی از افعال، خارج از بحث است و اصلا نهی از معامله نیست، نهی از تلفظ است. قوام معامله به قصد انشا است.

مشهور که می­گویند ممکن است نهی به سبب تعلق بگیرد معنایش این است که نهی به الفاظ یا افعال به قصد ایجاد مسبب تعلق گرفته است. این الفاظ را به این قصد ایجاد نکن. این را نهی از سبب می­گویند. حالا اگر ایجاد کرد، مسبب ایجاد می­شود یا نه، با هر دو سازگاری دارد. ادعای خیلی ها این است که نهی از سبب مقتضی فساد نیست.

معنای نهی از مسبب این است: چیزی را که می­خواهی با این الفاظ ایجاد کنی، ان را ایجاد نکن. آن ملکیتی که مسبب از بعت است، ایجاد نکن.

### فارق بین سبب و مسبب با بیان مرحوم نائینی

فارق بین سبب و مسبب همان مطلبی است که مرحوم نائینی فرموده است: در سبب فقط جهت صدور از متعاملین مبغوض است. صدور آن انشا مبغوض است. در نهی از مسبب صادر مبغوض است و می­گوید آن را ایجاد نکن. در نهی از سبب صدور مبغوض است. گفتن به قصد انشا مبغوض است. بر خلاف نهی از مسبب که مثلا نهی به ملکیت کافر نسبت به مصحف تعلق گرفته است.

#### متعلق نهی از ایجاد

مرحوم نائینی در جواب از مرحوم آخوند فرمود: آن چیزی که متعلق نهی از ایجاد است، ملکیت عرفیه است؛ چرا که متعاملین با الفاظ ملکیت عرفیه را ایجاد می­کنند. در ارتکاز عقلاء، سبب و مسبب هستند و در وعاء خودش ایجاد می­شوند. خداوند این گونه بشر را آفریده است که اگر ملکیت عرفیه را با الفاظ ایجاد کنند، ایجاد می­شوند.

پس مرحوم نائینی می­گوید ملکیت عرفیه منهی عنه است. حالا شارع گاهی اوقات ملکیت عرفیه را امضا می­کند و گاهی اوقات امضا نمی­کند. این که شما شنیده اید احل الله البیع از جمله ادله امضائیه هستند و متعلق آنها همان بیع صحیح عند العقلاء است، همین داستان است.

#### مدعای استاد: وجود نداشتن دو نوع مُنشا

در ذهن ما این است که اصلا ملکیت دو قسم نیست. مرحوم آخوند در بحث صحیح و اعم نیز همین مطلب را می­گفت. ارتکاز بر این است که این مسببات یک واقعیتی دارند. بعد که علما گفتند امرِ اعتباری هستند و فرضی است، ذهن ما خراب شد و الا عموم مردم فکر می­کنند که زوجیت و ملکیت، هر کدام یک واقعیتی هستند و الفاظ هم سببیت و علیت برای مسببشان دارند. البته در وعاء اعتبار این کار را می­کنند.

واقعا کسی که قبل از بعت و بعد از بعت خودش را مقایسه می­کند، فرقی احساس می­کند. مثلا پول بعد از بعت با او ارتباط برقرار کرد. یک سلطه ای را احساس می­کند.

به نظر ما در ارتکاز انسان ها با این الفاظ یک چیزی محقق شد. این که دو قسم داشته باشیم یکی عقلائی و دیگری شرعی، نتوانستیم بفهمیم. بله؛ اگر ما حرف از عقلاء می­زنیم از این باب است که اگر عقلاء آثار را مترتب کردند، طریق است که در وعاء خودش محقق شده است. سیره عقلاء طریقیت دارد، نه این که عقلاء امضا و اعتبار می­کنند و بعد شارع امضا می­کند.

مرحوم آخوند درصحیح و اعم می­گوید با الفاظ این مودیات ایجاد می­شود و در جایی که شارع حکم به بطلان می­کند، عرف را تخطئه می­کند و می­گوید ایجاد نشده است و تو خیال می­کنی که ایجاد شده است.

ما می­گوییم لازم نیست که اصلا شارع امضا کند. همین که واقعیت ایجاد شد و امضا نکرد، محقق نشده است. صرف عدم ردع کافی است. حالا اگر کسی گفت لازم است معنای امضا این است که در ظرف خودش محقق شده است. نقش الفاظ ایجاد مودیات در وعاء خودش است.

بنا بر این، ادعای ما این است: این که دو ملکیت داشته باشیم یکی عقلائی و دیگری شرعیه، خلاف ارتکاز است. ما در معاملاتمان این گونه تصوری نداریم که اول با الفاظ این ملکیت عقلائیه را ایجاد می­کنیم و بعد شارع آن را امضا می­کند. به نظر ما با بعت ملکیت را ایجاد می­کنیم و حصه ندارد؛ بلکه خودش یک واقعیتی است. سلطه اعتباری هم یک نوعی از واقعیت است.

مرحوم نائینی نیز با اشکال مواجه شده است که این گونه گفته است و الا ایشان هم معقتد است به این که این الفاظ سبب برای ایجاد مودیات هستند و ملکیت نزد عقلاء یا نزد خودش یا نزد شارع را ایجاد نمی­کنند؛ بلکه لیسیده از این قیود ایجاد می­کند.

این که مرحوم نائینی در جواب مرحوم آخوند که فرمود: مُنشا، مسبب، ذو الاله، ملکیت عقلائیه است و ما بر ملکیت عقلائیه قبل و بعد از نهی قدرت داریم، خلاف ارتکاز است. بلکه ملکیت لیسیده از این قیود است. مثلا آتش حرارت را ایجاد می­کند ولی ذات حرارت را ایجاد می­کند و حرارت خودش را ایجاد نمی­کند.

مسبب، ملکیت عقلائیه و شخصیه و شرعیه نیست؛ بلکه ذات ملکیت را شخص ایجاد می­کند که اگر عقلاء قبول داشتند، معلوم می­شود که محقق شده است و اگر عقلاء قبول نداشتند هر چند که ایجاد کرده است؛ ولی در وعاء اعتبار ایجاد نمی­شود.

#### اشکال استاد به مرحوم خویی

اینکه مرحوم خویی می­فرماید الفاظ صلاحیت برای ایجاد را ندارند، درست نیست؛ زیرا به معنای تکوینی نیست؛ بلکه اعتباری است. اشکالی ندارد که الفاظ سببیت برای ایجاد این امر اعتباری را داشته باشند.

### تکرار مدعای مرحوم آخوند

سوال این است که ما چگونه بر مبنای ایجاد که مرحوم آخوند این مبنا را قبول دارد، از ایشان جواب داد؟

مرحوم آخوند فرمود: نهی از مسبب، کاشف از تحقق مسبب است؛ چرا که اگر مسبب باطل باشد، مقدور نبود. نهی از مسبب کاشف از این است که در وعاء خودش با این سبب محقق می­شود و الا نهی نمی­کرد؛ زیرا مقدور شخص نبود.

#### جواب استاد از ملازمه بین نهی از معامله و صحت آن

ما می­گوییم: نهی مولا با هر دو سازگاری دارد. شارع مقدس می­تواند از ایجاد مسبب نهی کند. مسبب محقق بشود یا محقق نشود. با هر دو سازگاری دارد. دقت کنید تحقق خارجی به این معنا که در وعاء اعتبار محقق بشود.

##### معنای نهی ارشادی

شارع مقدس در مواردی نهی ارشادی دارد. معنای نهی ارشادی این است: در وعاء خودش محقق نمی­شود. اگر گفت: نهی النبی عن بیع الغرر که نهی ارشادی دارد، معنایش این است که ملکیت در وعاء خودش محقق نمی­شود.

در حقیقت این نهی می­خواهد بگوید: اگر عقلاء با این الفاظ در ارتکازشان این است که ملکیت با این الفاظ آمده است، اشتباه است. لبّ نهی ارشادی به این بر می­گردد که این تلاش و تکلم اثر ندارد.

##### معنای نهی مولوی

در نهی مولوی می­گوید این مسبب را ایجاد نکن، با هر دو سازگاری دارد. هم با صحت سازگاری دارد و هم با بطلان. مثلا می­گوید: ملکیت مصحف را برای کافر قرار نده و مبغوض من است؛ ولی اگر ایجاد کردی، اشکالی ندارد من امضا می­کنم. در جلسه قبل می­گفتیم امکان دارد که امضا بکند. مرحوم آخوند می­گوید: بحث امکان نیست؛ بلکه باید امضا بکند.

ما می­گوییم ملکیت مصحف برای کافر محقق نمی­شود و در عین حال از آن نهی می­کند. یعنی شارع می­گوید: در ارتکاز تو این است که محقق می­شود؛ ولی از آن نهی می­کند؛ یعنی محقق نمی­شود. خیلی اوقات پدر فرزندش را نهی می­کند در عین حال که مقدور فرزند نیست. مثلا می­گوید: قطعا نمی­توانی این ماشین را بخری و در عین حال نهی می­کند و می­گوید آن را ایجاد نکن. غرض از نهی این است که در صدد این کار برنیاید و سراغ این کار نرود و لو این که خاصیت ندارد.

منافاتی بین نهی و عدم امضا در ارتکاز عقلاء وجود ندارد. فرمایش مرحوم آخوند را با این بیان دفع کردیم و گفتیم که نهی دلالت بر صحت ندارد.

بحث در مورد اقتضا تمام شد. در جلسه آینده مباحث را دسته بندی می­کنیم و وارد بحث مفاهیم می­شویم. ان شاء الله.

1. کفایه الاصول ( طبع آل البیت) ص 180 [↑](#footnote-ref-1)
2. کفایه الاصول (طبیع آل البیت) ص 150 [↑](#footnote-ref-2)
3. همان ص 151« نعم لو قيل بالامتناع مع ترجيح جانب النهي في مسألة الاجتماع يكون مثل الصلاة في الدار المغصوبة من صغريات تلك المسألة» . [↑](#footnote-ref-3)
4. نهایه الافکار ج 2 ص 450 « قد مرّ سابقا وجه الفرق بين هذه المسألة و المسألة السابقة و محصل الفرق بينهما هو رجوع البحث في المقام حسب ما هو ظاهر العنوان إلى اقتضاء النهي بوجوده الواقعي للفساد بملاحظة كشفه و لو بالملازمة العرفية عن عدم الملاك و المصلحة في متعلقة، و من ذلك يدور الفساد و عدمه على الاقتضاء مدار وجود النهي واقعا و عدمه، كان المكلف عالما بالنهي أم جاهلا به، و هذا بخلافه في تلك المسألة حيث ان الفساد فيها على الامتناع انما يدور مدار العلم بالنهي لا مدار النهي بوجوده الواقعي النّفس الأمري، و من ذلك أيضا عرفت بنائهم على صحة عبادة الجاهل القاصر أو الناسي إذا أتى بها في مكان مغصوب و عليه فلا تكون لإحدى المسألتين مساس بالأخرى بوجه من الوجوه، و معه لا يبقى مجال لما أفيد كما في الكفاية من جعل نتيجة المسألة السابقة على الامتناع و تقديم جانب النهي من صغريات هذه المسألة، كيف و قد عرفت ان الفساد في تلك المسألة انما هو من جهة خلوّ المتعلق عن الملاك و المصلحة و من ذلك لو قام دليل على الصحة في قبال النهي لوقع بينهما التكاذب و يرجع فيهما إلى قواعد باب التعارض، و مثل ذلك ينافى جدا بنائهم على صحة صلاة الجاهل بالغصبية، كما هو واضح» [↑](#footnote-ref-4)
5. مطارح الانظار ج 1 ص 728 [↑](#footnote-ref-5)
6. کفایه الاصول (طبع آل البیت) ص 180 [↑](#footnote-ref-6)
7. نهایه الافکار ج 2 ص 452« و اما الاقتضاء في المقام فهو كما عرفت عبارة عن الاقتضاء بحسب مقام الإثبات باعتبار كشف النهي عن عدم ملاك الأمر و المصلحة في متعلقه لا الاقتضاء بحسب مقام الثبوت و إلّا فمن الواضح عدم الملازمة عقلا بين حرمة الشي‏ء و انتفاء ملاك الأمر و المصلحة في متعلقه، و عليه تكون المسألة من المسائل اللفظية لا من المسائل العقلية، كما هو واضح.» [↑](#footnote-ref-7)
8. اجود التقریرات ج 1 ص 386 « (و لا يخفى) ان هذه المسألة من المسائل الاستلزامية العقلية و لا ربط لها بمباحث الألفاظ أصلا لوضوح ان غاية ما يدل عليه النهي باللزوم البين بالمعنى الأعم انما هو عدم الأمر بمتعلقه لتضادهما و اما عدم تحقق الملاك فيه ليحكم العقل بفساده فليس اللفظ دالا عليه قطعا و السر في ذكر المسألة في مباحث الألفاظ انما هو ان الأصوليين لم يعقدوا عنوانا  
   خاصا للأحكام العقلية غير المستقلة أعني بها مباحث الاستلزامات بل ذكروا كلا منها في مورد لأجل مناسبة ما و من الظاهر ان المناسب للتعرض لهذه المسألة انما هي مباحث النواهي فلذلك ذكروها فيها هذا بناء على المختار من كفاية اشتمال العبادة على الملاك في صحتها و اما بناء على ما ذهب إليه صاحب الجواهر (قده) من اشتراط الأمر في الصحة فكون المسألة من مباحث الألفاظ لا يخلو من وجه. [↑](#footnote-ref-8)
9. کفایه الاصول (طبع آل البیت) ص 181 [↑](#footnote-ref-9)
10. اجود التقریرات ج 1 ص 386 [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره حشر آیه 7 [↑](#footnote-ref-11)
12. اجود التقریرات ج 1 ص 386 [↑](#footnote-ref-12)
13. اجود التقریرات ج 1 ص 386 [↑](#footnote-ref-13)
14. کفایه الاصول ص 181 [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره مائده آیه 6 [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره جمعه آیه 9 [↑](#footnote-ref-16)
17. کفایه الاصول (طبع آل البیت) ص 181 [↑](#footnote-ref-17)
18. اجود التقریرات ج 1 ص 386 [↑](#footnote-ref-18)
19. ـ اجود التقریرات 2/203. [↑](#footnote-ref-19)
20. اجود التقریرات ج 1 ص397 [↑](#footnote-ref-20)